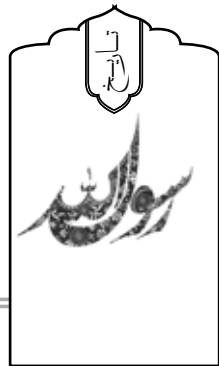




۱۲

وقایع ماه ربیع الاول



۲۲

امّت پیامبر

۳۰

عدالت اجتماعی پیامبر اعظم (ص)

۴۳

عدالت و آزادی در حکومت نبوی

۵۳

قانون مداری در سیره نبوی

۷۴

تأسیس شیعه

۸۳

منشور نسل جوان در سیره امام صادق (ع)

۹۵

نگاهی به شیوه‌های تبلیغی امام صادق (ع)

۱۰۴

سفرهای صادق آل محمد (ع)

۱۱۴

سیری در سیره امام صادق (ع)

۱۲۰

امام صادق (ع) و مسأله تقیّه

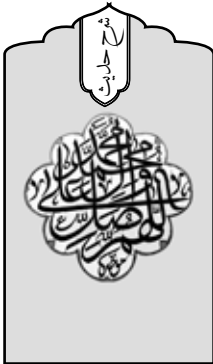


۳۱

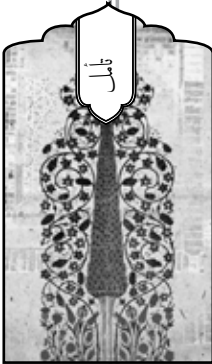
زاد

کتاب ماه
آبان ماه هزار و سیصد و نود و هشت

ربیع الاول ۱۴۴۱ هجری قمری



۱۴۴ اثر نماز شب در از بین بردن گناهان
۱۴۸ برکات دنیوی و اخروی یاد خداوند



۱۵۸ پرسش و پاسخ

خواننده محترم؛ لطفاً به محض دریافت کتاب ماه زاد نام و نام خانوادگی، شهرستان و استان محل حضور خود و نام واحدی از هلال احمر را که در آن اقامه نماز می‌نمایید به شماره ۰۲۱۸۵۶۳۲۴۰۰۸۰۷۰۷۷ ارسال فرمایید.

لطفاً برای بیان نقطه نظرات خود درباره زاد با شماره ۰۲۱۸۵۶۳۲۴۰۰ تماس بگیرید.
زاد از مطالب تبلیغی در حوزه دین و فرهنگ استقبال می‌کند.

پرتوی از خورشید

پیامبر اعظم (ص) از دیدگاه رهبر معظم انقلاب

۱. لزوم اقتدای مسلمانان به پیامبر اعظم (ص)

رهبر معظم انقلاب درباره شخصیت والای پیامبر اعظم (ص) و لزوم اقتدای مسلمانان به ایشان می‌فرماید: پیامبر اعظم (ص) جدای از خصوصیات معنوی و نورانیت و اتصال به غیب و مراتب و درجاتی که حتی امثال بنده هم از فهمیدن آن‌ها قاصر هستیم، از لحاظ شخصیت انسانی و بشری، یک انسان فوق العاده، طراز اول و بی نظیر است.

یک شخصیت عظیم، با ظرفیت بی نهایت و با خلق و رفتار و کردار بی نظیر، در صدر سلسله انبیا و اولیا قرار گرفته است و ما مسلمانان موظف شده ایم که به آن بزرگوار اقتدا کنیم چرا که فرمود «لکم فی رسول الله اسوه حسنه» (احزاب / ۲۱) ما باید به پیامبر، اقتدا و تأسی کنیم نه فقط در خواندن چند رکعت نماز بلکه در رفتار، گفتار، معاشرت و معامله مان هم باید به او اقتدا کنیم، پس باید او را بشناسیم.

از بررسی سخنان حکیمانه مقام معظم رهبری، می‌توان به دغدغه ایشان در زمینه فاصله گرفتن مسلمانان از پیروی محض از پیامبر اعظم (ص)

پی برد تا آنجا که ایشان این اقتدا و تأسی را در همه شئون زندگی، لازم می‌دانند و در نتیجه جای تعجب نیست که با وجود این حساسیت بالا از سوی ایشان، سال ۸۵ در جهت فراهم سازی زمینه اقتدا و تأسی مسلمانان جهان به پیامبر اعظم(ص)، به نام آن بزرگوار نام گذاری گردد.

۲. لزوم تبیین ابعاد شخصیت والای پیامبر اعظم(ص)

ز سوی گویندگان و نویسندگان

مقام معظم رهبری همواره به بررسی هر چه بیشتر زندگانی پیامبر اعظم(ص) توصیه فرموده اند و آنچه را که تاکنون در این باره انجام شده است، ناقص می‌دانند. ایشان در این زمینه می‌فرمایند: ذکر نام مقدس پیامبر اعظم(ص) و شرح گوشه‌هائی از زندگی آن بزرگوار انصافاً کم است و چهره نورانی آن دره التاج آفرینش و آن گوهر یگانه عالم وجود برای بسیاری از افراد آنچنان که شایسته است، روشن نیست. نه تاریخ زندگی، نه اخلاق و رفتار فردی و سیاسی آن بزرگوار. تمام خصوصیات مثبت یک انسان والادار او جمع بود و واقعاً ساعت‌ها وقت لازم است که انسان درباره خصوصیات اخلاقی پیامبر حرف بزند. من فقط برای عرض ارادت و برای اینکه به گویندگان و نویسندگان، عملاً عرض کرده باشم که نسبت به شخصیت پیامبر، قدری کار شود و ابعاد آن تبیین گردد - چون دریای عمیقی است - این چند دقیقه را صرف می‌کنم.

ملاحظه می‌گردد که اعتقاد ایشان به لزوم صرف وقت و نیروی بیشتر برای تبیین شخصیت والای پیامبر اعظم(ص)، می‌تواند دلیل بسیار محکمی برای نام گذاری سال ۸۵ به عنوان سال پیامبر اعظم(ص) باشد.

۳. لزوم تبیین اخلاق شخصی پیامبر اعظم(ص)

و تبعیت علمی مسلمانان از آن

مقام معظم رهبری بارها گوشه‌هائی از اخلاق شخصی پیامبر اعظم(ص) را بر شمرده اند و مسلمانان را به تأسی و اقتدا به این اخلاق پیامبرانه دعوت فرموده اند. برخی از جوانب اخلاقی مورد نظر مقام معظم رهبری

که در نام گذاری سال ۸۵ به نام پیامبر اعظم (ص)، تأثیری عمده داشته است، عبارتند از:

الف. امانتداری

مقام معظم رهبری در این زمینه می فرماید:

امین بودن و امانتداری او آن چنان بود که در دوران جاهلیت او را به امین نام گذاری کرده بودند و مردم هر امانتی که برایش خیلی اهمیت قائل بودند، دست او می سپردند و خاطر جمع بودند که این امانت به آن ها سالم بر خواهد گشت. حتی بعد از آنکه دعوت اسلام شروع شد و آتش دشمنی با قریش بالا گرفت، در همان احوال هم با همان دشمن ها اگر می خواستند چیزی را در جایی به امانت بگذارند، می آمدند و به پیامبر اعظم (ص) می دادند.

ب. بردباری

از دیدگاه مقام معظم رهبری، بردباری پیامبر اعظم (ص) بسیار قابل توجه است و تاسی مسلمین به آن حضرت در این زمینه، مشکلات زیادی را حل می کند. ایشان می فرمایند: بردباری او این اندازه بود که چیزهایی که دیگران از شنیدنش بی تاب می شدند در آن بزرگوار بی تابی به وجود نمی آورد. گاهی دشمنان آن بزرگوار در مکه رفتارهایی با او می کردند که وقتی جناب ابی طالب یا حمزه می شنیدند، عصبانی شده و از خود واکنش شدید نشان می دادند، اما پیامبر اعظم (ص) همین مناظر را با بردباری تحمل کرده بود.

ج. جوانمردی

مقام معظم رهبری با تکیه بر جوانمردی پیامبر اعظم (ص) به عنوان یکی از بارزترین صفات شخصیتی آن حضرت، دیدگاهی جامع ارائه می دهند و می فرمایند: جوانمردی او طوری بود که دشمنان شخصی خود را مورد عفو و اغماض قرار می داد. اگر در جایی ستم دیده ای بود، تا وقتی به کمک او نمی شتافت، دست بر نمی داشت. بارها با دشمنان مغلوب خود رفتاری کرد که برای آن ها قابل فهم نبود. مانند روز فتح مکه که فرمود «امروز روز گذشت و بخشش است.» (بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۹، باب ۲۶) لذا انتقام نگرفت. این، جوانمردی آن بزرگوار بود.

د. درست کرداری

در این زمینه مقام معظم رهبری به دوران قبل از بعثت پیامبر که به تجارت مشغول بودند، استناد می‌کنند: در دوران جاهلیت، تجارت می‌کرد و شرکایی داشت. یکی از شرکای دوران جاهلیت او بعدها می‌گفت او بهترین شریکان بود، نه لجاجت می‌کرد، نه جدال می‌کرد، نه بار خود را بر دوش شریک می‌گذاشت و نه به مشتری دروغ می‌گفت. درست کردار بود.

ه. نظافت و تمیزی

این بعد از شخصیت پیامبر اعظم (ص) نتایج بسیار جالبی به همراه داشت که مقام معظم رهبری چنین بیان می‌کنند: از دوران کودکی، موجود نظیفی بود. در دوران نوجوانی، سرشانه کرده، بعد در دوران جوانی محاسن و سرشانه کرده، بعد از اسلام که مرد مسنی بود، کاملاً مقید به نظافت بود. لباس پیامبر وصله زده و کهنه، اما تمیز بود. این‌ها در معاشرت، در رفتار، در وضع خارجی و بهداشت، خیلی مؤثر است. این چیزهای به ظاهر کوچک، در باطن خیلی مؤثر است.

و. خوش رفتاری

رفتار خوب پیامبر با اطرافیانش از بیان مقام معظم رهبری شنیدنی است: رفتارش با مردم، رفتار خوش بود. در جمع مردم همیشه بشاش بود، تنها که می‌شد، آن وقت غم‌هایی که داشت، ظاهر می‌شد، به همه سلام می‌کرد، اجازه نمی‌داد در حضور او به کسی دشنام دهند و از کسی بدگویی کنند، خود او هم به هیچ کس دشنام نمی‌داد و از کسی بدگویی نمی‌کرد. باضعفا کمال خوشرویی داشت و با اصحاب خود شوخی می‌کرد.

ز. عبادت

گرچه هیچ کس نمی‌تواند در عبادت خداوند، هم از حیث کمیت و هم کیفیت مانند پیامبر اعظم (ص) باشد، امام این بعد از اخلاق شخصی ایشان هم از دیدگاه مقام معظم رهبری، برای تأسی مسلمانان لازم و مفید است. ایشان می‌فرمایند: عبادت او آن چنان عبادتی بود که پاهای او از ایستادن در محراب عبادت ورم می‌کرد. بخش عمده‌ای از شب‌ها را به بیداری و عبادت و تضرع و گریه و استغفار و دعا می‌گذرانیید. در جواب

اصحاب که به او می‌گفتند: یا رسول الله تو که گناهی نداری، این همه دعا و عبادت و استغفار چرا؟ می‌فرمود: «آیا بنده سپاسگزار خدا نباشم که این همه به من نعمت داده است.»

(الکافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۶، باب الشکر)

ح. استقامت

مقام معظم رهبری دلیل تمامی موفقیت‌های پیامبر اعظم (ص) در نشر دین اسلام در شرایط آن زمان عربستان را استقامت آن بزرگوار می‌دانند و می‌فرمایند: استقامت او استقامتی بود که در تاریخ بشری نظیر او را نمی‌شود نشان داد. آن چنان استقامتی نشان داد که توانست این بنای مستحکم خدایی را که ابدی است، پایه‌گذاری کند. با استقامت او یاران آن چنانی تربیت شدند. با استقامت او در آنجایی که هیچ ذهنی گمان نمی‌برد، خیمه مدینیت ماندگار بشری در وسط صحراهای بی آب و علف عربستان برافراشته شد.

این مجموعه اخلاق شخصی پیامبر اعظم (ص) که مجموعه ای گرانبها برای همه مسلمانان محسوب می‌گردد، انسان حقیقت جو و عدالت طلب را به سوی خود می‌کشد و مسلمانان که امروز بیش از هر زمان دیگری به وحدت کلمه و عدالت و حقیقت طلبی نیاز دارند، با گرایش به اخلاق نیکو و پسندیده پیامبر اعظم (ص)، مشکلات فردی و اجتماعی خود را تا حدود زیادی برطرف می‌کنند.

نام گذاری سال ۸۵ به نام سال پیامبر اعظم (ص)، از سوی بزرگ مردی که آرزویی جز وحدت مسلمین و پیروزی آن‌ها بر همه دشمنان و کینه توزان جهان اسلام ندارد می‌تواند فرصتی فراروی همه پیروان واقعی پیامبر رحمت و مهربانی قرار دهد تا جهانی دیگر بسازند که در آن از ریا و دروغ و تزویر و کبر و حسد و... اثری نیست. این امر می‌تواند دلیلی محکم و متقن برای ایجاد این فرصت باشد، اما نکته مهم تر استفاده از آن و تداوم در همه زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد. گزاف نخواهد بود اگر بگوییم، بشریت به ویژه مسلمین نیاز دارند که همه سال‌ها بلکه روزهای زندگی آن‌ها، متعلق به پیامبر اعظم (ص) باشد.

۴. لزوم تبیین اخلاق حکومتی پیامبر اعظم (ص)

و تبعیت علمی مسلمانان از آن

از دیدگاه مقام معظم رهبری، اخلاق پیامبر اعظم (ص) به دو دسته اخلاق شخصی و اخلاق حکومتی تقسیم می‌شود که مجموعه اخلاق شخصی آن حضرت در قسمت قبل بررسی گردید. در اینجا اخلاق حکومتی پیامبر اعظم (ص)، که شاید بیشتر در زمینه اخلاق مسئولان و زمامداران و دولتمردان جامعه اسلامی، بیان شده است، تشریح می‌گردد.

الف. عادل و با تدبیر

مقام معظم رهبری از حیرت تاریخ از تدبیر پیامبر اعظم (ص) یاد می‌کنند و آن را چنین توصیف می‌کنند: کسی که تاریخ ورود پیامبر به مدینه را بخواند - آن جنگ‌های قبیله‌ای، آن حمله‌کردن‌ها، آن کشاندن دشمن از مکه به وسط بیابان‌ها، آن ضربات متوالی، آن برخورد با دشمن عنود - انسان آن چنان تدبیر قوی و حکمت آمیز و همه جانبه‌ای در خلال این تاریخ مشاهده می‌کند که حیرت‌آور است.

ب. حافظ و نگهدارنده ضابطه و قانون

تبعیت پیامبر اعظم (ص) از قانون، در حالی که می‌توانست اینگونه نباشد، نظر هر کسی را جلب می‌کند. مقام معظم رهبری این اخلاق پسندیده آن حضرت را چنین بیان می‌کنند: او حافظ و نگهدارنده ضابطه و قانون بود، نمی‌گذاشت قانون نقض شود، چه توسط خودش، چه توسط دیگران. خودش هم محکوم قوانین بود، آیات قرآن هم بر این نکته ناطق است. طبق همان قوانینی که مردم باید عمل می‌کردند، خود آن بزرگوار هم دقیقاً و به شدت عمل می‌کرد و اجازه نمی‌داد تخلفی بشود.

ج. عهدنگهداری و رازداری

این اخلاق ممکن است از نظر سیاست مردود باشد اما پیامبر اعظم (ص)، با تمام مشاغل سیاسی که داشت آن را رعایت می‌کرد. مقام معظم رهبری هم این صفات نیکو را چنین توصیف می‌کنند: از دیگر خلیقات حکومتی او این بود که عهد نگهدار بود. هیچ وقت عهد شکنی نکرد. قریش با او عهد شکنی کردند، اما او نکرد. یهود بارها عهد شکنی کردند، او نکرد. او

همچنین رازدار بود. وقتی برای فتح مکه حرکت می‌کرد، هیچ‌کس نفهمید پیامبر کجا می‌خواهد برود. کاری کرد که تا نزدیک مکه قریش هنوز خبر نداشتند که پیامبر دارد به مکه می‌آید.

د. رفتار متفاوت در برابر دشمنان

بسیار مشکل خواهد بود که انسان رفتارهای متفاوتی در برابر دشمنان خود داشته باشد. مقام معظم رهبری این اخلاق پیامبر اعظم (ص) را به زیبایی هر چه تمام تر بیان می‌کنند: دشمنان را یک طور نمی‌دانست، این از نکات مهم زندگی پیامبر است. بعضی از دشمنان، دشمنانی بودند که دشمنیشان عمیق بود، اما پیامبر اگر می‌دید که این‌ها خطر عمده‌ای ندارند با این‌ها کاری نداشت و نسبت به آن‌ها آسان‌گیر بود. بعضی‌ها هم بودند که خطر داشتند، اما پیامبر آن‌ها را مراقبت می‌کرد و زیر نظر داشت. اما پیامبر با دشمنانی که از ناحیه آن‌ها خطر وجود داشت، به شدت سختگیر بود و دستور داد خائن بنی قریظه را در یک روز به قتل برسانند و بنی نظیر و بنی قینقاع را بیرون کردند و خیبر را فتح کردند، چون این‌ها دشمنان خطرناکی بودند.

هر چند دلایل مذکور، کامل نمی‌باشد و می‌توان دلایل دیگری هم به آن‌ها افزود اما بحث در این زمینه مجالی فراختر و زمانی مناسب‌تر می‌طلبید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وقایع ماه ربیع الاول

روز اول ربیع الاول

۱. دفن بدن مطهر پیامبر(ص)

در نیمه شب اول ربیع بدن مطهر خاتم الانبیاء و المرسلین(ص) را امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع) دفن فرمودند.^۱

۲. لیله المیت

شب اول این ماه پیامبر(ص) از شرکفار از مکه به مدینه هجرت کردند. در آن شب آقا و مولایمان امیرالمؤمنین(ع) جان نثاری فرموده به جای رسول گرامی اسلام(ص) در بسترایشان خوابیدند،^۲ چه اینکه کفار قریش قصد کشتن حضرتش را داشتند. به این مناسبت آیه « و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله ... »^۳ «از مردم کسی هست که جان خویش را در راه رضایت خداوند می فروشد و خدا بر بندگان مهربان است» در شأن علی بن ابی طالب(ع) نازل شد.^۴

۳. هجرت پیامبر(ص)

پیامبر(ص) ۱۳ سال پس از بعثت به مدینه طیبه هجرت فرمود.^۵

۴. ابتدای وضع تاریخ هجری قمری

اولین کسی که دستور تاریخ هجری قمری را داد رسول خدا(ص) بود. در زمان عمر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع) آن را به تفصیل بیان نمود و تقویم هجری قمری اسلامی از هجرت رسول خدا(ص) قرار داده شد و نسبت وضع تاریخ هجری قمری به دیگران اشتباه است.^۶

۵. هجوم به خانه وحی

در این روز اولین هجوم به خانه امیرالمؤمنین(ع) صورت گرفت. هنگامی که امیرالمؤمنین(ع) متوجه غسل و کفن و دفن پیامبر(ص) شد و غاصبین خلافت در سقیفه بودند، در شب اول ربیع بدن مبارک آن حضرت را دفن فرمود و طبق وصیت پیامبر(ص) متوجه جمع آوری قرآن شد.^۷ آن حضرت فرموده بودند: «علی جان، تا سه روز از خانه خارج مشو و قرآن را جمع آوری کن...»^۸.

۶. مسمومیت امام عسکری(ع)

روز سوم ربیع الاول

خریب کعبه توسط یزید

در سال ۶۴ هـ به دستور یزید خانه کعبه را با منجنیق خراب کردند.^۹ این فاجعه یازده روز قبل از هلاکت یزید به وقوع پیوست.

روز پنجم ربیع الاول

وفات حضرت سکینه(س)

روز هشتم ربیع الاول

شهادت امام عسکری(ع)

روز نهم ربیع الاول

۱. آغاز امامت حضرت ولی عصر (عج)

۲. قتل عمر بن خطاب

در آخر شب نهم ربیع الاول سال ۲۳ هجری ۲۴ هجری عمر بن الخطاب از دنیا رفته است.^{۱۱} و قول اهل سنت روز چهارشنبه ۲۶ ذی الحجه است.^{۱۱}

۳. قتل عمر بن سعد

عمر بن سعد فرمانده ظالم لشکر یزید در این روز به دست مختار ثقفی (ره) به درک واصل شد.^{۱۲}

روز دهم ربیع الاول

۱. ازدواج پیامبر (ص) با حضرت خدیجه (س)

۲. مرگ داود بن علی حاکم ظالم مدینه

داود بن علی عموی سفاح در مدینه در دهم ربیع الاول سال ۱۳۳ هجری دعای امام صادق (ع) هلاک شد، چه اینکه داود بن علی فرمان داد معلی بن خنیس را که از اصحاب امام صادق (ع) بودند شهید کردند.^{۱۳}

۳. مرگ مالک بن انس

در این روز در سال ۱۷۹ هجری مالک بن انس اصبحی، رئیس فرقه مالکی از مذاهب اربعه اهل سنت از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.^{۱۴} مرگ او در ۱۱ و ۱۳ و ۱۴ ربیع الاول هم گفته شده است.^{۱۵} از خصوصیات او اینکه مدت سه سال بعد از مرگ پدرش در شکم مادر بود و بعد از سه سال به دنیا آمد!!^{۱۶}

۴. اولین روز خلافت غاصبانه معاویه

در این روز در سال ۴۱ هجری خود را به خلافت نشان داد، و از مردم بیعت گرفت و او اولین خلیفه بنی امیه بعد از عثمان بود.^{۱۷} اقوال دیگر در این باره

۵ ربیع‌الاول و یا اول و یا نیمه جمادی الاولی است^{۱۸} ولی مشهور در ۲۵ ربیع‌الاول است.

روز دوازدهم ربیع‌الاول

۱. ورود پیامبر(ص) به مدینه

در غروب این روز پیامبر(ص) بعد از هجرت از مکه وارد مدینه طیبه شدند، و در قبا نزول اجلال فرمود و منتظر ماند تا امیرالمؤمنین به ایشان ملحق شد، و سپس وارد مدینه شدند^{۱۹}؛ چه اینکه رسول خدا(ص) فرموده بودند من وارد مدینه نمی‌شوم تا اینکه پسر عمویم و دخترم فاطمه بیایند.^{۲۰} این در حالی بود که در ۴ ربیع‌الاول پیامبر(ص) در مسیر هجرت از غار ثور بیرون آمده به طرف مدینه حرکت فرمود.^{۲۱}

۲. انقراض بنی امیه

در این روز با سفاح اولین خلیفه عباسی بیعت شد، و با انقراض دولت بنی مروان، دولت بنی امیه به کلی منقرض شد. البته مروان در ۲۷ ذی الحجه کشته شد، ولی در این روز با تأسیس دولت بنی عباس رسماً نام بنی امیه از صفحه خلافت برچیده شد.^{۲۲} اقوال دیگر ۱۳^{۲۳} و ۱۴ ربیع‌الاول^{۲۴}، و ۱۲ ربیع‌الثانی^{۲۵} است.

۳. مرگ معتصم عباسی

در پنجشنبه دوازدهم ربیع‌الاول سال ۲۲۷ هـ دو ساعت از شب گذشته، معتصم عباسی در سامرا به هلاکت رسید. سبب مرگش آن شد که حجامت کرد و سپس تب کرد و به همان تب در ۴۹ سالگی به جهنم شتافت. از بزرگترین جرائم او به شهادت رساندن امام جواد(ع) است. مدت خلافت او ۸ سال و ۸ ماه و ۸ روز بود، و هشتم از خلفای بنی عباس بود. او ۸ پسر و ۸ دختر داشت و ۸ قصر بنا کرد. معتصم مردی ظالم بود و از علم و ادب و نوشتن بهره‌ای نداشت. او به سادات خصوصاً بزرگان آن‌ها اذیت‌های بسیاری روا داشت، و در دوران حکومتش علاقه زیادی به ساخت بنا داشت.^{۲۶}

۴. مرگ احمد بن حنبل

در این روز در سال ۲۴۱ هـ احمد بن حنبل رئیس فرقه حنبلی‌ها در بغداد از دنیا رفت، و در همان شهر دفن شد. جدّ او ذوالنبدیه رئیس خواجه نهروان است، که به دست امیرالمؤمنین (ع) به درک فرستاده شد.^{۲۷} بنا بر قولی مرگ او در ربیع الثانی است.^{۲۸}

روز چهاردهم ربیع الاول

۱. مرگ یزید بن معاویه

۲. مرگ موسی خلیفه عباسی

در این روز و به قولی در ۱۵ یا ۱۸ ربیع الاول در سال ۱۷۰ هـ موسی الهادی، فرزند مهدی عباسی به درکات جحیم شتافت. در همان شب هارون خلیفه شد و مأمون نیز به دنیا آمد.^{۲۹} خلافت موسی الهادی یک سال و سه ماه طول کشید و ۲۵ یا ۲۶ سال عمر کرد. او به قساوت قلب و قلت رحم و خشونت طبع و شرارت نفس مشهور بود.^{۳۰}

سید بن طاوس (ره) در مهج الدعوات روایت می‌کند که موسی الهادی لشکری فرستاد حسین بن علی بن حسن مثنی بن امام حسن مجتبی (ع) صاحب فخ را با اصحابش شهید کرد، و سر او را با اسیران به نزد او آوردند، چون نظرش بر آن سرافتاد اشعاری خواند.

پس اسیران را یکی پس از دیگری می‌آوردند، و او بعد از سرزش و توییح امر به قتل آن‌ها می‌کرد. در یک روز جماعتی از اولاد امیرالمؤمنین (ع) را به قتل رسانید و طالبین را دشنام می‌داد تا رسید به نام مبارک موسی بن جعفر (ع)، نسبت به آن حضرت بدگفت و فریاد کشید که حسین صاحب فخ خروج نکرد مگر به امر موسی بن جعفر (ع)، چون او صاحب وصیت در این خانواده است. بخدا قسم او را به قتل می‌رسانم. خدا بکشد مرا اگر او را زنده بگذارم و خدا بکشد مرا اگر او را عفو کنم و اگر نبود که سفاح و پدرم مهدی فضایل بسیار در حق جعفر بن محمد از کثرت علم و دین و فضلش برایم نقل کرده‌اند، هر آینه قبر او را می‌شکافتم و بدن او را به آتش می‌سوزانیدم.

علی بن یقظین نامه ای از بغداد برای حضرت کاظم (ع) فرستاد و صورت حال را شرح داد. چون نامه به حضرت رسید، اهل بیت و شیعیان خود را خبر کرد و فرمود: رأی شما در این باب چیست؟ عرض کردند: صلاح این است که شما خود را از این جبار ظالم پنهان داری. حضرت فرمود: اول نامه ای که از عراق بیاید متضمن خبر موسی الهادی است و چنان شد که آن حضرت خبر دادند.^{۳۱}

روز هفدهم ربیع الاول

۱. ولادت پیامبر (ص)

۲. ولادت امام صادق (ع)

روز بیست و دوم ربیع الاول

۱. جنگ بنی النضیر

در سال چهارم هجرت غزوه بنی النضیر واقع شد و یهودیان از مدینه بیرون رانده شدند. ۹^{۳۲} و ۱۲ ربیع الاول هم در این باره گفته شده است. ۳۳

روز بیست و سوم ربیع الاول

۱. ورود حضرت معصومه (س) به قم

روز بیست و پنجم ربیع الاول

۱. جنگ دومه الجندل

در این روز در سال پنجم هجری در زمان پیامبر (ص) غزوه دومه الجندل اتفاق افتاد. در اراضی «دومه الجندل» گروهی از اشرار همدست شده و به کاروانها حمله می کردند. پیامبر (ص) سباع بن عرفطه غفاری را روز ۲۵ ربیع الاول در مدینه به جای خود قرار داد، و با هزار رزمجو بیرون آمدند تا به آن نواحی رسیدند. راهزنان چون متوجه آمدن آن حضرت شدند، فرار کردند. مسلمانان اموال آنان را برداشتند و در بیستم ربیع الثانی وارد مدینه شدند.^{۳۴}

عبدالرحمن بن ابی لیلی می‌گوید: من با ابوموسی اشعری از دومه الجندل عبور می‌کردیم. ابوموسی به من گفت: زمانی که با پیامبر(ص) به دومه الجندل رسیدیم آن حضرت به من فرمود: «در این مکان دو تن از بنی اسرائیل حکم به جور کردند، و به زودی در میان امت من دو تن در این مکان به جور حکم می‌نمایند».

راوی می‌گوید: ابوموسی و عمروعاص برای حکمیت در صفین به دومه الجندل رفتند و میان علی بن ابی طالب(ع) و معاویه ملعون حکم کردند. بعد از ماجرای حکمین ابوموسی را ملاقات کردم و به او گفتم: «مگر تو نبودی که از پیامبر(ص) چنین حدیثی را نقل کردی؟! گفت: «والله المستعان!»^{۳۵}

۲. صلح امام حسن(ع)

مناسبت‌های تتمه این ماه

۱. زیارت رسول خدا(ص) قبر مادرش را

در این ماه در سال ۶ هـ رسول خدا(ص) هنگام مراجعت از جنگ بنی لحيان به زیارت قبر مادرش جناب آمنه بنت وهب(س) رفتند.^{۳۶} هنگام زیارت، رسول خدا(ص) گریستند و مسلمین از گریه آن حضرت گریستند؛ و تا به آن روز به آن مقدار گریه کننده دیده نشده بود، و در آنجا قبر مادرشان را تعمیر و اصلاح فرمودند.^{۳۷} در روایات وارد شده است که رسول خدا(ص) قبر مادرش را چندین بار زیارت فرموده است مانند برگشت آن حضرت از عمره حدیبیه، بعد از فتح مکه، بعد از جنگ تبوک و بعد از حجه الوداع.

۲. غارت خیمه امام حسن(ع)

در این ماه بود که لشکریان امام حسن(ع) به آن حضرت اهانت کردند و خیمه آن امام مظلوم(ع) را غارت کرده آن چه در آن بود را به یغما بردند.^{۳۸}

پی نوشتها

۱. تقریب المعارف، ص ۲۵۱.
۲. اختیارات، ص ۳۴.
۳. سوره بقره، آیه ۲۰۷.
۴. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴.
۵. شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۱۲۳.
۶. تاریخ طبری، ج ۲ ص ۱۱۲ - ۱۱۰.
۷. الامامه و السیاسه، ج ۱ ص ۳۰.
۸. شرح نهج البلاغه، ج ۲ ص ۵۶ و ج ۶ ص ۴۸.
۹. مستدرک سفینه البحار، ج ۵ ص ۲۱۵.
۱۰. مدینه المعجز، ج ۲ ص ۹۷.
۱۱. فیض العلام، ص ۱۲۹.
- ۱۲ و ۱۳. زاد المعاد، ص ۳۴۴.
- ۱۴ و ۱۵. سیر اعلام النبلاء: ج ۸ ص ۱۳۰.
۱۶. سیر اعلام النبلاء: ج ۶ ص ۳۱۹.
۱۷. منتخب التواریخ، ج ۶ ص ۴۴۸.
۱۸. اسدالغابه، ج ۲ ص ۱۴.
۱۹. تاریخ طبری، ج ۲ ص ۱۱۴.
۲۰. مسار الشیعه، ص ۲۹.
۲۱. مسار الشیعه، ص ۲۸.
۲۲. مسار الشیعه، ص ۵۰.
۲۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۳۴۹.
۲۴. توضیح المقاصد، ص ۸.
۲۵. تاریخ طبری، ج ۶ ص ۷۸.
۲۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰ ص ۳۰۶.
۲۷. وقایع الشهور، ص ۷۲.
۲۸. مرآة المعارف، ج ۱ ص ۱۲۰.
۲۹. تاریخ دمشق، ج ۳۳ ص ۲۸۰.
۳۰. تممه المنتهی، ص ۲۲۴ - ۲۲۲.
۳۱. قلاند النحور، ج ربیع الاول، ص ۹۲.
۳۲. فیض العلام، ص ۲۲۳.
۳۳. الصحیح من السیره، ج ۸ ص ۳۶.
۳۴. عیون الاثر، ج ۲ ص ۳۲.
۳۵. فیض العلام، ص ۱۸۴.
۳۶. مستدرک سفینه البحار، ج ۵ ص ۲۰۸.
۳۷. مستدرک حاکم، ج ۱ ص ۲۷۵.
۳۸. تاریخ دمشق، ج ۱۳ ص ۲۶۲.



معارف



اُمّت پیامبر

همزمان با بعثت پیامبر اعظم و ظهور دین اسلام، تغییر و تحولات بسیاری در حوزه‌های مختلف زندگی بشر، به وجود آمد. اسلام، علاوه بر دگرگون کردن نوع نگرش انسان به هستی و جهان پیرامون، طرح‌های نوی را در ساخت‌های گوناگون حیات انسانی درانداخت. گستره این دگرگونی‌ها را می‌توان در تحولات فرهنگی و ارزش‌های اجتماعی و همچنین در الگوهای زندگی سیاسی و اقتصادی جوامع اسلامی جستجو کرد. تشکیل «امت اسلامی» را می‌توان یکی از نوآوری‌های اسلام در بعد اندیشه سیاسی دانست. در این نوشتار، در پی آنیم که چیستی و اهمّیت اُمّت بودن جامعه اسلامی را بررسی کرده، به سیره پیامبر(ص) در اهمّیت دادن به اُمّت بودن مسلمانان، اشاره‌گذاری داشته باشیم.

تعریف «امت»

در فرهنگ‌های بشری، واژه‌های مختلفی برای بیان مفهوم جامعه یا اجتماع، به کار بسته می‌شود. مفاهیمی چون ملّت، مردم، گروه، ایل، طایفه، قبیله، عشیره و... از این نوع اند. اسلام نیز به عنوان یک مکتب آسمانی که تمام هم و غم آن، سعادت دنیوی و آخرتی انسان است، برای

بیان این مفهوم، از واژه جهت‌دار «اُمّت» -که بار معنایی ویژه ای دارد- استفاده نمود.

اُمّت، اصطلاحی قرآنی و دینی است که همزمان با ظهور دین اسلام، رواج یافته است. از این واژه، در هیچ یک از زبان‌های شرقی و غربی، سراغی نمی‌توان گرفت. این تعبیر، از نوآوری‌های اسلام در اندیشه سیاسی بشر است. لویی گارده (اسلام‌شناس مشهور فرانسوی)، معتقد است که: «اُمّت، از ریشه خاص عربی است که در زبان‌های اروپایی نمی‌توان مترادفی برای آن یافت».^۱

مفهوم اُمّت، از ماده «اُمّ» یا «اُوم» به معنای «قصد کردن» گرفته شده است. اطلاق «اُم» بر «مادر» نیز بدین جهت است که کودک در زمینه نیازمندی‌های خود، یا به جهت احساس آرامش، مادر را قصد و طلب می‌کند. بر این اساس، اُمّت، به مجموعه‌ای از انسان‌ها اطلاق می‌شود که هدف و مقصد واحدی، آنان را گرد هم جمع نموده است. ۲۰ به عبارت روشن‌تر، اُمّت، به جماعتی که جنبه وحدتی در میان آن‌ها وجود داشته باشد، اطلاق می‌شود. از این رو، اُمّت، مفهومی کاملاً عقیدتی است؛ عقیده‌ای که مرز میان اُمّت‌های گوناگون را مشخص می‌کند.

اُمّت بدین معنا ۵۸ بار در قرآن تکرار شده است. در چنین کاربردی، اُمّت، به معنای گروهی از مردم است که یکی از رسالت‌های الهی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) بر آن‌ها نازل شده است. در این میان، قرآن کریم، اُمّت اسلام را بهترین اُمّت از آغاز تا پایان تاریخ بنی آدم شمرده است.^۳

رابطه اُمّت و مِلّت

مِلّت (Nation) را می‌توان یک واحد بزرگ انسانی تعریف نمود که عامل پیوند آن، یک فرهنگ و آگاهی مشترک است. از جمله ویژگی‌های هر مِلّت، اشغال یک قلمرو جغرافیایی مشترک است. به عبارت دیگر، مِلّت، به گروهی از انسان‌ها اطلاق می‌شود که در یک کشور زندگی می‌کنند و دارای فرهنگ مشترک هستند. شایان ذکر است که این تعریف از مِلّت نیز تعریفی تازه است که پس از دگرگونی‌های قرن‌های اخیر، به ظهور رسیده است.

یکی از تفاوت‌های اساسی نظام سیاسی اسلام با مکاتب سیاسی دیگر، در مرزبندی موجود میان ملت و امت است. اسلام، از آن جهت که خود را دینی جهانی و همه جامعه بشری را مخاطب آموزه‌های خویش می‌داند، بدون توجه به مرزهای سرزمینی و تفاوت‌های نژادی، زبانی، ملی و فرهنگی، از میان همه انسان‌ها عضوگیری می‌کند و نام امت واحده را بر پیروان خویش می‌نهد. از نگاه اسلام، مرز بین انسان‌ها عقیدتی است و نه جغرافیایی، از این رو، تمام مسلمانان را به دور از هرگونه تفاوت در رنگ و زبان و ملیت، عضوی از اعضای امت یگانه اسلام می‌داند.

عَلَمَه طباطبایی در این خصوص می‌فرماید: «اسلام، اصل انشعابات قومی و ملی را بدین صورت که مؤثر در تکوین پیدایش اجتماع باشد، ملغی ساخته است... انشعابات و ملیت‌هایی که بر اساس وطن تشکیل می‌گردند، امت و مجموعه خود را به سوی وحدت و یگانگی حرکت می‌دهند و در نتیجه، این ملت، از ملت‌های دیگر - که در وطن‌های دیگر قرار دارند - روحاً و جسماً جدا می‌گردند... در این صورت، بر خورد یک جامعه با جامعه جدید، یا جوامع دیگر، به گونه‌ای نظیر برخورد انسان با دیگر اشیا و موجودات طبیعت است که آنان را استخدام و استعمار می‌کند و تجربه قرن‌های طولانی از آغاز خلقت تا کنون، به این حقیقت گواهی می‌دهد. به همین دلیل است که اسلام، این قبیل انشعابات و تمایزات را ملغی ساخته، اجتماع انسانی را بر اساس عقیده (و نه نژاد و وطن و نظایر آن)، پایه ریزی نموده است. در اسلام، حتی ملاک در بهره برداری‌های جنسی (از دواج) و ارث، اشتراک در عقیده و توحید است، نه در منزل و وطن». ۴.

ویژگی‌های امت اسلامی

امت اسلامی، دارای ویژگی‌هایی است که آن را از امت‌های دیگر، متمایز می‌کند. در ادامه، به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. امت اسلامی، امتی میانه است

تعادل و میانه روی و دوری از افراط و تفریط در کارها، از اصول مهم اسلام

است که در قرآن کریم و سیره پیشوایان دین، بر آن تأکید شده است. حضرت علی (ع) در مورد پیامبر اسلام می‌فرماید: «روش پیامبر در کارهایش میانه روی بود».^۵

جهت‌گیری تربیتی اسلام، بدین‌گونه است که انسانی متعادل در همه ابعاد، تربیت کند. از این رو خداوند در قرآن، اُمت اسلامی را «اُمت میانه» خطاب می‌کند: «و این چنین شما را اُمت میانه قرار دادیم تا گواه بر مردم باشید و رسول خدا بر شما گواه باشد».^۶ اُمت اسلام، اُمتی میانه معرفی می‌شود تا به عنوان جامعه‌ای نمونه شناخته شود و برای چنین جامعه‌ای، سیره پیامبر را به عنوان الگو برای اُمت اسلام معرفی می‌کند. علامه طباطبایی در تفسیر ایه یاد شده می‌فرماید: «خدا، اُمت اسلام را اُمتی وسط قرار داد؛ یعنی برای آنان دینی قرار داد که متدینین به خود را به سوی راه وسط و میانه هدایت می‌کند، راهی که نه افراط آن طرف (مشرکان) را دارد و نه تفریط این طرف (مسیحیت) را، بلکه راهی است که هر دو طرف را تقویت می‌کند، هم جانب جسم را و هم جانب روح را».^۷ میانه بودن و اعتدال، اصلی است که بر تمام آموزه‌های اسلام حکومت می‌کند. اعتدال در عقیده (نه غلو و نه شرک)، اعتدال در برنامه‌های اجتماعی، اعتدال در شیوه‌های اخلاقی و... برای این اساس، یک مسلمان واقعی نمی‌تواند انسانی یک بُعدی باشد؛ بلکه انسانی است همه جانبه که به همه ابعاد مختلف زندگی توجه دارد.

۲. اُمت اسلامی، اُمت ممتاز

گفتیم که اُمت، بر گروهی از مردم اطلاق می‌شود که وحدت عقیدتی داشته باشند. از این رو، بر همه گروه‌های انسانی‌ای که پیرو یک پیامبر هستند، اُمت اطلاق می‌شود، مانند اُمت موسی (ع) و اُمت عیسی (ع) و اُمت محمد (ص).

در فرهنگ قرآنی، همه اُمت‌ها به یک نگاه نگریسته نمی‌شوند، بلکه در میان اُمت‌ها، برخی به واسطه یک ویژگی خاص، از برخی دیگر برترند. در نگاه قرآن، اُمت اسلام، اُمتی برجسته و ممتاز است به این دلیل که

شهروندان این امت، بر اعضای جامعه خود، نظارت دارند و یکدیگر را به نیکی‌ها توصیه می‌کنند و از بدی‌ها باز می‌دارند: «شما (مسلمانان) نیکوترین امتید، که مردم را به نیکوکاری سفارش می‌کنید و از بدکاری برحذر می‌دارید و به خدا ایمان دارید» ۸.

در این آیه، خداوند، امت اسلامی را می‌ستاید و آن را امت ممتاز برمی‌شمرد و دلیل آن را به کار بستن کنترل اجتماعی در جامعه آنان می‌داند. از این آیه، روشن می‌شود که مسلمانان، تا زمانی یک امت ممتاز محسوب می‌گردند که دعوت به سوی نیکی و مبارزه با فساد را فراموش نکنند ۹.

۳. امت اسلامی، امت برادری

یکی دیگر از ویژگی‌های امت اسلام، برادری و اخوت است. موضوع برادری و برابری اعضای جامعه بشری، برای اولین بار، در جریان توسعه اسلام و پس از پی ریزی امت اسلامی مطرح شد. از نظر تاریخی، این مفهوم در سال دهم بعثت شکل گرفت. قرآن کریم، شالوه و پایه جامعه مطلوب خود، یعنی امت اسلامی را بر اساس برادری و اخوت اسلامی بنا می‌نهد: «همانا فقط مؤمنان با هم برادرند» ۱۰.

اجتماع زنده، در سایه همفکری و هماهنگی و صمیمیت به وجود می‌آید، و در همین اجتماع است که همه می‌توانند سعادت و پیشرفت خود را دریابند. اسلام برای به وجود آوردن چنین اجتماعی، کمترین توجهی به نژاد، زبان، رنگ و منطقه جغرافیایی نکرده است؛ بلکه همه را مسلمان و هماهنگ و همبسته می‌داند و تنها نظرش به «ایمان به خدا» است که ریشه همه همبستگی‌ها و هماهنگی‌هاست.

اخوت اسلامی، بهترین واژه‌ای است که این وحدت و هماهنگی را نشان می‌دهد. پیامبر اسلام (ص) پس از ورود به مدینه و ساختن مسجد، دست به یک ابتکار جالب زد و آن، پی ریزی اخوت اسلامی بود تا وحدت و صمیمیت، بیش از گذشته در اجتماع مسلمانان به وجود آید. از این رو، بین امت خود، عقد اخوت خواند و هر دو نفر را با هم برادر قرار داد و نیز علی (ع) را به عنوان برادر خود انتخاب کرد.

وحدت اُمت اسلام

همبستگی، یکپارچگی و دوری از تفرقه، بی تفاوتی و بی خبری، از دستورهای مهم خداوند و پیشوایان دین، به اُمت اسلام است. قرآن کریم، به اُمت اسلام توصیه می‌کند که: «به ریسمان محکم الهی، چنگ زنید و از تفرقه و پراکندگی بپرهیزید» ۱۱.

یکی بودن معبود و کتاب آسمانی و اشتراک در پیامبر و قبله گاه، برای برقراری وحدت حقیقی بین مسلمانان، کفایت می‌کند.

پیامبرگرامی اسلام از زمان بعثت تا رحلت، همواره در آموزش‌های خود و در عمل، در جهت نفی تفرقه و تحکیم پایه‌های همبستگی و همدلی میان اُمت اسلام و حتی تفاهم با غیر مسلمانان، گام برداشتند، از ساختن مسجد گرفته تا بستن عقد برادری بین اُمت و تلطیف فضای اجتماعی خشن حاکم بر جوامع عرب، در آن زمان.

حضرت علی(ع)، بزرگ‌ترین دستاورد رسول خدا را ایجاد اُلفت و اتحاد در میان مردمی متفرق و پراکنده می‌داند؛ مردمی که به واسطه تعصبات جاهلی، به جان یکدیگر افتاده، در حال سقوط بودند. پیامبر(ص) با تعالیم اسلام، همه را به خدای یگانه، متوجه نمود و امتیازات موهوم از قبیل مال و ثروت و نژاد و رنگ را از میان بُرد. ایشان می‌فرماید: «... در روزگاری که مردم روی زمین، دارای مذاهب پراکنده، خواسته‌های گوناگون و روش‌های متفاوت بودند، عده‌ای خدا را به پدیده‌ها تشبیه می‌کردند، گروهی صفات ارزشمند خدا را انکار می‌کردند و به بت‌ها نسبت می‌دادند و برخی به غیر خدا اشاره می‌کردند. خدای سبحان، مردم را به وسیله محمد(ص)، از گمراهی نجات داد و هدایت کرد» ۱۲.

پدران اُمت

جایگاه پدر در خانواده، جایگاهی مهم و سرنوشت‌ساز است. وجود پدر در خانواده، مایه آرامش روحی و احساس دارا بودن پشتوانه است. حضور او، نقش تربیتی ویژه‌ای دارد و سبب ساز جهت‌گیری خاص اعضای خانواده می‌گردد. شفقت و دلسوزی پدر، او را می‌دارد که راه صحیح و درست را به

آنان نشان دهد و از ورود آنان به پرتگاه‌های زندگی جلوگیری کند. اُمّت‌ها نیز همانند خانواده‌ها نیازمند به پدر هستند؛ نیازمند به مهربانی و شفقتی عام و فراگیر که آنان را از سقوط در درّه‌های شقاوت و بدبختی باز دارد. در روایات ما، پیامبر اسلام (ص) و حضرت علی (ع) پدران این اُمّت معرفی شده‌اند.

از امام حسن مجتبی (ع) نقل شده است که پیامبر (ص) فرمود: «من و علی، پدران این اُمّت هستیم». ۱۳. یکی از ویژگی‌های پدر، مهربانی و دلسوزی برای فرزندان است. چون پیامبر (ص) پدران اُمّت است، در قرآن، به این ویژگی‌های پدرانه او اشاره شده است: «همانا رسولی از جنس شما برای هدایت خلق آمده که از فرط محبت، فقر و جهل شما بر او سخت می‌آید و بر آسایش و نجات شما بسیار حریص و نسبت به مؤمنان، دلسوز و مهربان است». ۱۴.

اُمّت اسلامی، در کلام رسول خدا

پیامبر (ص)، بارها در گفته‌های خویش و به گونه‌های مختلف، از اُمّت خود، یاد کرده‌اند و ملاک‌هایی را برای شناخت برترین و بدترین افراد امتشان بیان کرده‌اند و نیز به دغدغه‌های خویش از اُمّت، اشاره نموده‌اند که در ادامه، به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

ایشان درباره برتری اُمّت اسلام می‌فرماید: «یقینی که به اُمّت من داده شده، به اُمّتی داده نشده است». ۱۵.

در مورد برترین‌های امتشان می‌فرماید: «بهترین افراد اُمّت من، کسانی هستند که جوانی‌شان را در اطاعت از خداوند صرف کرده باشند و جان خود را از لذت‌های دنیا بریده، به آخرت سپرده باشند. همانا پاداش آنان در نزد خدا بالاترین درجات بهشت است». ۱۶.

ایشان درباره دغدغه‌های خویش می‌فرماید: «از دو چیز درباره شما هراس دارم: پیروی هوای نفس و آرزوهای دراز؛ زیرا پیروی هوای نفس، راه را بر حق می‌بندد و آرزوی دراز، آخرت را فراموشتان می‌کند». ۱۷.

پی نوشت‌ها

۱. امت و ملت در اندیشه امام خمینی، علی محمد بابایی زارچ، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۷۵.
۲. «امت و ملت، نگاهی دوباره»، مجله حکومت اسلامی، ش ۱۶، ص ۱۶۱.
۳. رک: سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.
۴. تفسیر المیزان، محمد حسین طباطبائی، ترجمه: محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۱۲۵.
۵. نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، قم: مؤسسه تحقیقاتی امیرالمومنین (ع)، ۱۳۸۳، خطبه ۹۴، ص ۱۲۴.
۶. سوره بقره، آیه ۱۴۳.
۷. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۸۱.
۸. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.
۹. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، تهران: دارالکتاب الإسلامیه، ۱۳۵۳-۱۳۶۶، ج ۳، ص ۴۷.
۱۰. سوره حجرات، آیه ۱۰.
۱۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.
۱۲. نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۲۵.
۱۳. عیون الأخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۴.
۱۴. سوره توبه، آیه ۱۲۸.
۱۵. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۱۴۸.
۱۶. همان، ص ۱۴۹.
۱۷. همان، ص ۱۵۵.

.....
مجله - حدیث زندگی - آذر و دی ۱۳۸۵، شماره ۳۲

عدالت اجتماعی

پیامبر اعظم (ص)

مقدمه

بقای جامعه به عدالت است در جایی که عدالت نیست، انتظار پآکی و سلامت اجتماعی، انتظاری بیهوده است. روش و منش اسلام به عدالت است و با خاموش شدن عدالت، اسلام چون چراغی خواهد بود خاموش که با آن راه نمی توان یافت و مردمان را به سامان نمی توان رساند، زیرا این عدالت است که نگهدارنده ملت است، «العدل قوام الرعیة» (۱) از این روست که پیامبر اعظم (ص) می فرماید: ساعتی عدالت از هفتاد سال عبادتی که شبهایش، نماز شب و روزهایش به روزه بگذرد، بهتر است» (۲). عدالت یک تکلیف الهی و اصل محبوب مطابق با خواست و فطرت انسان و موجب تعالی بشر در حوزه های مختلف زندگی فردی و اجتماعی است و جامعه بشری هم از ابتدا، تا حال آرزوی روزی را داشته و دارد که در آن، ظلم، تبعیض و بی عدالتی در تمام چهره و ابعادش، نابود شود و نسیم ملایم عدالت و برابری در تمام زوایای زندگی انسان های دردمند و رنجیده، نفوذ کند، دردهای کهنه و قدیمی بشر، ناشی از ظلم و ستم و بی عدالتی را با داروی شفا بخش عدالت و برابری، مرهم نهاده و التیام بخشد.

از آنجایی که پیامبر اعظم (ص) به مصداق آیه شریفه «لکم فی رسول الله اسوةٌ حسنةٌ» عالی‌ترین و والاترین الگوی کمالات انسانی و مظهر عدالت در تمامی ابعادش بوده است با بررسی سیره و سنت آن حضرت در سراسر زندگی پربرکت شان الگوئی کامل و جامع را می‌توان در دسترس انسانهای جویای عدالت قرار داد. پیامبر اعظم (ص) نه تنها برای مسلمانان بلکه برای تمامی بشریت یک الگوی کامل محسوب می‌شود. این نوشتار تلاش می‌کند گوشه‌ای از عدالت اجتماعی پیامبر اعظم (ص) را در ابعاد مختلف در اختیار علاقمندان و شیفتگان حضرتش قرار دهد. قبل از اینکه به عدالت اجتماعی پیامبر اعظم (ص) در جنبه‌های مختلف پردازیم به تشریح واژه‌های اساسی عدل، عدالت، سیره و سنت پرداخته شده است تا با دقت بیشتری بحث عدالت اجتماعی پیامبر اعظم (ص) تبیین گردد. در این نوشتار اشاره مختصری به بحث عدالت و چگونگی تعریف آن از دیدگاه دانشمندان مسلمان و غربی شده است. نمونه‌های عینی و عملی عدالت اجتماعی پیامبر اعظم (ص) در سیره و سنت ایشان بسیار بوده است که ما به چند نمونه برای تبیین مسئله مورد نظر اشاره کرده ایم. امید است مورد قبول درگاه حق قرار گیرد. ان شاء الله.

اهداف و اهمیت موضوع

جامعه‌ای که بر اصول عدالت اداره می‌شود، جامعه‌ای استوار و ارزشمند است. جامعه‌ای که در مسیر عدالت حرکت نمی‌کند ارزش‌ها در آن واژگونه شده، ضد ارزش‌ها حاکم می‌شوند. جای خوبی و بدی، زشتی و زیبایی، رحمت و شقاوت، مرؤت و نامردی تغییر می‌یابد. آن جاکه عدل رخ ننموده است، انحراف و کفران چنان مردمان را در خود می‌پیچید که هشدارها، فریادها و صدای فرو ریختن بنیانها را نمی‌شنوند. اگر عدالت برقرار نشود، عرصه جامعه جولانگاه زور و ستم و غارت و چپاول می‌شود. در چنین میدانی فضیلتها و ارزش‌ها به باد فراموشی می‌رود. روزگار گزنده و درنده می‌شود. و توانگران برآنچه دارند، دندان می‌فشانند و برآنچه ندارند از می‌ورزند. بینوایان در زیر فشار بی‌عدالتی بناچار تن به

هر داد و ستدی می دهند، گران می خرند و ارزان می فروشند و هستیشان به تاراج یغما می رود.

در چنین جامعه ای اشرار و بدکاران رفعت می یابند و نیکان و اخیار به ذلت کشیده می شوند، امام کاظم (ع) از پیامبر اعظم (ص)، پیامبر عدالت، نقل کرده است که فرمودند: «بد قومی هستند آنان که برای خدا به عدالت قیام نمی کنند. بد قومی هستند آنان که امرکنندگان به عدالت در میان مردم را می کشند.»

همه ارزش های اجتماعی در گرو عدالت است. اگر در جامعه عدالت رنگ بازد، همه ارزش ها رنگ می بازد. در جامعه امروزی که ظلم و بی عدالتی سران کفر و استکبار جهانی بی داد می کند و فریاد دروغین عدالت طلبی و حقوق بشر آنان عالم را پر کرده است، لازم و ضروری به نظر می رسد ابعاد گوناگون عدالت اجتماعی در زندگی سراسر نورانی و پر برکت رسول اکرم (ص) و پیامبر اعظم (ص) به عنوان یک الگوی کامل برای بشریت تبیین گردد تا مردم جهان بخصوص مسلمانان حقیقی و ناب با تاسی به سیره و سنت آن پیامبر اعظم (ص) هر چه زودتر ریشه بی عدالتی در جهان را با ظهور قائم آل محمد (ص) از بیخ و بن قطع نمایند. از طرفی دیگر توهین به ساحت مقدس پیامبر رحمت (ص) از سوی اردوگاه استکبار جهانی بر ضرورت انجام این تحقیق دو چندان می افزاید.

واژه شناسی عدل

عدل واژه عربی، اسم مصدر در مقابل ستم و مقابل بیداد قرار می گیرد و به معنای داد است. عدل به معنای قسط، عدالت، مساوات، انصاف، امری بین افراط و تفریط، مساوات در مکافات در نیکی و بدی داوری به حق به کار گرفته شده است. (۳)

دیدن و دانستن عدل خدای کار حکیمان و راه انبیاست. (۴)

هر کجا عدل روی بنموده است، نعمت اندر جهان بیفزوده است (۵)

عدل به طور مختصر به دو جمله بر می گردد:

۱. **عدل:** قرار دادن هر چیزی در جای خودش «وضع کل شیء فی موضعه».

۲. ظلم: قرار دادن هر چیزی در غیر از جایگاهش «وضع الشیء فی غیر موضعه».

مولوی هم این تعبیر را چنین بیان می‌کند:
عدل چه بود؟ وضع اندر موضعی
ظلم چه بود؟ وضع در ناموضعش

عدالت خواهی و عدالت محوری در سیره و سنت پیامبر اعظم (ص)

مقصود از عدالت در سیره و سنت پیامبر اعظم (ص) در این نوشتار عدالت اجتماعی به تفسیری که در ذیل به آن اشاره می‌نمائیم می‌باشد. از کلمه «عدالت اجتماعی» شاید در ابتدا معنای محدودی به اذهان خطور نماید و آن این که باید در جامعه در ابعاد اقتصادی عدالت برقرار گردد و حاکم و رهبر، منابع و امکانات موجود در جامعه را با یک نسبت صحیح و منطقی در بین افراد توزیع نماید، نه این که ثروت‌های موجود را به فرد یا گروه خاصی اختصاص دهد.

با کمی دقت و تأمل و ژرف اندیشی می‌توانیم عدالت اجتماعی را یک معنای وسیعی ببخشیم که در محدوده مسائل اقتصادی اجتماع و جامعه خلاصه نشود، بلکه همه ابعاد موجود در جامعه و همه ارتباط‌های میان انسانها و حتی میان انسان و غیر انسان را شامل گردد، چرا که به فرموده پیامبر اعظم (ص): «بالعدل قامت السموات و الارض» (۶).

عدالت اجتماعی در این معنای وسیع، شامل همه حقوق‌های فردی، اجتماعی و جمیع اقسام حقوقی می‌شود، در این دیدگاه، حقوق ادیان، مذاهب، ملیت‌ها، اقوام مختلف و همه حقوقی که خداوند متعال بر انسان‌ها و جامعه بشری دارد و نیز به طور کامل همه امور انسان، اعم از امور عبادی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در نظر گرفته می‌شود. عدالت اجتماعی به معنای وسیع آن رعایت همه باید‌ها و نبایدها، در همه ابعاد انسان، اجتماع و حتی خالق انسان است. این نوشتار تلاش می‌کند تا با این نگاه گوشه‌ای از عدالت اجتماعی در سیره و سنت پیامبر اعظم (ص) را تبیین نماید.

عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می‌دارد.»
قرآن در موضوع ازدواج، مؤمنین و ایمان آورندگان را به عدالت امر می‌کند و می‌فرماید: «و ان خفتم الاّ تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم الاّ تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم ذلک ادنی الاّ تعدلوا» (۱۲) پیامبر اعظم (ص) همواره با همسرانشان به عدالت رفتار می‌کردند و می‌فرمودند: «وقتی مردی دوزن داشته باشد و میان آن‌ها به عدالت رفتار نکند روز رستاخیز یک نیمه او افتاده است.» (۱۳) پیامبر اعظم (ص) همواره در طول زندگانی پربرکتشان الگوی کامل عینی و عملی عدالت بودند. در ذیل به چند نمونه آن به طور مختصر اشاره می‌گردد:

عدالت اجتماعی پیامبر اعظم (ص) در عدم تبعیض در اجرای قانون

در فتح مکه، زنی از قبیله بنی مخزوم مرتکب سرقت شد و از نظر قضایی جرمش محرز گردید، خویشاوندانش که هنوز رسومات نظام طبقاتی در مغزشان بجای مانده بود، اجرای مجازات را ننگ خانواده اشرافی خود می‌دانستند، به تکاپو افتادند بلکه بتوانند مجازات را متوقف سازند، اسامه بن زید را که مانند پدرش نزد رسول خدا (ص) محبوبیت خاصی داشت، وادار کردند به شفاعت برخیزد، او همین که زبان به شفاعت گشود، رنگ صورت پیامبر اعظم (ص) از شدت خشم برافروخته شد و با عتاب و تشدد فرمود: «چه جای شفاعت است، مگر می‌توان حدود قانون خدا را بلا اجرا گذاشت؟» دستور مجازات صادر نمود. اسامه متوجه غفلت خود گردید و از لغزش خود عذر خواست و استدعای طلب مغفرت نمود. پیامبر (ص) برای اینکه فکر تبعیض در اجرای قانون را از مخیله مردم بیرون بنماید به هنگام عصر در میان جمع به سخنرانی پرداخت و ضمناً عطف به موضوع روز کرده و چنین گفت:

«اقوام و ملل پیشین دچار سقوط و انقراض شدند بدین سبب که در اجرای قانون عدالت تبعیض روا می‌داشتند، هرگاه یکی از طبقات بالا مرتکب جرمی می‌شد او را از مجازات معاف می‌کردند و اگر کسی از زیردستان به جرم مشابه آن مبادرت می‌کرد او را مجازات می‌نمودند،

قسم به خدایی که جانم در دست اوست در اجرای عدل درباره هیچ کس فروگذاری و سستی نمی کنم، اگر چه مجرم از نزدیکترین خویشاوندان خودم باشد.» (۱۴)

عدالت اجتماعی پیامبر اعظم (ص) در برخورد با دشمنان نمونه

الف. پیامبر اعظم (ص) همواره رعایت اصول انسانی و مقررات الهی را حتی در جنگ و بیکار نسبت به دشمن فراموش نمی کردند. پیامبر اعظم (ص) بر خلاف مدعیان دروغین امروزی حقوق بشر که جنایات آنان در لبنان و فلسطین ننگ ابدی بر پیشانی مجامع بین المللی و دفاع از حقوق بشر حک کرده است، به لشکر اسلام همواره سفارش می فرمودند پیران و اطفال و زنان را نکشید، هرگز آب مشرکان را زهرآلود نکنید، مکر نکنید و درختان را از بیخ قطع نکنید و... این است عدالت اجتماعی پیامبر اعظم (ص) در مقابل دشمنان اسلام. پیامبر اعظم (ص) وقتی لشکر اسلام را بسیج می کرد سپاه را با تمام افراد لشکر احضار نموده و به ایشان می فرمود: «بروید بنام خدای تعالی و استقامت جوئید به خدای و در راه خدا و برملت پیغمبر خدا جهاد کنید. مکر نکنید، از غنائم سرتقت نکنید و کفار را بعد از قتل مثله نکنید و پیران و اطفال و زنان را نکشید و رهبانان را که در غارها و بیغوله ها جای دارند بقتل نرسانید، حیوانات حلال گوشت را نکشید مگر اینکه برای تغذیه به آن ها نیاز داشته باشید. هرگز آب مشرکان را زهرآلود نکنید. شیبخون بر دشمن نزنید. درختان را از بیخ قطع نکنید مگر اینکه مضطر باشید و درختان میوه را برنیاورید و حرث و زرع و نخلستان را نسوزانید و می فرمود: من بیشتر دوست دارم که شما را در موقع مراجعت (از جهاد) همراه با مردمی ببینم که به اسلام گرویده اند نه با عده ای کودکان و زنانی که پدران و شوهران آن ها را کشته باشید.» (۱۵)

ب. پیامبر اعظم (ص) خود مظهر کامل عدالت بود در سراسر زندگانی پر برکت خویش می کوشید تا اصحابش کار به ستم نکنند و از عدالت به یکسو نشوند. هنگامی که پیامبر اعظم (ص) نزد قبیله یهودی بنی نضیر رفت تا در پرداخت دیه دو مقتول از طایفه بنی عامر که به دست «عمر بن امیه»

(یکی از مسلمانان) کشته شده بود، از آن‌ها یاری و کمک بگیرد (بر اساس پیمانی که با رسول خدا بسته بودند بنی نضیر متعهد شده بود کمک کند) آنان در نهان توطئه کردند که رسول خدا (ص) را به قتل برسانند. خداوند رسول اعظم (ص) را آگاه کرد. و پیامبر (ص) دستور آماده باش برای جنگ به مسلمانان داد و این آیه درباره یهودیان توطئه‌گر و پیمان شکن که مسلمانان از آنان کینه به دل داشتند نازل شد. «... و لایجرمکم شأن قوم علی ألا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی...» (۱۶) هرگز دشمنی با قومی شما را به بی عدالتی و ادا نکنند، به عدالت رفتار کنید که به تقوا نزدیکتر است.» به مسلمانان تذکر داد تا مبدا به خاطر دشمنی که با یهود دارند به بی عدالتی با آن‌ها رفتار نکنند. این در حالی بود که بنی النضیر با پیامبر (ص) پیمان بسته بودند که هرگز بر ضرر رسول خدا (ص) و یاران او قدمی بر ندارند و به وسیله زبان و دست ضرری به او نرسانند... هرگاه بر خلاف متن پیمان رفتار کنند، دست پیامبر در ریختن خون و ضبط اموال و اسیر کردن زنان و فرزندان آن‌ها باز خواهد بود. (۱۷) با این حال پیامبر اعظم (ص) با عدالت و مهربانی و گذشت با آن‌ها رفتار نمود و به کمتر از آن چیزی که به آن‌ها قرار گذارده بود مجازات نمود.

عدالت اجتماعی پیامبر اعظم (ص) در مقابل حق الناس

الف. پیامبر اعظم (ص) خود نیز به قانون عدالت تن می‌داد، روزی به مسجد رفت و در ضمن خطابه فرمود: «خدا سوگند یاد کرده است در روز جزا از ظلم هیچ ظالمی نگذرد، اگر به کسی از شما، ستمی از من رفته و از این رهگذر حقی بر ذمه من دارد من حاضرم به قصاص و عمل متقابل تن بدهم. از میان مردم شخصی به نام «سواده بن قیس» به پاخاست و گفت یا رسول الله روزی که از طائف بر می‌گشتی و عصا را در دست خود حرکت می‌دادی به شکم من خورد و مرا رنج ساخت.

فرمود: حاشا که به عمد این کار را کرده باشم. با این حال به حکم قصاص تسلیم می‌شوم. فرمان داد همان عصا را بیاورند و به دست سواده داد و فرمود: هر عضو بدن تو را که خسته است به همان قسمت از بدن من

بزن و حق خود را همین دنیا از من بستان. سواده گفت: نه نه، من شما را می‌بخشم. فرمود: خدا نیز تو را ببخشد.» (۱۸)

آری چنین زیباست رفتاریک رئیس و زمامدار تام الاختیار دین و دولت در اجرای عدالت اجتماعی و حمایت از قانون.

ب. هنگامی که پیامبر اعظم (ص) «خالد بن ولید» را برای تبلیغ و شکستن بت «عزی» به سرزمین قبیله «جدیمه بن عامر» رهسپار کرد و به او دستور داد که خونی نریزد و از در جنگ وارد نشود، اما وی به دستور پیامبر عمل نکرد و عده‌ای از بنی جدیمه را به قتل رساند. وقتی خبر جنایت خالد به گوش پیامبر رسید. سخت ناراحت شد. فوراً به علی (ع) مأموریت داد که به میان قبیله مزبور برود و خسارت جنگ و خون‌بهای افراد را به طور دقیق پیردازد. علی (ع) در اجرای دستور پیامبر به قدری دقت به خرج داد که حتی قیمت ظرف چوبی که سگان قبیله در آن آب می‌خوردند و در برخورد خالد شکسته شده بود، پرداخت.

علی (ع) این دست پرورده پیامبر اعظم (ص) کار عدالت را به فرمان پیامبر (ص) به چنان صحنه‌ای زیبا و به یادماندنی تبدیل کرد تا صحنه جنایات خالد از ذهن مردمان کمی زدوده شود. علی (ع) حتی مبلغی به کسانی که از حملات خالد ترسیده بودند پرداخت و کاملاً از آنان دلجوئی کرد. پیامبر اعظم (ص) روش عادلانه علی (ع) را تحسین کرد و سپس رو به قبله ایستاد و به حالت استغاثه گفت: «خدایا تو آگاهی که من از جنایت خالد بیزارم و من هرگز به او دستور جنگ نداده بودم.» (۱۹)

عدالت اجتماعی پیامبر اعظم (ص) در برخورد با کودکان

یکی از نکاتی که پدران و مادران درباره کودکان باید در نظر داشته باشند، موضوع برقرار کردن عدالت در میان کودکان است، زیرا فرزندان باید از همان آغاز طعم عدالت را بچشند و خوبی آن را لمس کنند و با آن آشنا شوند و آن را لازمه زندگانی خود و جامعه بدانند و از بی عدالتی و ظلم و تبعیض گریزان باشند چراکه در زندگانی کودکان هیچ چیزی کوچک نیست، از این جهت کوچکترین امور نیز در اجرای عدالت لازم به نظر می‌رسد.

پیامبر اعظم (ص) سفارش می‌نمایند که اگر دوست دارید فرزندانان در هنگام نیاز در نیکی کردن و محبت کردن به شما با عدالت رفتار کنند و از خط و مدار عدل خارج نشوند شما هم در کار بخشش بین آن‌ها با عدالت رفتار کنید: «اعدلوا بین اولادکم بالنحل کما تحبون أن یعدلوا بینکم فی البر و الطف؛ (۲۰) شما که می‌خواهید فرزندانان در نیکی و محبت با شما به عدالت رفتار کنند در کار بخشش با آن‌ها با عدالت رفتار کنید.»

پیامبر اعظم (ص) حتی در بوسیدن کودکان، امت و پیروان خود را به عدالت سفارش می‌کردند. علی (ع) می‌فرماید: پیامبر اعظم (ص) مردی را دید که دو کودک داشت یکی را بوسید و دیگری را نبوسید. آن حضرت فرمود: چرا بین آنان با عدالت رفتار نمی‌کنی؟! (۲۱)

انس گوید: مردی نزد پیامبر اعظم (ص) نشست بود. پسر او آمد. پدر، او را بوسید روی زانوی خود نشاند. سپس دختر آن مرد آمد (بدون اینکه او را ببوسد) وی را کنار خود نشانید. پیامبر (ص) فرمود: چرا بین آن‌ها با عدالت رفتار نکردی؟! (۲۲)

پیامبر رحمت و پیامبر اعظم (ص) مؤمنان و پیروان خویش را دعوت می‌کرد که از خدا بترسند و میان فرزندان خود به عدالت رفتار کنند: «اتقوا الله و اعدلوا بین اولادکم کما تحبون ان یتروکم؛ (۲۳) از خدا بترسید و میان فرزندان خود به عدالت رفتار کنید همانطور که می‌خواهید با شما به نیکی رفتار کنند.»

عدالت اجتماعی پیامبر اعظم (ص) در قدرشناسی از افراد

الف. قدردانی پیامبر اعظم (ص) از کسانی که به نحوی در زندگی او نقش داشته‌اند بی‌ظنیر است و گوئی رسول الله (ص) با سیره مبارک خویش می‌خواهد به پیروان خود این پیام را برساند که اگر انسان نتواند حق همنوع خود را بجا آورد، هرگز نمی‌تواند حق خالق خویش را ادا کند.

در مسجد آن حضرت زنی جارو می‌کشید و شبها همان جا می‌خوابید و مردم هزینه زندگی او را می‌دادند و اداره اش می‌کردند. شبی رسول اکرم (ص) او را در مسجد نیافتند، جویای حالش شدند. گفتند که او از دنیا رفته و به

خاکش سپرده اند. شاید اصحاب به شدت حساسیت پیامبر(ص) پی نبرده بودند و می پنداشتند که مرگ این زن برای ایشان چندان اهمیتی ندارد و به همین دلیل این خبر را به حضرت نرسانده بودند. رسول اکرم(ص) از شنیدن خبر مرگ آن زن متأثر شده با همراهان بر سر قبرش شتافتند، نماز میت خواندند و برایش طلب آمرزش کردند.

ب. «حلیمه سعدیه» که مدتی عهده دار زندگی رسول اکرم(ص) بود، وقتی به دیدار فرزند خود می آمد، رسول اعظم(ص) ردای خود را زیر پای او پهن می نمودند و گاهی می شد که حلیمه از حادثه و فشار گرسنگی سال سخت به ایشان پناه می برد و پیامبر(ص) از دیدن او بسیار خوشحال و به سخنانش گوش می داد و موقع رفتن چندان به او کمک می کردند که بی نیاز می شدند. (۲۴)

ج. رسول اعظم(ص) خدمات ارزنده خدیجه را هرگز فراموش نکرده و همواره از ایشان به احترام یاد می کردند و فضائل شان را بر زبان می رانند، بطوری که مکرر می فرمودند: «بخدا قسم پروردگار عالم بهتر از خدیجه را به من نصیب نفرمود». عایشه همسر پیامبر(ص) حکایت می کند که بسیار اتفاق می افتاد که چون گوسفندی در خانه پیامبر(ص) ذبح می شد، آنرا به قطعاتی قسمت می کرد و می فرمود: اینها را برای دوستان خدیجه بفرستید. (۲۵)

نتیجه گیری

یکی از بنیادی ترین مفاهیم در علوم انسانی، مفهوم و اصل عدالت است و اهمیت بی بدیل آن بر کسی پوشیده نیست. غالب مکاتب و نظریه ها و نظامهای سیاسی سعی نموده اند که این مفهوم را مورد ملاحظه نظری و عملی خویش قرار دهند و خود را متصف به آن وانمود کنند. همه ادیان الهی با هدف تحقق این اصل از سوی خدای متعال بوسیله انبیاء الهی نازل گشته اند. دین مبین اسلام هم به عنوان خاتم ادیان، تحقق عدالت را سرلوحه اهداف خود قرار داده است و بی دلیل نیست که آیات بسیاری پیرامون عدالت و واژه های مترادف و متضاد آن وجود دارد و همه این مطالب دال بر اهمیت وافر اصل عدالت است. پیامبر اعظم(ص) که اسوه

مکارم اخلاق و رفتار هستند در سراسر زندگی پیرکتشان مظهر کامل عدالت در تمام زمینه‌ها و جنبه‌های مختلف آن بودند. سیره و روش و سنت پیامبر اعظم (ص) در طول حیات نورانی ایشان گواهی بر این مدعی است. پیامبر اعظم (ص) مأمور برپایی قسط و عدل بود. «قل امر ربی بالقسط»؛ (۲۶) بگو پروردگرم به قسط فرمان داد.»

رسول خدا (ص) مظهر حق بود، حقی که: «درباره مخلوقاتش به عدل و داد رفتار می‌کند و در اجرای احکام به عدالت بر آن‌ها حکم می‌راند.» (۲۷) پیامبر اعظم (ص) برای برقراری عدالت اجتماعی موجبات کینه‌ها و حسدها و انتقام‌جویی‌ها، یعنی تبعیضات حقوقی را از بین برد و وحدت و یگانگی اجتماعی را در جامعه‌ای متوازن به وجود آورد. عدالت اجتماعی پیامبر اعظم (ص) جنبه‌های عینی و عملی داشت.

به عنوان مثال در صدر اسلام غلامان و غلامزادگان دانشمند و متقی از قبیل عبدالله بن مسعود و جویبر به سیادت و بزرگواری رسیدند امام شخصیت‌های نالایق عصر جاهلیت مانند ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها و ولید بن مغیره‌ها به خاک ذلت نشستند و سرتنگون شدند.

پیامبر اعظم (ص) در برخورد با مردم، در اجرای قانون هیچگاه حکم خدا را تعطیل نکردند و عدالت اجتماعی را برقرار نمودند و به خداوند متعال قسم یاد کردند که در اجرای عدالت درباره هیچ کس سستی نمی‌کنند اگر چه مجرم از نزدیکترین خویشاوندان آن حضرت باشد.

پیامبر اعظم (ص) در برخورد با حق الناس، در مقابل کودکان، در برخورد با دشمنان قسم خورده اسلام و... عدالت اجتماعی را سرلوحه کار خویش قرار داده بودند. به راستی پیامبر اعظم (ص) خود مظهر کامل این فرمایش گهربار خویش بودند که: «عادلتراز همه مردم کسی است که آنچه برای خود پسندد برای مردم نیز پسندد و آنچه بر خود روا ندارد بر مردم روا ندارد.»

پیامبر اعظم (ص) به تمام معنا «قائم به قسط بود» و از همین رو در زیارت آن حضرت می‌خوانیم: «السلام علیک یا قائماً بالقسط» (۲۸) سلام بر تو ای برپا دارنده عدالت.

پی نوشت‌ها

۱. نهج البلاغه، ترجمه مرحوم دشتی.
 ۲. نهج الفصاحه، ترجمه.
 ۳. علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
 ۴. ناصر خسرو.
 ۵. سنایی.
 ۶. تفسیر صافی ذیل آیه الرحمن، ص ۶۳۸.
 ۷. سوره شوری، آیه ۱۵.
 ۸. شهید مرتضی مطهری، بیست گفتار، قم، انتشارات صدرا، ص ۱۱۹.
 ۹. سوره نساء، آیه ۱۳۵.
 ۱۰. سوره مائده، آیه ۸.
 ۱۱. سوره حجرات، آیه ۹.
 ۱۲. سوره نساء، آیه ۳.
 ۱۳. نهج الفصاحه، ترجمه مرتضی فرید تنکابنی، نشر فرهنگ، تهران، ص ۱۹۳۶.
 ۱۴. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۵۲، چاپ عامره استانبول؛ دارالفکر، معارف اسلامی، ج ۲، ص ۶۱.
 ۱۵. سیر الکبیر، ج ۱، ص ۴۷۴۶.
 ۱۶. سوره مائده، آیه ۸.
 ۱۷. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.
 ۱۸. علامه مجلسی، بحار الانوار، باب وفات النبی.
 ۱۹. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۰.
 ۲۰. نهج الفصاحه، مرتضی فرید تنکابنی، ص ۱۹۳۶.
 ۲۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۳۴.
 ۲۲. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۵۸.
 ۲۳. نهج الفصاحه، ص ۱۹۳۶.
 ۲۴. سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۲۳.
 ۲۵. محمد خالد محمد، پیامبر رحمت، ترجمه صدر بلاغی، ص ۱۴۴.
 ۲۶. سوره اعراف، آیه ۲۹.
 ۲۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.
 ۲۸. حاج شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان.
-
- مجله - پاسدار اسلام - اردیبهشت ۱۳۸۵، شماره ۳۰۵

عدالت و آزادی در حکومت نبوی

مقدمه

آزادی و عدالت دو اصل از اصول فطری است که خداوند در ابتدای آفرینش انسان این دو اصل را در وجود او قرار داد. اگر کودکی که هنوز به هیچ وجه با مفهوم آزادی و عدالت آشنا نشده است در وضعیتی قرار گیرد که آزادی از او سلب شود یا سهم کمتری به او داده شود قطعاً با این بی عدالتی و سلب آزادی به مخالفت برخاسته یا حداقل با گریه عدم رضایت خود را از آن وضعیت اعلام خواهد کرد.

مکاتب مختلفی در طول تاریخ شعار آزادی و عدالت را سر داده اند و در سایه آن پیروان بیشتری جمع کرده اند، اما گاهی آزادی را قربانی عدالت نموده اند و گاه عدالت را قربانی آزادی. نمونه ی اولی کشورهای سرمایه داری است و نمونه ی دومی کشورهای کمونیستی.

از جمله مکاتبی که مدعی است عدالت و آزادی را در خود جمع کرده است، مکتب اسلام است و خداوند به رسول اکرم می فرماید برای مردم بگو من مأمور شده ام بین شما به عدالت رفتار کنم.

برخی به اسلام تهمت زده اند که اسلام مخالف آزادی و عدالت است! اینجا

است که این سوال مطرح می‌گردد آیا عدالت و آزادی در اسلام وجود دارد یا خیر؟ و آیا اصلاً عدالت و آزادی قابل جمع هستند یا متعارضند؟ و این مقاله در نظر دارد به اثبات رساند که عدالت و آزادی جدای از همدیگر تحقق نخواهد یافت. و اسلام برای تحقق عدالت و آزادی همیشه تلاش و مبارزه نموده است.

مفاهیم

آزادی

این واژه در کتب لغت به معانی اختیار، قدرت بر انجام و ترک یک عمل، نقیض بندگی و... به کار رفته است. [۱] و در اصطلاح تعاریف گوناگونی از آن شده است که فقط به دو تای از آن‌ها اشاره می‌گردد. «منتسکیو» می‌گوید: «آزادی عبارت از این است که انسان حق داشته باشد هرکاری را که قانون اجازه می‌دهد و به صلاح او است انجام دهد و آنچه را قانون منع می‌کند مجبور به انجام آن نگردد.» [۲] و استاد جوادی آملی می‌گوید: آزادی در اسلام یعنی رهایی از بردگی غیر خدا. [۳]

عدالت

عدالت از ریشه ی عدل است که در لغتنامه‌ها به معانی دادگری، ضد جور، استوا، برابری و... استعمال شده است. [۴] و در اصطلاح فلاسفه عدالت، داشتن حد وسط از سرقوه ی شهویه، غضبیه و عاقله است. [۵] یعنی به ترتیب هر که عفت، شجاعت و حکمت داشته باشد عادل است. و مولوی می‌گوید: عدل چه بود؟ وضع اندر موضعی. ظلم چه بود؟ وضع اندر ناموضعی. این تعریف مضمون حدیث از امیرالمؤمنین (ع) است که فرمود: «العدل یضع الامور مواضعها و الجور مخرجها من جهتها» [۶] این تعریف جامع تر به نظر می‌رسد، چرا که گاهی عدالت در مساوات و برابری است و گاهی در تفاوت و این عدالت مطابق طبیعت است. یعنی همانگونه که در طبیعت، هر فرد به قدر تلاش خود بهره می‌برد در ساختار عدالت مدار اسلام نیز به هر فرد به مقدار تلاش و فعالیت او سهم تعلق خواهد گرفت و دانش آموز پرتلاش و تنبل مساوی فرض نخواهد شد.

انواع آزادی در حکومت نبوی

۱. آزادی تکوینی در حکومت نبوی

چنانچه در سوره ی انعام خداوند به پیامبر اکرم می فرماید: به زودی مشرکان می گویند اگر خدا می خواست نه ما و نه پدران ما مشرک نمی شدیم و نه چیزی را تحریم می کردیم. [۷] یعنی این مشیت خدا بود و ما هم مجبوریم طبق مشیت خدا حرکت کنیم. بعد در ادامه خداوند می فرماید: پیش از اینها نیز کسانی بودند که دروغ می گفتند و سرانجام طعم کیفر ما را چشیدند. و در سوره ی زخرف از قول بت پرستان می فرماید: می گویند: اگر خداوند نمی خواست ما بت ها را پرستش نمی کردیم. [۸] و اینکه ما بت ها را می پرستیم دلیل بر مشیت خدا است. یعنی آن ها عقیده ی بر جبر و عدم اختیار انسان داشتند. مضمون حرف علامه ی طباطبائی در ذیل تفسیر آیه ۱۴۸ انعام اینست که درست است که مشیت الهی بر شرک آن ها قرار گرفته اما این به معنای مجبور بودن آن ها نیست. چون ابتدا و به طور مستقیم مشیت الهی در اختیار انسان قرار گرفته است [۹] پس آزادی تکوینی در حکومت نبوی به طور آشکار مورد حمایت قرار گرفته است.

۲. آزادی عقیده در حکومت نبوی

عقیده یک امر درونی و قلبی است و امر قلبی قابل تحمیل نیست و در قرآن کریم نیز می فرماید هیچ اکراهی در دین نیست و ما راه هدایت و ضلالت را نمایانده ایم و انسان ها در انتخاب آن دو راه آزادند. [۱۰] اگر به سیره ی حکومت نبوی مراجعه کنیم تأکید و تلاش بر تحقق آزادی عقیده در آن به خوبی نمایان است و به چند مورد برای نمونه اشاره می گردد: **الف)** در منشور مدینه که به منظور سامان دهی شهر مدینه و ایجاد زندگی مسالمت آمیز بین ساکنین آن به تصویب رسید، رسول اکرم آزادی عقیده را در آن برای تمامی اقلیت های مذهبی و قبیله ای به رسمیت شناخت و همه را در حکم واحد قرار داد. در ماده ی ۱۸ این منشور آمده است: یهودیان «بنی عوف» با مسلمانان متحدند و در حکم یک ملتند، و هر کدام در آیین خود آزادند. در ماده ی ۱۹ یهودیان مدینه را در حکم قبیله ی

بنی عوف اعلام می نماید. [۱۱]

ب) قراردادهای ذمه ای که بین حکومت نبوی و اقلیت های مذهبی امضاء می شد، مانند قرارداد ذمه با اهالی نجران و سینا که کاملاً آزادی اعتقادی آن ها را تأمین می نمود. و خراج هم یک باج ظالمانه نبوده که حکومت نبوی از اقلیت های مذهبی می ستانده است، بلکه طبق توافق طرفین قرارداد، در قبال ارائه خدمات حکومتی و تأمین امنیت اقلیت ها به جای دادن سرباز و مالیات، خراج پرداخت می نمودند. [۱۲]

ج) نمونه ی بسیار عالی و آشکاری دیگر از آزادی عقیده در حکومت نبوی در مذاکره ی مسیحیان نجران با رسول اکرم به وقوع پیوست. چون مذاکره به طول انجامید و وقتی بر پایی مراسم عبادی مسیحیان فرارسید، رسول اکرم به آن ها اجازه داد مراسم عبادی شان را در مسجد النبی برپا دارند. [۱۳] ولی امروزه معلوم نیست پیروان یک دین به پیروان ادیان دیگر اجازه دهند مراسم عبادی خود را در عبادتگاه آن ها اقامه نمایند. پس اینکه نویسندگان، چون منتسکیو اسلام را متهم به تحمیل عقیده نموده و اسلام را یک دینی می دانند که در سایه ی شمشیر توسعه یافته است، [۱۴] سخن غیر محققانه و غیر منصفانه است.

۳. آزادی تن در حکومت نبوی

یکی از موضوعات که بر حکومت نبوی خرده گرفته شده است موضوع آزادی تن است. به این بیان که چرا حکومت نبوی بر نظام برده داری صحه گذاشت و آنرا امضاء نمود؟ ولی حقیقت اینست که باید این سوال را با طرح دو موضوع پاسخ گفت:

الف) عدم امکان الغای نظام برده داری

عدم امکان الغای نظام برده داری به دلیل ذیل بود.

۱. نظام برده داری در زمان بعثت رسول اکرم در تمام جهان گسترده بود، الغای آن، قرار گرفتن در مقابل همه ی نظام های موجود بود، و این گونه برخورد خطر آفرین بود.

۲. الغای آن باعث هرج و مرج شده و نظم اجتماع به هم می خورد. چرا

که حدود نصف جمعیت و افراد جامعه در آن روز را بردگان تشکیل می‌داد، و سرازیر شدن یک چنین جمعیت انبوه و بی‌خانمان، نظام اجتماع را به هم می‌ریخت و مشکلات فراوان را به بار می‌آورد.

۳. جنگ در آن روزگار، تنها وسیله‌ی حفظ موجودیت و یک امر اجتناب ناپذیر بود. از سویی، اسیرگرفتن برای تضعیف دشمن و با حداقل مقابله به مثل، نیز امر ضروری بود، اما حکومت‌ها مثل امروزه رشد نیافته بودند و یک ساختار اولیه‌ی داشتند که نه جایی برای نگهداری اسراء داشتند و نه توان نگهداری آن‌ها را و براین اساس پیامبر اکرم با تقسیم اسراء بین جنگ‌آوران موافقت کرد، که البته این امر باعث تربیت آن‌ها نیز می‌شد.

ب) مبارزه‌ی تدریجی و ریشه‌ای

نظام برده‌داری ریشه‌های عمیق در جوامع پیدا نموده بود که بدون یک مبارزه‌ی عمیق و تدریجی امکان نداشت این نظام نامطلوب از میان برداشته شود و لذا رسول خدا مبارزه‌ی جدی را علیه ریشه‌های نظام برده‌داری طراحی نمود که به برخی از اصول آن اشاره می‌گردد.

اصل نفی برتری نژادی

اصل برتری نژادی از پایه‌های مهم نظری نظام برده‌داری است و در اندیشه برخی از فلاسفه غرب ریشه دارد. افلاطون و ارسطو به بردگی طبیعی معتقد بودند، و می‌گفتند: بردگان برده خلق می‌شوند و این وضعیت در نسل آن‌ها ادامه می‌یابد. جالب‌تر اینکه ارسطو می‌گوید: گاهی بردگان از وضعیت طبیعی خود سرپیچی نموده و از بردگی بیرون می‌روند، که اینجا جنگ کردن برای به بردگی گرفتن آن‌ها امر طبیعی و جایز می‌باشد. [۱۵] اما در حکومت نبوی با تبعیض و برتری طبیعی و نژادی به شدت مبارزه شده است. رسول اکرم در اولین سخنرانی پس از فتح مکه بطلان این اندیشه را اعلام و بر نفی آن تأکید نموده و فرمود: خداوند بزرگ به وسیله اسلام، غرور و نخوت جاهلیت و فخرفروشی به پدران و خاندان را از میان برده است؛ ای مردم شما از آدم هستید و آدم از گل و گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقوی‌ترین و مطیع‌ترین شما نسبت به خداوند است... [۱۶] و در

مورد دیگری می‌فرماید: مردم مثل دندان‌های شانه یکسان هستند و عرب بر عجم و سرخ بر سیاه برتری ندارند مگر به تقوی. [۱۷]

اصل تکریم بردگان و محدود کردن طرق بردگی

در زمان ظهور اسلام طرق مختلفی برای برده شدن انسان‌ها وجود داشت، مانند به بردگی گرفتن افراد بدهکاری که توان پرداخت بدهی خود را نداشتند. تجاوز و زورگویی فردی یا گروهی، عامل و راه دیگری برای به بردگی گرفتن افراد بود. [۱۸] و جنگ و اسیرگرفتن نیز راه دیگری بود که در اسلام تنها راه مجاز برای بردگی به رسمیت شناخته شد و راه‌های دیگر مردود اعلام شدند.

علاوه بر اینکه پیامبر اکرم طرق برده‌گیری را محدود نمود اصلاً اندیشه‌ها را نسبت به بردگان به عنوان انسان‌های درجه دو تغییر داد و آن‌ها را در ردیف دیگر انسانها قرار داد.

به نظر افلاطون غلام از حقوق دفاع طبیعی و مدنی برخوردار نبود. [۱۹] یعنی یک شخص آزاد بر شخصی که برده است اگر حمله کند و او را مورد ضرب و شتم قرار دهد او حق ندارد به دفاع از خود برخیزد و اگر مالش را کسی تملک کرد حق اقامه ی دعوا در دادگاه را ندارد.

اما رسول اکرم برای تکریم بردگان اقدامات زیادی انجام داد که به چند نمونه اشاره می‌گردد.

۱. اصطلاح فتاة و فتا را برای امه و عبد به کار برده و اصحاب را از استعمال لفظ عبد و امه منع نمود. [۲۰]

۲. زندگان بردگان را در شمار بدترین انسان‌ها معرفی نمود. [۲۱]

۳. ایجاد بیمان اخوت بین افراد آزاد و برده. [۲۲]

۴. ایجاد رابطه ی همسری بین بردگان و دختران آزاده از بزرگترین و محترم‌ترین خانواده‌های آن روز. مانند ازدواج زینب دختر جحش (دختر عمه پیامبر) با زید بن حارثه و دختر زیاد بن لبید رئیس قبیله ی بنی بیاضه با جویبر. [۲۳]

۵. رسیدن بردگان به بالاترین مقام و منصب در حکومت نبوی، مانند

سلمان، عمار یاسر، بلال،
گوست ولوبون نویسنده ی فرانسوی نیز به این تکریم بردگان اشاره کرده، می نویسد: «بردگان در مشرق در وضعیت به مراتب بهتر، از نوکران و کلفت های اروپایی به سر می برند. غلامان در مشرق جزو خانواده محسوب می شدند و حتی می توانستند با دختران مالکان خود ازدواج کنند و به بزرگترین منصب ها برسند.» [۲۴]

اصل توصیه و تشویق بر آزادی بردگان

آزاد کردن بردگان مورد توصیه و تشویق پیامبر قرار گرفته و راههای متعددی برای آزادی آن ها قرار داده شده است. مانند کفاره ی نقض سوگند، کفاره یظهار، کفاره ی قتل خطاء، یک سهم از زکات برای خریدن و آزاد کردن بردگان و....
آزادی های دیگر مثل آزادی های اجتماعی در ابعاد مختلف آن در حکومت نبوی، مطرح است که خارج از ظرفیت این مقاله است.
اما بحث عدالت در حکومت نبوی دوشادوش بحث آزادی مطرح است و نمی تواند از همدیگر جدا گردد. آزادی واقعی در یک جامعه زمانی محقق می شود که آزادی یک فرد آزادی دیگران را سلب نکند و این عدالت است. یعنی آزادی و رعایت حقوق دیگران.

ابعاد عدالت در حکومت نبوی

عدالت در حکومت نبوی ابعاد گسترده ی دارد و همه ی شئونات زندگی فردی و اجتماعی را در بر می گیرد. ولی به مهمترین آن ها اشاره می گردد.

الف) عدالت و قانون در حکومت نبوی

در حکومت نبوی همه افراد جامعه در برابر قانون مساوی و برابرند و هر فردی اگر تخلف کند و حکم قانون را زیر پا بگذارد مورد مؤاخذه قرار می گیرد. پیامبر اعظم فرمود: «الناس امام الحق سواء». برخلاف اندیشه ی فلاسفه چون ارسطو و افلاطون که تبعیض روا می داشتند و بردگان در نظر

آنان از حق دفاع کیفری و مدنی محروم بودند.

ب) عدالت در داوری در حکومت نبوی

عدالت در داوری در حقیقت برخاسته از اندیشه ی عدالت در پیشگاه قانون است. چون همه در برابر قانون یکسان هستند نباید در داوری عصبیت‌ها و دوستی‌ها ما را وادار کند که از حق بگذریم. رسول اکرم با عباس عمویش که جزء اسرای بدر بود همان معامله را کرد که با اسرای متمکن دیگر نمود، یعنی او را در برابر اخذ چهار هزار درهم به عنوان فدیة آزاد نمود. [۲۵]

ج) عدالت و جنگ در حکومت نبوی

در حکومت نبوی، اصول اساسی هیچ‌گاه مورد بی‌مهری و کم‌توجهی قرار نمی‌گیرد، همان‌گونه که در حالت عادی و امنیت آن اصول مورد عمل قرار می‌گیرند در شدیدترین حالات مثل جنگ نیز مورد توجه و تأکید است. وقتی لشکریان اسلام عازم جنگ می‌شدند رسول اکرم سفارشات لازم را می‌نمودند و می‌فرمودند: شهرهای مشرکان را مسموم نکنید. [۲۶] بچه‌ها، زنان، پیرمردان و معلولین را نکشید. [۲۷] و باز می‌فرمود: اول دشمن را دعوت کنید و جنگ را شما آغاز نکنید. این دستورات این حقیقت را بیان می‌کند که در حکومت نبوی در سخت‌ترین شرایط نیز اصولی چون عدالت مورد تخطی قرار نمی‌گرفته است.

نتیجه

در نتیجه می‌توان گفت آزادی یک حق طبیعی است که همه ی انسان‌ها باید از آن بهره‌مند باشد اما آزادی مطلق و رها را هیچ انسان عاقل نمی‌پسندد. آزادی باید یک حد و مرزی داشته باشد و الا خود آزادی باعث بی‌نظمی و هرج و مرج شده و با آزادی دیگر افراد جامعه در تعارض و تضاد قرار می‌گیرد و در نهایت باعث سلب آزادی می‌شود. اما حد این آزادی چیست؟ و مرز آن کدام است؟

در پاسخ باید گفت انسان تکویناً آزاد و مختار آفریده شده است و لابد در زندگی اجتماعی باید یک آیین و شیوه ی زندگی را انتخاب نماید اما آیین و مسلکی را که انسان در حیات اجتماعی انتخاب می کند، یکسری ارزش ها و اصولی دارد که حدود آزادی را مشخص می کند و در اسلام نیز اصول و ارزش هایی وجود دارد که در یک معنای وسیع رعایت آن اصول و ارزش ها به معنای رعایت عدل و داشتن عدالت است. پس عدالت نه تنها با آزادی قابل جمع است که شرط تحقق آزادی واقعی است. یعنی آزادی واقعی در صورت وجود عدالت اجتماعی قابل تحقق است و بس.

با ذکر نمونه های آزادی در حکومت نبوی این امر روشن شد که حکومت نبوی برای تحقق انواع آزادی در جامعه ی بشری تلاش بسیار نموده است، ولی آزادی در اسلام با اصول ارزشی که از جانب خداوند معین شده است محدود است و با رعایت آن اصول است که عدالت و آزادی با هم در جامعه محقق شده و راه سعادت افراد در آن هموار می گردد.

پی نوشت‌ها

- [۱]. علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل واژه ی آزادی، محمدحسین ابن خلف، برهان قاطع، ج ۵، ص ۳۵.
- [۲]. منتسکیو، روح القوانين، ترجمه علی اکبر مهتدی، (تهران: امیرکبیر، ج ۸، ۱۳۶۲)، ص ۲۹۴.
- [۳]. عبدالله جوادی آملی، حقوق بشر از دیدگاه دانشمندان ایرانی، (تهران: الهدی، ج ۱، ۱۳۸۰)، ص ۲۲.
- [۴]. ابن منظور، لسان العرب، ذیل ماده عدل، لغتنامه دهخدا، ج ۳۳، ص ۱۱۹.
- [۵]. جوادی آملی، همان، ص ۳۴.
- [۶]. صالح صبحی، نهج البلاغه، (قم: هجرت، حکمت ۴۳۷)، ص ۵۵۳.
- * دانش پژوه کارشناس ارشد
- [۷]. انعام، ۱۴۸.
- [۸]. زخرف، ۲۰.
- [۹]. محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، (قم: اسلامی، ۱۳۶۳)، ج ۷، ص ۵۰۴.
- [۱۰]. بقره، ۲۵۶.
- [۱۱]. ابن هشام، سیره ی رسول الله، ترجمه ی رفیع الدین اسحاق، (تهران: خوارزمی، ج ۳، ۱۳۷۷)، ج ۱، ص ۴۸۱.
- [۱۲]. مرتضی مطهری، مجموعه آثار ۲۰، (قم: صدرا، ج ۳، ۱۳۸۴)، ص ۲۶۲.
- [۱۳]. عبدالحکیم سلیمی، نقش اسلام در توسعه ی حقوق بین الملل، (قم: موسسه امام خمینی، ج ۱، ۱۳۸۲)، ص ۴۶۴.
- [۱۴]. منتسکیو، همان، ص ۹۷۰.
- [۱۵]. محمد ابراهیمی، اسلام و حقوق بین الملل، (تهران: دانشگاه، ج ۱، ۱۳۷۷)، صص ۱۳۰-۱۲۸.
- [۱۶]. محمدهادی یوسفی غروی، تاریخ تحقیقی اسلام، ترجمه علی عربی، (قم: موسسه امام خمینی، ج ۲، ۱۳۸۲)، ص ۱۳۱.
- [۱۷]. ابوالفضل شکوری، فقه سیاسی اسلام، (قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ج ۲، ۱۳۷۷)، ص ۲۹۰.
- [۱۸]. مرتضی حسینی اصفهانی، اسلام و آزادی، (قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ج ۱، ۱۳۷۹)، ص ۲۷۰.
- [۱۹]. منتسکیو، همان، ص ۲۲۶.
- [۲۰]. علی ربانی گلپایگانی، آزادی و دموکراسی از دیدگاه اسلام و لیبرالیسم، (قم: موسسه مذاهب، ج ۱، ۱۳۸۲)، ص ۱۷۱.
- [۲۱]. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۸۵.
- [۲۲]. ابن هشام، همان، ج ۱، ص ۴۸۵.
- [۲۳]. ربانی گلپایگانی، همان، ص ۱۷۲.
- [۲۴]. ربانی گلپایگانی، همان، ص ۱۸۲، به نقل از گوستاولویون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ترجمه ی سید هشام حسینی، ص ۴۶۴.
- [۲۵]. حدید، ۲۵.
- [۲۶]. آنه ماری شیمل، محمدرسول خدا، ترجمه ی حسن لاهوتی، (تهران: علمی فرهنگی، ج ۱، ۱۳۸۳)، ص ۸۲.
- [۲۷]. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، (تهران: اسلامی، ج ۱۱)، ص ۴۶.

قانون مداری در سیره نبوی

ضرورت قانون و قانون مداری از آغازین روزهای حیات بشر، همواره مورد توجه بوده است. در طول تاریخ، افرادی به منظور ایجاد نظم در جامعه و یا اهداف دیگر اقدام به وضع قانون و حاکمیت بخشیدن به آن کرده اند. اما تجربه بشری نشان داده است که در بلندای تاریخ، قوانین بشری از ایجاد جامعه قانون مدار که سعادت همه جانبه بشر را رقم زند ناتوان بوده است و مجریان این قوانین نیز آن گونه که لازم است، به پاس داری از حریم قانون و عمل نمودن به آن اهتمام نورزیده اند. تنها قوانینی که می توانند جامعه ای سالم و قانون مدار پدید آورند قوانین الهی می باشند و تنها کسانی که قانون مداری را سرلوحه برنامه هایشان قرار داده اند و آن گونه که شایسته است به قانون عمل کرده و از حریم قانون پاس داری به عمل آورده اند پیامبران الهی و جانشینان برحق آنان بوده اند. در میان قوانین الهی، نمونه اتم و اکمل، قوانین حیات بخش اسلام است که از طرف خداوند و توسط آخرین پیام آور الهی، رسول اکرم (ص)، بر مردم عرضه شده است. این قوانین پس از هجرت پیامبر اکرم (ص) به مدینه و تشکیل حکومت توسط آن حضرت، زمینه اجرا در جامعه را پیدا کرد و در مدت یک دهه حکومت پیامبر در مدینه، در عرصه های گوناگون حیات اجتماعی، عمل به قانون و پاس داری از حریم

قانون در رفتار و سیره عملی آن حضرت تبلور یافت.

مفاهیم و کلیات

۱. قانون و قانون مداری

«قانون» واژه ای عربی و به معنای «اصل» است، اما عده ای می‌گویند: «قانون» معرب کانون (canon) یونانی بوده و عربی نیست، اما در عربی به کار رفته است. قانون امری است کلی که بر همه جزئیات منطبق می‌گردد و احکام جزئیات از آن شناخته می‌شوند. این واژه به معنای قاعده، رسم و دستور نیز آمده است. [۱]

قانون در اصطلاح هر علمی معنایی ویژه دارد؛ همانند قوانین طبیعی، قوانین ریاضی، قوانین فلسفی و قوانین فیزیکی که هر یک به گونه ای خاص تعریف شده اند.

قانون در اصطلاح حقوق اساسی، قضایی است که شیوه رفتار انسان را در زندگی اجتماعی تعیین می‌کند؛ به این معنا که انسان‌ها در زندگی فردی و اجتماعی، باید چنین کنند و چنان نکنند. [۲] به تعبیر دیگر، قانون یعنی تعیین مرزهای مجاز هر کس و وسیله دآوری درباره کسانی که این مرزها را زیر پا می‌گذارند. [۳]

مقصود از قانون مداری حفظ و اجرای قوانین به طور عادلانه در جامعه و رعایت حقوق همه افراد می‌باشد. بنابراین، جامعه ای قانون مدار و قانونگرا محسوب می‌شود که قوانین در آن کاملاً رعایت شوند و همه آحاد جامعه در برابر قانون مساوی و رهبران آن قانون پذیرترین افراد در جامعه باشند. [۴] قانون مداری در سیره پیامبر(ص) نیز بدین معناست که آن حضرت قوانین الهی را، که خود آورنده آن از جانب خداوند می‌باشد، عادلانه اجرا نموده، حقوق همگان را در سایه حاکمیت قانون الهی رعایت کرده و خود قانونمندترین انسان‌ها بوده است. [۵]

در جامعه آرمانی که پیامبر(ص) در مدینه پایه گذاری کرد، همه افراد در برابر قانون یکسان بودند و در آن تبعیض نژادی، قومی و قانون شکنی وجود نداشت.

۲. ضرورت قانون برای جامعه

ممکن است گفته شود: چه ضرورتی وجود دارد که جامعه دارای قانون باشد؟ به این پرسش، پاسخ‌های گوناگون داده شده است. برای رعایت اختصار، به یک دلیل، که ضرورت قانون برای جامعه را به اثبات می‌رساند، اشاره می‌شود. این دلیل از سه مقدمه و یک نتیجه تشکیل شده است. مقدمه اول: زندگی انسان یک زندگی اجتماعی است. مقدمه دوم: لازمه زندگی اجتماعی تراحمات و برخوردها بین منافع افراد جامعه است؛ زیرا کسانی در جامعه هستند که می‌خواهند از دستاوردهای همکاری اجتماعی بیشتر بهره ببرند، از مواهب طبیعی به طور نامحدود استفاده نمایند و یا شیوه برخوردشان با دیگران را به گونه‌ای می‌خواهند که مطابق میلشان باشد، و این مطلوب دیگران نیست. پس بناچار، کشمکش‌هایی در صحنه اجتماع رخ می‌دهند. مقدمه سوم: برای از بین بردن این تراحمات و یا کم کردن آن‌ها به مرزها و قانون‌هایی نیازمندیم تا حدود بهره برداری انسان‌ها را مشخص نمایم؛ زیرا اگر حدود و مرزهایی برای بهره برداری افراد وجود نداشته باشند و یا انسان‌ها آن‌ها را رعایت نکنند، هدف از زندگی اجتماعی، که برخورداری هر چه بیشتر از مواهب طبیعی در جهت تکامل مادی و معنوی انسان است، تحقق نخواهد یافت. نتیجه: وجود قانون برای جامعه ضرورت دارد تا افراد یک جامعه با رعایت آن، از زندگی بهره‌های مادی و معنوی ببرند. [۶]

۳. نقش و جایگاه قانون

قانون پیوند دهنده لایه‌های گوناگون جامعه است، از این رو، نقش و جایگاه مهمی در جامعه دارد. کارکرد اصلی قانون تنظیم رفتار اعضای یک جامعه است که به طور طبیعی، دچار تعارضند. نقش قانون صحیح و مبتنی بر اصول انسانی، تعیین حد و مرزها، از بین بردن زمینه‌های اختلاف، دفع تجاوز و متجاوزان، داوری میان انسان‌ها، نشان دادن راه تعالی و کمال، ایجاد نظم، برقراری عدالت و فراهم نمودن زمینه‌های تکامل انسان است. بنابراین، علاوه بر نظم بخشیدن به زندگی فردی و اجتماعی

انسان ها و امکان پذیر ساختن اصلاحات اجتماعی، یکی از اهداف بسیار مهم قانون صحیح و مبتنی بر اصول انسانی این است که جهت تکامل حرکت انسانی و مسیر تحولات اجتماعی را مشخص می سازد. تأمین این منظور با قوانین عادی و بشری امکان پذیر نیست و تنها به وسیله قانون آسمانی و الهی امکان پذیر است، [۷] که نمونه اتم و اکمل آن، قوانین حیات بخش اسلام است که از سوی خداوند به وسیله رسول گرامی (ص) به بشر عرضه شده است.

۴. منزلت قانون در کلام پیامبر (ص)

رسول گرامی، که خود نقش ابلاغ و اجرای قوانین حیات بخش اسلام را به عهده داشت، جایگاه و منزلت بالایی برای آن قایل بود. آن حضرت اجرای قوانین جزایی و کیفری اسلام (حدود) را بر متجاوزان به حریم قانون، بهتر از عبادت شصت سال و نیز برتر از بارش چهل شب باران بر زمین می دانست:

«حَدُّ يُقَامُ فِي الْأَرْضِ أَرْكَى مِنْ عِبَادَةِ سِتِينَ سَنَةً»؛ [۸]

«إِقَامَةُ حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً فِي بِلَادِ اللَّهِ.» [۹]

آن حضرت از شفاعت کردن در برداشتن حدود الهی (قوانین جزایی و کیفری اسلام) به شدت نهی می کرد و این کار را موجب عذاب و عقاب خداوند در جهان آخرت می دانست:

«أَنَّهُ نَهَى عَنِ الشَّفَاعَةِ فِي الْحُدُودِ وَقَالَ: مَنْ شَفَّعَ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ

لِيُطْلَهَ وَسَعَى فِي إِطْلَالِ حُدُودِهِ عَذَّبَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» [۱۰]

رسول گرامی افراط و تفریط در اجرای قانون را بر نمی تافت. از آن حضرت روایت شده است که فرمودند: روز قیامت حاکمی را می آورند که هنگام اجرای حدود الهی، یک تازیانه کمتر از حد معین شده زده است. در مقام بازخواست، می گوید: خدایا به خاطر رحمت بر بنده تو این کار را کردم. به او جواب داده می شود که آیا تو نسبت به بندگان من مهربان تر از من هستی؟ سپس امر می کند وی را به آتش بیفکنند. شخص دیگری را می آورند که یک تازیانه زیادتر زده است و در مقام بازخواست می گوید: خدایا، به خاطر بازداشتن از معاصی تو چنین کردم. دستور داده می شود

وی را نیز به آتش بیفکنند. [۱۱]
و نیز از آن حضرت روایت شده است که فرمودند: «اتقی الناس من قال الحق فیما له و علیه»؛ [۱۲] پرهیزگارتین مردم کسی است که حق را بگوید، چه به نفع وی باشد و چه به ضروری.
از این احادیث و احادیث دیگر، جایگاه و منزلت بالای قانون در نگاه پیامبر به خوبی روشن می‌شود.

جایگاه قانون در سیره نبوی

بی تردید، یکی از مهم ترین عوامل موفقیت پیامبر در گسترش فرهنگ و تمدن اسلامی قانون پذیری ایشان، و از محوری ترین اصول در سیره ایشان نیز تعبد به قوانین الهی بود.

پاس داری از حریم قانون و مجازات متجاوزان به حریم قانون با رعایت عدل و انصاف و حق محوری جایگاه مهمی در دین اسلام دارد. رسول گرامی نیز توجه و عنایت خاصی نسبت به این امر داشتند. قانون جایگاه بسیار بالایی در سیره آن حضرت داشت، به گونه ای که در برابر هر نوع بد رفتاری که به شخص ایشان می‌شد، نهایت گذشت و اغماض را به خرج می‌دادند، اما در مورد کسانی که به حریم قانون تجاوز می‌کردند، مطلقاً گذشت و اغماض نمی‌کردند و نسبت به مجازات قانون شکنان و اجرای قانون در مورد آنان لحظه ای درنگ نمی‌کردند و بدون مسامحه، اما با رعایت عدل و انصاف قانون الهی را اجرا می‌کردند؛ چراکه قانون حافظ امنیت و ک بیان جامعه است و نمی‌توان آن را بازیچه این و آن قرارداد و جامعه را فدای فرد نمود. [۱۳] به مواردی از اقدامات آن حضرت در این زمینه، که نشان دهنده جایگاه رفیع قانون در سیره آن حضرت است، اشاره می‌شود:

۱. جلوگیری از سوء استفاده وابستگان و اطرافیان:

وقتی کسی در رأس امور قرار می‌گیرد، اگرچه خود درست کار باشد و اهل سوء استفاده نباشد، اما خواه و ناخواه اطرافیان و وابستگانی دارد که ممکن است در صدد سوء استفاده از قدرت و مقام وی برآیند و برخلاف مصالح عمومی، خواهان امتیازات بیشتری نسبت به دیگران گردند و درخواست

امکانات زیادتری بنمایند. ممکن است این اطرافیان و وابستگان از وی انتظاراتی داشته باشند که تن دادن به آن‌ها به منزله زیرپا نهادن احکام، قوانین و حدود الهی و نیز منافع عمومی باشد. لازم است شخصی که در رأس کاری قرار می‌گیرد، از همان ابتدای کار، با این گونه انتظارات نابجا و امتیازطلبی‌های خلاف قانون و مصالح عمومی مردم مبارزه کند و در دادن امتیازها به افراد، قانون را ملاک و معیار قرار دهد، نه خویشاوندی را. رسول گرامی نیز در طول دوران رسالت خود، جلوی سوء استفاده‌های اطرافیان و وابستگان را گرفتند و به احدی از آنان اجازه ندادند که به خاطر خویشاوندی و نزدیکی به ایشان، برخلاف حق و قانون از امتیازی در جامعه برخوردار شود. از امام صادق (ع) روایت شده است که وقتی آیه زکات نازل شد، چون یکی از مصارف زکات «عاملین علیها» (یعنی کسانی که به امر جمع آوری زکات می‌پردازند) می‌باشد، عده ای از بنی‌هاشم خدمت پیامبر آمدند و تقاضا نمودند که به خاطر خویشاوندی جمع آوری زکات را به آنان واگذار نماید تا در نتیجه، سهمی از زکات از آن آنان باشد. پیامبر فرمودند: «صدقه و زکات بر من و بر بنی‌هاشم حرام است.» در ادامه فرمودند: «آیا گمان می‌کنید من شما را بر دیگران ترجیح می‌دهم؟» [۱۴]

۲. تساوی انسان‌ها در برابر قانون:

الف. تساوی انسان‌ها در قرآن: پیش از ظهور اسلام در شبه جزیره عربستان، بر اساس سنت‌های موهوم قبیلگی، داشتن ثروت، شخصیت قبیلگی، نژاد، رنگ و مانند آن مایه برتری انسانی بر انسان دیگر شناخته می‌شد و دارندگان این گونه امتیازات بدان‌ها تفاخر می‌کردند. اما با ظهور اسلام، بر این گونه امتیازات خط بطلان کشیده شد و قرآن کریم با اینکه تفاوت انسان‌ها را از لحاظ سازمان خلقت، چه از نظر مظاهر مادی و چه از نظر لیاقت و استعداد، پذیرفته، اما این امر را ملاک برتری ندانسته و همه انسان‌ها را از لحاظ حقوق و تکالیف برابر اعلام نموده است. [۱۵] مسئله تساوی انسان‌ها در اسلام به دو موضوع اساسی برمی‌گردد:

۱) تساوی انسان‌ها در اصل انسانیت و آفرینش: از آن رو که همه انسان‌ها

درک و احساس و نیازها و آرزوها و دردهای یکسان دارند، پس نباید بین انسان‌ها فرقی قایل شد؛ زیرا تفاوت‌های اجتماعی و اقتصادی موجب برتری افراد نسبت به یکدیگر نمی‌شوند. قرآن در این زمینه اعلام می‌دارد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ» [۱۶] (ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. (این‌ها ملاک برتری نیستند). گرامی‌ترین شما نزد خداوند، با تقواترین شماست. خداوند دانا و آگاه است. قرآن کریم در این آیه، کلیه عوامل امتیاز، از جمله حسب و نسب، رنگ، نژاد، ثروت و رفاه و جنسیت را نفی نموده است.

۲) تبعیض در برابر قانون: گروهی را مافوق قانون قرار دادن و گروهی را زیر آن نهادن، چیزی است که برای قانون وضع آشفته‌ای به وجود می‌آورد و از اهمیت و عظمت آن می‌کاهد و هدف از قانون، که تنظیم روابط افراد و اصلاح امور جامعه است، بکلی منتفی می‌شود. موقعیت و هیبت قانون وقتی حفظ می‌شود که قانون از طرف همه افراد جامعه، مورد احترام باشد و کسی خود را مافوق آن نداند. [۱۷] تساوی انسان‌ها در برابر قانون به قدری حایز اهمیت است که قرآن کریم اطاعت و تسلیم در برابر قانون را از شرایط تحقق ایمان و صدق ادعای مدعیان آن برشمرده است: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُخَرِّمُوا فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» [۱۸]؛ به پروردگارت سوگند که آن‌ها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری بطلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند. قرآن کسانی را که از قانون در صورتی که مطابق خواست آن‌ها باشد اطاعت می‌کنند و اگر برخلاف خواست و مصلحتشان باشد اعراض می‌نمایند، به شدت مذمت می‌کند: «وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ» [۱۹] آن‌گاه که به سوی خدا و پیامبر خوانده شوند تا میان آنان داوری کند، نگاه گروهی از آنان رویگردان می‌شوند، و اگر حق با آنان باشد سرسپرده به سویش می‌آیند.

ب. تساوی انسان‌ها در برابر قانون در سیره پیامبر: مسئله تساوی انسان‌ها، هم در سخنان پیامبر و هم در سیره عملی آن حضرت تجلی یافته است. آن حضرت در خطبه ای که پس از فتح مکه ایراد نمودند فرمودند: «يا أَيُّهَا النَّاسُ الْإِنِّ رَبِّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، أَلَا، لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجْمِيٍّ وَلَا لِعَجْمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ وَلَا لَأَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ وَلَا لَأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ إِلَّا بِالتَّقْوَى. أَلَا هَلْ بَلَغَتْ؟ لِيَبْلُغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ»؛ [۲۰] ای مردم! آگاه باشید که پروردگارتان یکی است و پدرتان یکی است. بدانید که نه عرب بر عجم و نه عجم بر عرب، و نه سیاه بر سفید و نه سفید بر سیاه برتری دارد، مگر به تقوا. آیا پیام را رساندم؟ حاضران به غایبان برسانند. آن حضرت همه انسان‌ها را، اعم از مخالف و موافق، در برابر قانون مساوی می‌دانست: «النَّاسُ أَمَامَ الْحَقِّ سَوَاءٌ.» [۲۱] رسول‌گرامی تساوی انسان‌ها در برابر قانون را در عمل نیز به اثبات رساندند. آن حضرت در اجرای قوانین حقوقی و جزایی اسلام به هیچ کس اجازه نمی‌دادند خود را فراتر از قانون بدانند. ایشان این قوانین را درباره همه، حتی خودش به طور مساوی، اجرا می‌کرد. آن حضرت در روزهای آخر عمر خویش، که در بستر بیماری افتاده بودند، روزی در مسجد به ایراد خطبه پرداختند و پس از حمد و ثنای الهی اظهار داشتند: هر کس از طرف من مظلوم شده است، بیاید و قصاص کند؛ زیرا قصاص در دنیا برایم بهتر از قصاص در آخرت در محضر ملائکه و انبیاست. در این هنگام، مردی به نام سواده بن قیس از میان مردم بلند شد و عرضه داشت: هنگامی که از غزوه طائف بر می‌گشتید، به استقبال آمده بودم و تازیانه شما که می‌خواستید به ناقه بزیند به شکم من اصابت کرد، و اظهار داشت: نمی‌دانم به عمد بود یا به خطا؟ پیامبر فرمود: از اینکه عمدا زده باشم، به خدا پناه می‌برم! سپس بلال را فرستاد تا تازیانه را بیاورد. تازیانه را به سواده دادند تا از وی قصاص نماید. سواده عرض کرد: در آن هنگام، شکم من عریان بود. حضرت شکمش را عریان کرد: سواده عرض کرد: آیا اجازه می‌دهید شکمتان را ببوسم؟ پیامبر اجازه دادند. سواده فرمود: از آتش روز قیامت به موضع قصاص از شکم پیامبر پناه می‌برم. پیامبر فرمود: آیا بخشیدی یا قصاص می‌کنی؟ سواده عرض

کرد: بخشیدم، یا رسول الله! پیامبر عرض کرد: خدایا! سواده را ببخش!
چنانکه وی نبی تو محمد را بخشید. [۲۲]

۳. رعایت عدالت در اجرای قانون:

در نظام حقوقی اسلام، عدالت پایه و اساس را تشکیل می‌دهد و همه قوانین و مقررات، به ویژه قوانین کیفری، در جهت تحقق عدالت تشریح شده‌اند. از این رو، در اجرای قانون، به ویژه قوانین کیفری، رعایت عدالت جایگاه ویژه‌ای دارد. در قرآن کریم و روایات و سیره عملی رسول گرامی نیز برپایی عدالت از جایگاه و منزلت بالایی برخوردار است.

خداوند در قرآن کریم پیامبر را مأمور به برپایی عدل و استقامت در این راه معرفی نموده است: «فَلِذَلِكَ فَادُّعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأَمَرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ.» [۲۳]

در آیه‌ای دیگر، خطاب به مؤمنان، آنان را فرمان می‌دهد که گواهان به عدل باشند و حتی در برخورد با دشمنان جانب عدل را رعایت نمایند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» [۲۴] رسول گرامی نیز در طول دوران رسالتشان اجرای عدالت را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده بودند؛ چنان که حضرت علی (ع) در توصیف سیره آن حضرت می‌فرماید: «سِيرَتُهُ الْقَصْدُ وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ وَ كَلَامُهُ الْفَصْلُ وَ حُكْمُهُ لِعَدْلٍ»؛ [۲۵] راه و رسم او معتدل، روشش صحیح و متین، سخنانش روشنگر حق از باطل، و حکمش عادلانه بود. در دین اسلام، اجرای عدالت در جامعه، به شدت مورد تأکید قرار گرفته است. از این رو، اسلام همه افراد جامعه را در برابر قانون برابر می‌داند و هیچ‌گونه تبعیضی را در اجرای قانون بر افراد روا نمی‌شمارد و هرگونه تبعیض در اجرای قانون را به هر دلیل و عنوانی که باشد، موجب سقوط و هلاکت جامعه می‌داند. [۲۶] در سیره عملی رسول گرامی نیز عدالت در اجرای قانون به بهترین وجه انعکاس یافته است. «در فتح مکه، زنی از قبیله بنی مخزوم مرتکب سرقت شد و از نظر قضایی جرمش محرز گردید. خویشاوندان آن زن، که هنوز رسوبات

نظام طبقاتی دوران جاهلیت در مغزشان مانده بود، اجرای مجازات یعنی حدّ سرقت را نسبت به آن زن ننگ خانواده اشرافی خود می دانستند. به همین دلیل، برای متوقف ساختن اجرای حدّ سرقت، به تلاش افتادند و به همین منظور، اسامه بن زید را، که مانند پدرش زید نزد پیامبر محبوبیت داشت، وادار به شفاعت نمودند. اما همین که اسامه زبان به شفاعت گشود، پیامبر(ص) خشمگین شدند و با عتاب فرمودند: «چه جای شفاعت است؟ مگر می توان حدود و قانون خدا را بلا اجرا گذاشت؟» و فوراً دستور مجازات صادر نمودند. اسامه متوجه لغزش خود شد و عذرخواهی نمود. پیامبر(ص) برای اینکه فکر تبعیض در اجرای قانون را از ذهن مردم بیرون نمایند، عصر همان روز به ایراد خطبه پرداختند و به مسئله عدالت در اجرای قانون اشاره نموده، فرمودند: «اقوام و ملل پیشین دچار سقوط و انقراض شدند؛ بدین سبب که در قانون تبعیض روا می داشتند؛ هرگاه یکی از طبقات بالا مرتکب جرم می شد او را از مجازات معاف می کردند، و اگر کسی از زیردستان به جرم مشابه آن مبادرت می ورزید او را مجازات می کردند. قسم به خدایی که جانم در قبضه اوست! در اجرای عدل درباره هیچ کس فروگذاری و سستی نمی کنم، اگرچه مجرم از نزدیکان من باشد.» [۲۷] چنان که ملاحظه می شود، رسول گرامی در اجرای قوانین کیفری اسلام (حدود الهی)، هیچ گونه تبعیضی روا نمی داشتند، شفاعت احدی را نمی پذیرفتند و تحت تأثیر گروه های فشار قرار نمی گرفتند. آن حضرت به شدت، مسلمانان را از تعطیل شدن حدود الهی نهی می کردند: «إِنَّهُ نَهَى عَنِ تَعْطِيلِ الْحُدُودِ وَقَالَ: «أَمَّا هَلَكَ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يُقِيمُونَ الْحُدُودَ عَلَى الْوَضِيعِ دُونَ الشَّرِيفِ»؛ [۲۸] بنی اسرائیل نابود شدند از آن رو که حدود الهی را بر زیردستان اجرا می کردند، نه بر اشراف و بزرگان. آن حضرت در حجة الوداع هنگامی که خواستند رباخواری را در میان مردم باطل اعلام نمایند، برای اینکه عملاً به تبعیض در اجرای قانون خط بطلان بکشند، ابتدا از عمویشان عباس شروع کردند و هر چه عباس از بهره پول در ذمه مردم داشت، باطل ساخت و فرمود: «إِنَّ رَبَّ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضِعُ وَابْنِ أَوَّلِ رَبِّهَا أَبَدَهُ بِه رَبِّهَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلَبِ»؛ [۲۹] ربای دوران جاهلیت

برداشته شد و اولین ربایی را که از دربرداشتن آن آغاز می‌کنم ربای عبّاس بن عبدالمطلب است. و آن گاه که خواستند به خون‌های ریخته شده در دوران جاهلیت پایان دهند، از خون عامربن ربیعہ، که از نزدیکان ایشان بود شروع کردند و فرمودند: «وَإِنَّ دَمَاءَ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضِعَةٌ وَإِنَّ أَوَّلَ دَمٍ أَبَدَ بِهِ دَمُ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ.» [۳۰]

۴. رعایت انصاف در اجرای قانون:

در برپاداشتن حق و اجرای قانون، رعایت انصاف یک امر بسیار ضروری است که بدون آن حق به ذی حق نخواهد رسید و قانون الهی آن گونه که لازم است، اجرا نخواهد شد.

«انصاف» از «نُصِفَ» (به فتح) و «نُصِفَ» (به ضم) به معنای چیزی را نصف کردن یا به نصف رساندن است و در مقام داوری، حقوق طرفین دعوا را به طور برابر رعایت کردن. انصاف از روح گذشت و احترام به حقوق دیگران ناشی می‌شود و منصف کسی است که برای دیگران حقوق برابر قایل باشد و مزایای زندگی را میان خود و مردم تقسیم کند. [۳۱] رسول گرامی انصاف را یکی از ویژگی‌های انسان مؤمن دانسته اند: «مَنْ وَاسَى الْفَقِيرَ وَأَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ فَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ حَقًّا.» [۳۲] در جای دیگر، آن حضرت خطاب به ابن مسعود، رعایت انصاف را موجب جلوگیری از نزول عذاب الهی معرفی نموده، می‌فرمایند: «يَا بَنَ مَسْعُودِ انْصَفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَانْصَحِ الْأُمَّةَ وَارْحَمِهِمْ فَذَاكَ كَذَلِكَ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ بَلَدِهِ وَ أَنْتَ فِيهَا وَارَادَ أَنْ يَنْزِلَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ نَظَرَ إِلَيْكَ فَرَحَمَهُمْ بَكَ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ وَاهْلُهَا مُصْلِحُونَ.»» [۳۳]

حضرت علی (ع) رعایت انصاف را موجب افزایش عزت دانسته اند: «أَلَا إِنَّهُ مَنْ يُنْصَفُ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا عِزًّا.» [۳۴] با رعایت انصاف پیوندی محکم بین زمامدار و مردم برقرار می‌شود و در نتیجه، علاقه به خدمت‌گزاری در زمامداران ایجاد می‌شود و این امر باعث زیادی دوستان می‌گردد. [۳۵] چنان که حضرت علی (ع) نیز به این امر اشاره نموده‌اند: «بِالنِّصْفَةِ يَكْثُرُ الْمَوَاصِلُونَ.» [۳۶] امام صادق (ع) نیز انصاف را

یکی از بهترین اعمال معرفی نموده اند: «سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ: انصافُ الناسِ مِن نَفْسِكَ حَتَّى لَا تَرْضَى بِشَيْءٍ، إِلَّا رَضِيَتْ لَهُمْ مِثْلَهُ.» [۳۷] رعایت انصاف در سیره رسول گرامی کاملاً مشهود است. آن حضرت «خویشان خود را احسان می‌کرد، بی آنکه آنان را نسبت به دیگران امتیاز بیشتری بدهد، جز آنچه خدا بدان امر نموده بود.» [۳۸] سیره عملی آن حضرت در رعایت انصاف به گونه ای بود که به هیچ کس اجازه نمی دادند ذره ای از آن عدول شود، و این مطلب را بارها در عمل نشان دادند. در غزه حنین، پس از آنکه به دستور آن حضرت زنان و کودکان «هوازن» بازگردانده شدند، مردم گرد پیامبر را احاطه کرده، خواهان تقسیم غنایم شدند. آن حضرت به درختی تکیه دادند، ردای ایشان را از دوششان کشیدند و بردند. پیامبر رو به آنان کرد و فرمود: «ای مردم! ردای مرا پس دهید. به خدا سوگند، اگر شما را به عدد درختان تهامه گوسفند و شتر باشد همه را بر شما قسمت می‌کنم و در من بخلی، برسی و دروغی نخواهید یافت.» آن گاه کنار شتری ایستاد و قدری کرک از کوهان شتر میان دو انگشت خود گرفت و گفت: «ای مردم، به خدا سوگند که از غنایم شما و از این پاره کرک جز خمس آن حقی ندارم. آن خمس هم به شما داده می‌شود. حال هر که از غنایم، حتی نخ و سوزنی برداشته است، بازگرداند؛ زیرا خیانت در روز قیامت برای خیانت کار ننگ و آتش و بدنامی خواهد بود.» [۳۹] مردی از انصار دسته‌ای نخ مویین آورد و گفت: یا رسول الله، این نخ‌های مویی را برداشته‌ام تا پالان شتر خود را با آن بدونم. حضرت فرمود: «آنچه سهم من است از آن تو باشد.» مرد انصاری گفت: اگر کار به این سختی است نیازی به آن ندارم، و آن را میان غنایم انداخت. [۴۰] مردی دیگر آمد و گفت: ای رسول خدا، این ریسمان را موقعی که دشمن به هزیمت رفته بود یافته‌ام. آیا می‌توانم با آن بارهای خود را ببندم؟ حضرت فرمود: «سهم من از آن تو باشد، ولی با سهام مردم چه می‌کنی؟» [۴۱] از این نمونه، در سیره عملی پیامبر، و نمونه‌های فراوان دیگری در کتب تاریخ و سیره آمده است که رفتار منصفانه آن حضرت را در اجرای قانون الهی به خوبی می‌توان به دست آورد و به همین دلیل بود که آن حضرت بر قلب‌های مردم حکومت داشت. [۴۲]

۵. حق محوری در اجرای قانون:

حق محوری شالوده و اساس همه برنامه‌های دولت اسلامی را تشکیل می‌دهد و از مهم‌ترین اهداف آن به شمار می‌آید. از این رو، رعایت حق باید به عنوان اصل حاکم در همه حرکات‌ها و اقدامات از جمله در اجرای قانون توسط حاکمان و مجریان قانون مورد توجه قرار گیرد. به دلیل اهمیت زیاد این امر، در قرآن کریم نیز بارها برپایی حق مورد تأکید قرار گرفته است. در یک مورد، قرآن کریم هدف از فرستادن کتب آسمانی (قرآن) را برپایی حق و قانون معرفی نموده است: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِبِينَ خَصِيمًا.» [۴۳] در مورد دیگر، قرآن کریم با حفظ اصول ثابت و لایتغیر تاب‌های پیشین، کامل‌ترین راه تحقق حق و قانون را ارائه کرده و رسول‌گرامی را مأمور برپایی آن نموده است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ.» [۴۴] اصولاً شأن دین و دین‌داری برپایی حق و قانون در جامعه، و هدف از فرستادن کتاب‌های آسمانی در جامعه بشری رفع ستم ناشی از اختلاف و رسیدن هر صاحب‌حقی به حق خویش است: [۴۵] «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ.» [۴۶] در روایات نیز عمل به حق مورد تأکید قرار گرفته و بدان سفارش شده است، امیرمؤمنان علی (ع) نجات و رستگاری را در عمل به حق دانسته‌اند: «مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ نَجَا وَافْلَحَ» [۴۷] در جای دیگر، سعادت را در ملازمت حق دانسته‌اند: «فِي لُزُومِ الْحَقِّ تَكُونُ السَّعَادَةُ.» [۴۸] آن حضرت حاصل شدن پشتوانه قوی را در ملازمت حق معرفی نموده‌اند: «بِلُزُومِ الْحَقِّ يَحْصُلُ الْإِسْتِظْهَارُ.» [۴۹] در عهدنامه مالک اشتر، آن حضرت به مالک این‌گونه دستور می‌دهند: «حق را از آن هرکه باشد، نزدیک یا دور (خویش یا بیگانه) رعایت و اجرا کن و در این باره، شکبیا باش و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار، هر چند این رفتار با خویشاوندان و اطرافیان باشد و عاقبت آن را با همه دشواری که دارد، چشم دار، که پایان آن پسندیده است و سرانجامش فرخنده.» [۵۰] رسول‌گرامی نیز در اجرای

قانون، جز حق چیز دیگری ملاحظه نمی کردند؛ حق محوری در اجرای قانون، عملاً در زندگی ایشان هویدا بود. آن حضرت همانند کسانی نبوده که از حق مداری و احقاق حق مردم دم می زنند، اما وقتی پای عمل به میان می آید، با توجیه های نابجا منافع شخصی خویش را بر عمل به حق و قانون ترجیح می دهند. در نگاه پیامبر(ص)، حق همانند یک اصل بوده که همگان باید آن را در اجرای قانون رعایت نمایند. از این رو، به احدی اجازه نمی دادند قانون را زیر پا بگذارد. در توصیف سیره آن حضرت نیز آمده است: «صاروا عنده في الحق سواء»؛ [۵۱] همگان نزد او، در حق مساوی بودند. اصولاً با توجه به حق بودن احکام شریعت و نیز حقانیت احکام عقلی محض، قانونی را که پیامبر در جامعه به اجرا می گذاشتند عین حق بود. بنابراین، اجرای احکام شریعت و نیز احکام عقلی محض توسط پیامبر چیزی جز اجرای حق در جامعه نبود.

نمودهای قانون گرایی در سیره نبوی

۱. پای بندی به عهد و پیمان:

وفای به عهد و پیمان از مسائل مهم و اساسی است که در دین مقدس اسلام، به طور کامل مورد عنایت قرار گرفته؛ زیرا اگر بدان توجه نشود در اثر هرج و مرج و بی نظمی، اعتماد انسان ها به یکدیگر سلب و زیربنای روابط اجتماعی سست شده، زندگی مردم متلاشی می شود. به همین دلیل، در اسلام، حتی در مورد دشمن، به وفای به عهد و پیمان سفارش شده است. [۵۲] در قرآن کریم، روایات و سیره عملی پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام به پای بندی به عهد و پیمان اهمیت زیادی داده شده است.

الف. پای بندی به عهد و پیمان در قرآن: قرآن کریم یکی از ویژگی های انسان های مؤمن را پای بندی به عهد و پیمان می داند: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» [۵۳] در جای دیگر از نشانه های افراد نیکوکار، وفای به عهد دانسته شده است: «وَالْمُؤْمِنُونَ بَعْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا» [۵۴] قرآن کریم آنجا که از حضرت اسماعیل (ع) به عظمت و بزرگی یاد می کند، پای بندی به عهد و پیمان را یکی از اوصاف برجسته وی می شمارد: «وَأَذْكُرُ

فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا» [۵۵]

در جای دیگر، یکی از چیزهای را که انسان از آن بازخواست می شود وفای به عهد و پیمان معرفی می نماید: «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» [۵۶]

ب. پای بندی به عهد و پیمان در روایات: در روایات نیز به پای بندی به عهد و پیمان به صورت مؤکد سفارش شده است، رسول گرامی وفای به عهد و پیمان را از ویژگی های مؤمنان برشمرده اند: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُفِ إِذَا وَعَدَ»؛ [۵۷] کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد، باید به وعده خویش وفا کند. در حدیث دیگری آن حضرت عدم پای بندی به عهد و پیمان را مساوی با بی دینی دانسته اند: «لَا دِينَ لِمَنْ لَاعَهْدَ لَهُ» [۵۸] حضرت علی (ع) از نشانه های انسان های متدین را وفای به عهد و پیمان می داند: «إِنَّ الْوَفَاءَ بِالْعَهْدِ مِنْ عِلْمَاتِ أَهْلِ الدِّينِ» [۵۹]؛ از نشانه های انسان های متدین وفای به عهد است. به سبب اهمیت زیادی که وفای به عهد و پیمان در اسلام دارد، در این دین مقدس، حتی در مورد دشمن نیز به پای بندی به عهد و پیمان توصیه شده است. قرآن کریم در این زمینه، به رسول گرامی و مسلمانانی که با مشرکان عهد و پیمان بستند و آن ها (مشرکان) نقض عهد نکردند و کسی را بر ضد مسلمانان تقویت نمودند، دستور می دهد عهد و پیمان با آنان را تا پایان مدت آن محترم بشمارند و به آن پای بند باشند: «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُضُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» [۶۰]؛ مگر کسانی از مشرکان که با آن ها عهد بستید و چیزی از آن را در حق شما فروگذار نکردند و احدی را بر ضد شما تقویت نمودند، پیمان آن ها را تا پایان مدتشان محترم بشمرید: زیرا خداوند پرهیزگاران را دوست می دارد. حضرت علی (ع) در عهدنامه اش به مالک اشتر، به وی فرمان می دهد که اگر با دشمن خود عهد و پیمان بستی به آن پای بند باش: «وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ عَقْدًا أَوْ بَلَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحِطَّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ وَأَرَعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ.» [۶۱]

ج. پای بندی به عهد و پیمان در سیره عملی پیامبر (ص): اصولاً عهد و پیمان در نزد همه ملل، چه مسلمان و چه غیرمسلمان، محترم و مقدس

است. در عصر جاهلیت، که عصر هرج و مرج و بی حکومتی بود، نیز عهد و پیمان یک امر مقدّس به شمار می‌آمد. از جمله، می‌توان به «حلف الفضول» اشاره نمود که پیامبر نیز در آن شرکت داشتند و تا پایان عمر به آن افتخار می‌کردند. رسول گرامی به خاطر پای بندی به عهد و پیمان و امانت داری، پیش از بعثت نیز به «امین» شهرت یافته بودند. آن حضرت از همه نسبت به عهد و پیمان وفادارتر بودند و هرگز در طول دوران زندگی شان خلاف عهد و پیمان عمل نکردند. حضرت علی (ع) در توصیف آن حضرت می‌فرماید: «كَانَ أَوْفَى النَّاسِ بِذِمَّتِهِ.»؛ [۶۲] از همه مردم، نسبت به آنچه تعهد کرده بود، وفادارتر بود.

آن حضرت مدیران و کارگزاران خود را نیز به پای بندی به عهد و پیمان فرامی‌خواندند. وقتی معاذ بن جبل را به عنوان فرماندار یمن فرستادند، در نامه ای خطاب به وی چنین فرمودند: «وَأَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَصَدَقِ الْحَدِيثِ وَالْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَإِدَاءِ الْأَمَانَةِ وَتَرْكِ الْخِيَانَةِ.»؛ [۶۳] تو را به تقوای الهی، راست گویی، وفای به عهد، ادای امانت و ترک خیانت سفارش می‌کنم. هنگامی که عمر بن حزم را به عنوان کارگزار به یمن فرستادند، در نامه ای به وی نوشتند: «هَذَا بَيَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ.»» [۶۴] رسول گرامی به عهد و پیمانی که با دشمنان اسلام می‌بست کاملاً وفادار بودند و تحت هیچ شرایطی اقدام به نقض آن نمی‌کردند، جز اینکه طرف مقابل اقدام به نقض آن نماید که در آن صورت، پیمان را ملغاً اعلام می‌نمودند.

نمونه‌های فراوانی در سیره آن حضرت داریم که پای بندی به عهد و پیمان را در عمل نشان داده‌اند؛ موارد ذیل از آن جمله‌اند:

۱. **صلح حدیبیه:** پیامبر در صلح حدیبیه، با مشرکان پیمان بسته بودند؛ مسلمانان کسانی از قریش را که مسلمان شوند و از مکه به مدینه فرار کنند، تحویل مگیان بدهند. پس از انعقاد این پیمان، اتفاقاً شخص تازه مسلمانی به نام ابوبصیر از مکه فرار نموده، وارد مدینه شد. مشرکان قریش هم طبق معاهده صلح، کسی را فرستادند تا ابوبصیر را تحویل گرفته، به مکه بازگردانند. پیامبر نیز بر اساس معاهده صلح، ابوبصیر را

به فرستاده مشرکان تحویل دادند و به ابوبصیر فرمودند: «در دین اسلام، تخلف از معاهده جایز نیست و من با این‌ها پیمان بسته‌ام. تو با آن‌ها برو و مطمئن باش خدا برای تورا نجاتی فراهم خواهد ساخت.» [۶۵]

۲. **عُمرة القضاء:** نمونه عملی دیگری از پای بندی پیامبر به عهد و پیمان، «عُمرة القضاء» می‌باشد. براساس یکی از مواد صلح نامه حدیبیه، مسلمانان می‌توانستند پس از یک سال از انعقاد صلح نامه، به مکه بروند و عمره به جا آورند و سه روز در مکه بمانند. پیامبر نیز به جای عمره ای که در سال ششم هجری از ایشان و یارانش فوت شده بود، در ذی قعدة سال هفتم هجری، با اصحاب خویش، که در سال قبل در حدیبیه شرکت داشتند، رهسپار مکه شدند. اهل مکه شهر را خالی گذاشتند. رسول گرامی و همراهانش سه روز در مکه ماندند و عمره بجا آوردند. روز چهارم نمایندگان قریش آمدند و اظهار داشتند که بر طبق قرارداد صلح، هرچه زودتر مکه را ترک نمایید. برخی از یاران پیامبر از صراحت گفتار نمایندگان قریش ناراحت شدند، اما آن حضرت کسی نبود که در پای بندی به عهد و پیمان سستی نماید. به همین دلیل، دستور دادند تا شب همه مسلمانان مکه را ترک نمایند، و همگی بلافاصله سرزمین حرم را ترک کردند. [۶۶]

۲. رعایت قانون در قضاوت:

قضا یک منصب بسیار مهم و عهده دار پاس داری از جان و ناموس و حتی دین مردم است. از این رو، این منصب در اسلام اهمیت فوق العاده ای دارد و کسانی که عهده دار این منصب می‌شوند، برای اینکه داوری هایشان به حق و مطابق قوانین و دستورات اسلام باشد، باید اموری را رعایت نمایند.

الف. رعایت مساوات در قضاوت: از جمله اموری که قاضی در هنگام قضاوت ملزم به رعایت آن می‌باشد، رعایت مساوات بین طرفین دعواست. قاضی باید در نگاه کردن، محل نشستن و اشاره به مدعی و منکر، تساوی را رعایت نماید. اگر با یکی از طرفین دعوا، با صدای بلند صحبت می‌کند، باید با دیگری نیز چنین نماید. از ام سلمه روایت شده است که گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: «إِذَا ابْتَلَىٰ أَحَدُكُمْ بِالْقَضَاءِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَسُوْ

بَيْنَهُمْ فِي النَّظَرِ وَالْمَجْلِسِ وَالْإِشَارَةِ، وَلَا يَرْفَعُ صَوْتَهُ عَلَى أَحَدِ الْخَصْمَيْنِ أَكْثَرَ مِنْ الْآخِرِ»؛ [۶۷] وقتی یکی از شما عهده دار قضاوت بین مسلمین شدید، مساوات در نظر، محل نشستن و اشاره را رعایت نماید، و صدایش را بر یکی از دو خصم (مدعی و منکر) بیش از دیگری بلند ننماید.

ب. پرهیز از عجله در صدور حکم: از جمله اسباب قضاوت‌های نادرست، عجله در صدور حکم از سوی قاضی است. از این رو، اسلام قاضی را به شدت از عجله در صدور حکم نهی نموده است. قاضی باید دلایل طرفین را با دقت و حوصله گوش دهد و آن‌گاه اقدام به صدور حکم نماید. در قرآن کریم نیز از عجله در داوری به شدت نهی شده است؛ آنجا که داستان داوری حضرت داود (ع) را نقل می‌کند، به شدت از عجله در داوری نهی می‌نماید: حضرت داود در دعوایی که نزد ایشان مطرح شد، پیش از شنیدن سخنان طرف مقابل، حکم صادر نموده و طرفین دعوا هم قانع شدند و رفتند. اما چون قاضی نباید در صدور حکم عجله کند و از طرف مقابل هم باید سؤال کند، سپس حکم را صادر نماید، از کار خود سخت پشیمان شد و در مقام توبه و استغفار برآمد، با اینکه حضرت داود (ع) می‌دانست عادلانه حکم کرده است؛ زیرا اگر طرف مقابل ادعای شاکي را قبول نداشت، حتما اعتراض می‌کرد. خداوند هم از لغزش وی در این ترک اولی درگذشت. خداوند در قرآن پس از بیان این داستان، حضرت داود را مورد خطاب قرار داده، می‌فرماید: «يَا دَاوُدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» [۶۸]؛ ای داود، ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق داوری کن. از اینجا دانسته می‌شود که قضاوت به حق و مطابق قانون، آن است که قاضی در صدور حکم عجله به خرج ندهد. رسول گرامی نیز وقتی حاکم یا قاضی به جایی می‌فرستادند، وی را به شدت از عجله در داوری نهی می‌کردند. حضرت علی (ع) می‌فرماید: وقتی پیامبر اکرم مرا به یمن فرستادند، فرمودند: «إِذَا تَحَوَّكُمَ الْبَيْكُ فَلَا تَحْكُمَ لِأَحَدِ الْخَصْمَيْنِ دُونَ أَنْ تَسْأَلَ مِنَ الْآخِرِ» [۶۹] در حدیث دیگری آمده است که پیامبر به حضرت علی (ع) فرمودند: «إِنَّ النَّاسَ لَيْسَتْ قَاضُونَ إِلَيْكَ فَإِذَا آتَاكَ الْخَصْمَانِ فَلَا تَقْضِ لَوَاحِدٍ حَتَّى تَسْمَعَ

الْآخِرَ فَإِنَّهُ أَجْدَرُ أَنْ تَعْلَمَ الْحَقِّ» [۷۰] همچنین در حدیثی با همین مضمون از طریق امیرمؤمنان و امام باقر علیهما السلام آمده است که پیامبر (ص) فرمودند: «إِذَا تَقاضَى إِلَيْكَ رَجُلَانِ فَلَا تَقْضِ لِلأَوَّلِ حَتَّى تَسْمَعَ مِنَ الْآخِرِ فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ تَبَيَّنَ لَكَ الْقَضَاءُ.» [۷۱]

نتیجه‌گیری

با توجه به مباحث گذشته، به این نتیجه دست می‌یابیم که رسول‌گرامی پس از هجرت به مدینه و تشکیل حکومت، برای ایجاد یک جامعه قانون مدار بر اساس قوانین و احکام حیات بخش اسلام تلاش ورزیدند. آن حضرت برای حاکمیت بخشیدن قانون الهی در جامعه، به عنوان رهبر جامعه در عرصه‌های گوناگون حیات اجتماعی، گام‌های عملی برداشتند. ایشان در این جهت، با مجازات متجاوزان به حریم قانون و جلوگیری از سوء استفاده وابستگان و اطرافیان خویش، حق محوری و عدالت محوری در اجرای قانون و نیز به اجرا گذاشتن قانون به طور مساوی در حق همگان، حتی خودشان، جایگاه و منزلت بالای قانون را عملاً ترسیم نمودند. نمودهای قانون‌گرایی در سیره آن حضرت در عرصه‌های گوناگون همچون پای بندی به عهد و پیمان (از جمله در صلح حدیبیه و عمرة القضاء) و رعایت قانون در قضاوت‌ها تبلور یافت. اکنون بر ما مسلمانان است که سیره عملی آن حضرت را در همه عرصه‌ها، از جمله قانون مداری بر پایه احکام الهی را الگوی عمل خویش قرار دهیم تا با تأسی به سیره آن حضرت، سعادت دنیا و آخرت‌ما تأمین گردد. [۷۲] «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَاليَوْمَ الْآخِرَ» [۷۳]

پی نوشت‌ها

- [۱] علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا، ۱۳۶۴، ج ۳۸، واژه «قانون».
- [۲] محمدجعفر جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، چ یازدهم، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۰، ص ۵۱۷ / محمد پادشاه، فرهنگ آندراج، ج ۴، ص ۳۳۰۴.
- [۳] رضا حق پناه، «جایگاه قانون و قانونگرایی در قرآن»، مجله اندیشه حوزه، سال چهارم، ش ۱۴ (پاییز ۱۳۷۷)، ص ۲۵۵-۲۵۴.
- [۴] علیرضا انصاری، «قانون گرایی در سیره معصومان»، شبکه بلاغ (بخش پیامبر ص و اهل بیت ع)
- [۵] محمدتقی مصباح، حکومت اسلامی ولایت فقیه، چ چهارم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵، ص ۳۲.
- [۶] رضا حق پناه، پیشین، ص ۲۵۸.
- [۷] ابن شعبه حزان، تحف العقول عن آل الرسول، چ پنجم، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۴، ص ۳۱۴.
- [۸] محمد محمدی ری شهری، منتخب میزان الحکمه، چ سوم، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۱، ص ۱۲۸.
- [۹] محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۷، ص ۱۹۱.
- [۱۰] امیرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، چ دوم، بیروت، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹، ج ۱۸، ص ۷.
- [۱۱] شیخ صدوق، الامالی، ج ۲۷، ص ۴.
- [۱۲] گروهی از نویسندگان، محمد خاتم پیامبران، تهران، چ دوم، حسینیه ارشاد، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۹۴.
- [۱۳] محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۰، ج ۴، ص ۵۸.
- [۱۴] غلامرضا نوعی، مدارا با مخالفان در قرآن و سیره نبوی، رشت، کتاب مبین، ۱۳۷۹، ص ۱۱۷.
- [۱۵] جعفر سبحانی، مبانی حکومت اسلامی، ترجمه و نگارش داود الهامی، قم، توحید، ۱۳۷۰، ص ۳۹۱.
- [۱۶] حجرات: (۱۳)؛
- [۱۷] محمدبن احمد قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۱۶، ص ۳۴۲.
- [۱۸] (نساء: ۶۵)
- [۱۹] نور: ۴۸ و ۴۹
- [۲۰] غلامرضا نوعی، پیشین، ص ۱۲۰ به نقل از: نهج الفصاحه
- [۲۱] محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، چ سوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳، ج ۱۶، ص ۲۶۲.
- [۲۲] نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، چ هفدهم، قم، مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع)، ۱۳۸۲، خطبه ۹۴، ص ۱۲۴.
- [۲۳] (شوری: ۱۵)
- [۲۴] (مائده: ۸)
- [۲۵] جعفر سبحانی، پیشین، ص ۳۹۶.
- [۲۶] محمدبن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۲۶۹.
- [۲۷] میرزا حسین نوری، پیشین، ج ۱۸، ص ۷.
- [۲۸] ابن شعبه حزان، پیشین، ص ۲۹.
- [۲۹] محمدرضا مهدوی کنی، نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، چ دهم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۵۷۱-۵۷۰.
- [۳۰] شیخ صدوق، کتاب الخصال، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۴۸، ش ۱، ص ۸۷، حدیث ۴۲.
- [۳۱] محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۷۴، ص ۱۰۹.
- [۳۲] محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴۴

- [۳۳] مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر سوم، ۱۳۷۳، ص ۷.
- [۳۴] نهج البلاغه، حکمت ۲۲۴
- [۳۵] محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴۴.
- [۳۶] شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، قم، دلیل، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۶۹-۷۰.
- [۳۷] ابن هشام، السیره النبویه، تحقیق سهیل ذکار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰، ص ۹۲۸.
- [۳۸] همان، ص ۹۲۸
- [۳۹] محمدبن عمر واقدی، مغازی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶، ش، ج ۳، ص ۷۰۰.
- [۴۰] مصطفی دلشاد تهرانی، پیشین، ص ۶۰۷.
- [۴۱] جمال الدین محمد خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۱۵۳.
- [۴۲] همان، ج ۴، ص ۴۰۲
- [۴۳] (نساء: ۱۰۵)
- [۴۴] (مائده: ۴۸)
- [۴۵] همان، ج ۳، ص ۲۳۹.
- [۴۶] (بقره: ۲۱۳)
- [۴۷] نهج البلاغه، نامه ۵۳.
- [۴۸] عبدالرحمان بن الجوزی، الوفاء باحوال مصطفی، مصر، دارالکتب الحدیثه، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۴۷۰.
- [۴۹] محمدرضا مهدوی کنی، پیشین، ص ۶۱۹.
- [۵۰] محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۴، حدیث ۲
- [۵۱] محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۷۲، ص ۹۶.
- [۵۲] شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج دوم، دارالاسوة للطباعة والنشر، ۱۴۱۶، ق، ج ۸، ص ۵۴۶.
- [۵۳] (معارج: ۳۲)
- [۵۴] (بقره: ۱۷۷)
- [۵۵] (مریم: ۵۴)
- [۵۶] (اسراء: ۳۴)
- [۵۷] نهج البلاغه، نامه ۵۳.
- [۵۸] مصطفی دلشاد تهرانی، پیشین، ص ۴۵۷.
- [۵۹] ابن شعبه جزائنی، پیشین، ص ۱۹.
- [۶۰] (توبه: ۴)
- [۶۱] احمدبن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۸، ص ۸۱.
- [۶۲] ابن هشام، پیشین، ج ۲، ص ۴۸۸
- [۶۳] همان، ج ۲، ص ۸۲۸.
- [۶۴] یعقوب جعفری، مسلمانان در بستر تاریخ، ج سوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۱، ش، ص ۶۸.
- [۶۵] مصطفی دلشاد تهرانی، پیشین، ص ۵۸۹، به نقل از: اخبار القضاة، ج ۱.
- [۶۶] شیخ حَزَّ عَامِلی، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۲، ق، ج ۲۷، ص ۲۱۷.
- [۶۷] شیخ حَزَّ عَامِلی، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۲، ق، ج ۲۷، ص ۲۱۷.
- [۶۸] (ص: ۲۶)
- [۶۹] ۷۰ و ۷۱] شیخ حَزَّ عَامِلی، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۲، ق، ج ۲۷، ص ۲۱۷
- [۷۲] نویسنده نوری، محمد موسی
- [۷۳] (احزاب: ۲۱)

تأسیس شیعه

آنچه بر حسب تحقیقات علمی، به دور از عواطف تقلیدی و احساسات مذهبی به دست آمده، این است که شیعه در زمان رسول خدا(ص) به وجود آمده است و ایشان اول کسی هستند که این بذر را نشانده، پرورش داده و در تمام مراحل زندگی شان مواظب آن بوده اند.

چرا پیامبر(ص)، علی(ع) را منصوب کرد؟

شیعه از زمان طلوع تاریخ اسلام، در زندگی سیاسی و دینی مسلمانان ظاهر شد، شعار محبت و دوستی اهل بیت نبوت(ع) را سرداد و اهداف آن‌ها را هدف و اساس زندگی و عقیده خود قرار داد. از این رو ایمانی آورد که هیچ‌گاه شک به آن راه نیافت؛ زیرا اهل بیت(ع) نسبت به دیگران به محلّ و مقام پیامبر(ص) نزدیک تر و شایسته تر بودند. سید عترت طاهره، امام امیرمؤمنین(ع)، وصی رسول، باب مدینه علم و خازن حکمت او بود، امامان پاک(ع) بعد از او، اوصیای رسول خدا(ص)، پیشوایان امت و مبلغ رسالت او بودند. با اینکه ایشان دوران زیادی را گرفتار حوادث سیاسی و اجتماعی بودند، علیه ستمکاران به پا خاستند و تخت مستبدان را سرنگون کردند و شعار عدالت اجتماعی را فریاد زدند.

ما در ابتدا، درباره تأسیس شیعه و آنچه که به آن مربوط است، مطالبی را ذکر می‌کنیم.

آغاز تشیع

درباره آغاز تشیع و زمان پیدایش آن، اقوال و آرایبی است که بعضی از آن‌ها به شرح زیر هستند:

در زمان رسول خدا(ص): آنچه بر حسب تحقیقات علمی، به دور از عواطف تقلیدی و احساسات مذهبی به دست آمده، این است که شیعه در زمان رسول خدا(ص) به وجود آمده است و ایشان اول کسی هستند که این بذر را نشانده، پرورش داده و در تمام مراحل زندگی شان مواظب آن بوده‌اند. آنچه این موضوع را تأیید می‌کند و دلالت بر آن دارد، روایاتی است که از رسول خدا(ص) رسیده است. در این روایات، جایگاه «تشیع» بر پیروان امیرمؤمنین(ع) اطلاق شده، آن‌ها را تمجید کرده و به جایگاه آن‌ها در فردوس اعلی بشارت داده شده است. در اینجا بعضی از این روایات را بیان می‌کنیم:

رسول خدا(ص) فرمودند:

۱. ای علی تو و شیعیانت در کنار حوض بر من وارد می‌شوید.
۲. ای علی! به زودی تو نزد خدا وارد می‌شوی در حالی که شیعیان تو راضی و مورد رضایت خدا هستند و دشمنانت معذب به عذابی سخت خواهند بود.
۳. علی و شیعه او، آن‌ها در روز قیامت رستگارند.
۴. شیعه علی، آن‌ها رستگارند.

۵. ای علی، خدا تو و ذریه تو و فرزندان و اهل و شیعه تو و دوستان شیعه تو را آمرزید. همانا تو دارای قلب بزرگی هستی.
۶. سیوطی در تفسیر قول خدای متعال که می‌فرماید:

آن‌هایی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، آن‌ها بهترین مردمند.
می‌گوید: ابن عساکر از جابر بن عبدالله روایت کرده است که گفت: نزد پیامبر(ص) بودیم؛ پس علی(ع) وارد شد. پیامبر(ص) گفت: سوگند به آن کسی که جانم در دست قدرت اوست، این علی و شیعه او رستگاراند. و این آیه نازل شد: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه»؛ پس

اصحاب پیامبر(ص) وقتی علی(ع) می آمد، می گفتند: «خیر البریه» آمدند. این مردویه از علی(ع) روایت می کند که:

رسول خدا(ص) به من گفت: «آیا نشنیدی قول خدای متعال را که فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» تو و شیعه تو، وعده گاه من و وعده گاه شما حوض است؛ وقتی امتها برای حساب آورده شوند و پیشوای مسروران را دعوت کنند». ۷.

این گونه احادیث فراوان در صحاح شش گانه اهل سنت ذکر شده اند و بر این نکته تصریح دارند که نبی اکرم(ص) نخستین کسی است که تشیع را به پاداشت و آن را ایجاد کرد و به پیروان امام علی(ع)، صفات عالییه نسبت داده، آنان را به منزلت رفیع در بهشت بشارت داد.

تأییدکنندگان این روایات

- گروهی از علما-از قدما و مؤخران-بر این عقیده اند که تشیع از زمان رسول خدا(ص) تشکیل و اعلام شد. بعضی از گفته های آن ها به شرح زیر است:
۱. شیخ صدوق: ثقة الاسلام شیخ صدوق (ره) تصریح کرده است که: «تشیع برای امام، امیرالمؤمنین(ع) در عهد رسول خدا(ص) بود و او شیعه را به بهشت بشارت داد». ۸.
 ۲. سعد قمی: وی تأکید کرده است که:
- اولین گروه در اسلام شیعه است و آن گروه امام علی بن ابی طالب(ع) است که به پیروی از او و اعتقاد به امامت او معروفند. ۹.
- همچنین قمی تصریح کرده است که:
- در پیشاپیش شیعه، نخستین صحابه پیامبر(ص) مثل صحابی مجاهد، عمار یاسر و انقلابی بزرگ ابوذر غفاری و مستشار پیامبر(ص) سلمان فارسی و مقداد بن اسود بودند که به اسم شیعه ملقب شدند. ۱۰.
۳. رازی نیز تصریح کرده که: «به این گروه، شیعه علی و یاران علی(ع) می گفتند و پیامبر(ص) درباره آن ها گفته است:
- بهشت مشتاق چهار نفر است: سلمان، ابوذر، مقداد و عمار. ۱۱.
۴. شیخ مفید: وی این چهار صحابی رسول خدا(ص) را ارکان چهارگانه

نامیده است؛ یعنی ارکان اسلام ۱۲.

۵. امام کاشف الغطا: شیخ محمد حسین آل کاشف الغطا گفته است: «اؤل کسی که بذرتشیع را در سرزمین اسلام کاشت، شخص صاحب شریعت اسلامی بود؛ یعنی بذرتشیع، دوش به دوش بذر اسلام و پهلو به پهلو و به موازات آن قرار گرفته است» ۱۳.

۶. علامه مظفر: علامه شیخ محمد حسین مظفر گفته است: «دعوت به تشیع در روزی که ناجی بزرگ، محمد (ص) صدایش را به کلمه «لا اله الا الله» بلند کرد، شروع شد و آن زمانی بود که آیه «وأنذر عشیرتک الاقربین» نازل شد و پیامبر (ص) بنی هاشم را جمع کرد و آن‌ها را انذار داد و گفت: «کدام یک از شما مرا یاری می‌کنید تا اینکه او برادر، وارث، وصی و خلیفه من در بین شما بعد از من باشد؟» احدی جواب او را نداد مگر علی مرتضی (ع). رسول خدا (ص) به آن‌ها گفت:

«این برادر من و وزیر من و وصی من و خلیفه من در بین شما بعد از من است؛ از او بشنوید و او را اطاعت کنید.» پس دعوت به تشیع ابوالحسن از سوی صاحب رسالت و هم‌زمان با دعوت برای شهادتین بود و از آنجاست که ابوذر از شیعیان علی (ع) است.»

شیخ مظفر از محمد کرد علی، مؤلف خطاط شام، چنین نقل کرده است: «گروهی از بزرگان صحابه به موالات علی (ع) در زمان رسول خدا (ص) شناخته شده بودند؛ مانند سلمان فارسی که گفت: بیعت کردیم با رسول خدا (ص) بر سفارش به مسلمانان و امامت علی بن ابی طالب (ع) و پیروی از او».

۷. سعید خدری: وی گفته است که:

«مردم به پنج چیز مأمور شدند. چهارتا از آن را انجام دادند و یکی را ترک کردند و چون از چهارتا سؤال شد، گفت: نماز، زکات، روزه ماه رمضان و حج. گفته شد پس آن یکی چیست که آن را ترک کردند؟ گفت: ولایت علی بن ابی طالب (ع)» ۱۴.

معنی آنچه شیخ مظفر ارائه کرده، این است که تشیع همان موالات برای امام علی (ع) و اقرار برای او به ولایت عامه بعد از نبی اکرم (ص) است و اینکه او سزاوارتر از دیگران است و در نزدیکی به رسول خدا (ص)، مقام او اولین

است. گروه دیگری از بزرگان تأکید و تأیید کرده اند که: «تشیع و ولایت پذیری ابی الحسن (ع) در زمان رسول خدا (ص) ایجاد شده و رسول اکرم (ص)، علی (ع) را از بعد خودش به عنوان خلیفه و مرجع عام برای امت تعیین کرده است».

سایر دیدگاه‌ها

گروهی از مؤلفان بر این عقیده اند که تشیع در زمان پیامبر (ص) ایجاد نشده و بعد از آن به وجود آمده است. در زیر، اسامی آن‌ها و دیدگاهشان را می‌آوریم:

۱. ابن خلدون: وی معتقد است که: «شیعه در ایام شورا پیدا شد و آنجا جماعتی از صحابه که خود را پیرو و شیعه علی (ع) می‌دانستند و معتقد بودند که او سزاوارتر به خلافت است تا غیر او، چون خلافت به غیر او رسید، ناراحت و متأسف شدند؛ مانند زبیر، عمار بن یاسر، مقداد ابن اسود و دیگران و قوم برای سابقه و قدمت آن‌ها در دین کاری جز نجوا و تأسّف و اندوه نکردند». ۱۵۰ این رأی مورد اعتماد نیست؛ زیرا همان طور که قبلاً توضیح داده شد، شیعه در زمان رسول خدا (ص) ایجاد شد و پیشوای آن، که از بزرگان صحابه است، با حجّت بالغه با ابو بکر به احتجاج پرداخت و این از محکم‌ترین اسناد سیاسی ای است که شیعه برای اثبات حقانیت امام بر خلافت، به آن احتجاج می‌کند.

۲. ابن حزم: او بر این عقیده است که، شیعه بعد از قتل عثمان آشکار شد. او می‌گوید: «عثمان خلیفه شد و دوازده سال حکومت کرد، تا اینکه

مرد و با مرگ او اختلاف پیدا شد و امر شیعیان پا گرفت». ۱۶.

۳. عثمان بن عبدالله حنفی: این شخص نیز بر دیدگاه ابن حزم تأکید کرده و گفته است: «جدایی امت در زمان ابوبکر و عمر و عثمان نبود و همانا بعد از کشته شدن عثمان، رافضه آشکار شد». ۱۷.

آنچه ابن حزم و حنفی گفته اند، دلایل علمی ندارد؛ چون ظهور شیعه و ایجاد آن در زمان رسول خدا (ص) بوده و تشکیل دولت شیعه بعد از کشته شدن عثمان و به پیروی از امام علی (ع)، فقط به دلیل خلافت و امر حکومت بود و به دنبال آن عدل و مساواتی شروع شد که مردم مانند آن

را ندیده بودند و همان عدالت بود که موجب انتشار تشیع و موالات برای اهل بیت (ع) در همه گروههای اسلامی گردید.

۴. ابن ندیم: وی بر این باور است که:

«شیعه هنگامی به وجود آمد که طلحه و زبیر با علی (ع) مخالفت کردند و آن را به بهانه خون خواهی عثمان بن عفان رد کردند و علی (ع) آن‌ها را متمرد دانست و با آن‌ها جنگید. پس هرکس پیروی از علی کرد، او را شیعه نامیدند و علی به آن‌ها می‌گفت شیعه من و آنان را طبقه اصفیا، اولیا، شرطه الخمیس و اصحاب می‌نامید.» ۱۸۰ بر حسب آنچه ما بیان کردیم، ظهور شیعه در زمان رسول خدا (ص) بود و تمرد طلحه و زبیر و عایشه از حکومت علی (ع)، مطلقاً دخالتی در ایجاد شیعه ندارد.

۵. طه حسین: متن آنچه دکتر طه حسین بیان کرده، این گونه است:

«شیعه به معنی دقیق کلمه، آنطور که نزد فقها و متکلمان و مورخان معروف است، در زمان علی (ع) یافت نمی‌شد و بعد از مرگ او، به مدّت کمی به وجود آمد. کلمه شیعه در زمان علی (ع)، معنی لغوی قدیمی را که در سوره‌های قصص و صافات آمده است، داشت: و دخل المدینه علی حین غفلة من أهلها فوجد فیها رجلین یقتتلان هذا من شیعتنه و هذا من عدوه فاستغاثه الذی من شیعتنه علی الذی من عدوه فوکزه موسی فقضی علیه ۱۹.

وإن من شیعتنه لإبراهیم ۲۰.

کلمه شیعه در این دو آیه و آیات دیگر از این دست، به معنای فرقه‌ای از پیروان و انصار است؛ آن‌هایی که موافق رأی و روش کسی یا گروهی عمل می‌کنند. مردی که شیعه موسی بود، فردی از بنی اسرائیل بود و مردی که از دشمنان موسی بود، از مصریان بود.

به این طریق مفسران قدما، که تفسیر را از فقهای اصحاب نبی گرفته‌اند، این آیه را که «ابراهیم شیعه نوح بوده است»، به معنای پیرو سنت، راه و رأی او و متدین به دین او گرفته‌اند. همان گونه که دسته دیگر از مفسران نیز می‌گویند که شیعه علی (ع) در زمان خلافت او، همان اصحاب او بودند که با او بیعت کردند و پیرو رأی او شدند. با این نظر، شیعه نبودن و بودن مساوی است با کسی که با او جنگیده است یا با او نجنگیده است. لفظ

شیعه در زمان علی تنها منحصر به اصحاب او نمی شده است و برای معاویه نیز شیعیانی بوده که آن‌ها افرادی از شام و دیگر شهرها بودند که از او پیروی می‌کردند». طه حسین در ادامه گفته است:

«به این ترتیب در زمان علی (ع)، لفظ شیعه به معنی معروف نزد فقها و متکلمان در آن زمان نبوده، بلکه دلالت به معنی قریب آن می‌کرده است و در آن معنی در قیاس با همه دشمنان استعمال می‌شده است. نضی قدیمی نمی‌شناسم که در آن لفظ شیعه به علی (ع) قبل از وقوع فتنه اضافه شده باشد. بنابراین برای علی (ع) قبل از وقوع فتنه، شیعه ای که نسبت به بقیه امت ظاهر و ممتاز باشند، نبوده است.»

او اضافه کرده است: «و به طور کلی می‌توان گفت که برای علی (ع) شیعه‌ای ممتاز از امت، قبل از فتنه وجود نداشته است که فقها و متکلمان در اثنای حکومت او بشناسند»^{۲۱}.

بنا به آنچه طه حسین بیان کرده، بعضی اشکالات وارد است: اولاً، گفته او که، شیعه به معنی دقیق نزد فقها، متکلمان و مورخان در زمان زندگی علی (ع) یافت نمی‌شود و بعد از وفات او به مدّت کمی پیدا شده است، خالی از تأمل نیست. حقیقت مطلب این است که شیعه به معنی واقعی در زمان رسول خدا (ص) پیدا شد و بزرگان صحابه، خود را به امامت امیرمؤمنین (ع) معتقد می‌دانستند. به علاوه آن دسته از احادیث نبوی که در آن به فضیلت شیعیان امام (ع) و منزلت و کرامت آن‌ها نزد خدای متعال اشاره شده، مؤید این حقیقت است.

ثانیاً، او بیان کرده که در نصوص قدیمی، قبل از وقوع فتنه، نسبت شیعه به علی (ع) وجود نداشته است. اما ما تعدادی از نصوص نبوی را که در آن لفظ شیعه به امام علی (ع) اضافه شده و پیروان امام (ع) و صفات کریمه‌ای از آن‌ها را بیان کرده است، نقل کردیم. فقط می‌توان گفت که ایشان تحقیقی از مصادر حدیث نکرده است تا از آن مطلع شود.

ثالثاً، او ذکر کرده که برای امام (ع) شیعه خاص و متمایزی قبل از فتنه و بعد از آن و در اثنای خلافت ایشان نبوده است و این نیز جای تأمل دارد. برای امام (ع) شیعیان مشخصی وجود داشت و آن‌ها از بزرگان اسلام و

مشاهیر صحابه مثل صحابی جلیل القدر، عمّار بن یاسر، ابوذر، حجر بن عدی، میثم تمّار، رشید هجری و غیر آن‌ها بودند که سید محسن عاملی در دایرةالمعارف خود- اعیان الشیعه- اسامی آن‌ها را بیان کرده است و بیشتر آن‌ها با امام علی(ع) در واقعه صفین بودند؛ از انصار هشتاد و هفت نفر، از آن‌هایی که در بیعت رضوان حاضر بودند نهصد نفر و مجموع صحابه ای که با او بودند، دو هزار و هشتصد نفر. بنابراین آنچه عاملی ذکر کرده، در واقع برای امام(ع) شیعیانی متمایز و معروف به ولایت او وجود داشته است.

۶. برنارد لوئیس: نظر برنارد لوئیس مستشرق در این باره چنین است: «تأسیس شیعه بعد از کشته شدن امیرالمؤمنین(ع) و شهادت امام حسین(ع) بوده است و این دو نفر، در پیدایش تشیع انقلابی به رنگ مهدویت تأثیر داشته اند».

این رأی هم موثّق نیست؛ زیرا همان‌گونه که ما اشاره کردیم، تشیع در زمان رسول خدا(ص) ظاهر شد و انتشار آن در زمان خلافت امیرمؤمنین(ع) بود. مردم عدالت او و بی رغبتی اش به لذّات دنیا و بنای او را در مصلحت عامّه دیدند. احاطه کاملش به جمیع علوم و معارف، او را مبدل به مدرسه درخشانی کرد؛ مملوّ از چیزهایی که انسان با آن ارتقا می‌یافت. امام علی(ع) به بیشتر مسلمانان ثابت کرد که وارث کمالات و علوم انبیاء(ع) است. مالک اشتر خطاب به مردم می‌گوید:

ای مردم، این [امام علی(ع)] وصی اوصیا و وارث علم انبیا است ۲۲. همچنین از مهم ترین اسباب در انتشار تشیع و اشاعه آن در بین مسلمانان، شهادت ریحانه رسول الله(ص)، امام حسین(ع) بود؛ کسی که بر طاغوت زمانش- یزید بن معاویه- خروج کرد تا با این کار، حکومت قرآن و عدالت اسلام را برقرار کند؛ خیرات خدا را بین فقرا و بدبختان جهان انتشار دهد؛ به تمام عوامل شکست و تخلف در عالم عربی و اسلامی پایان دهد و در این راه و به خاطر هدف مقدسش، به صورت وحشتناکی- که تاریخ نمونه آن را در قساوت به خود ندیده است- به شهادت رسید و از ترس آن، وجدان عالمی متزلزل شد و بیشتر مردم با حسرت و اندوه به تشیع و ایمان به مبادی اهل بیت(ع) گردن نهادند.

پی نوشتها

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۱؛ کنوز الحقائق، ص ۱۸۸، الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۵۷.
 ۲. صواعق المحرقة، ص ۹۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۱.
 ۳. کنوز الحقائق، ص ۹۲.
 ۴. همان، ص ۸۲.
 ۵. الصواعق المحرقة، ص ۹۶.
 ۶. الدر المنثور.
 ۷. همان.
 ۸. طبقات الشيعة، فضائل الشيعة.
 ۹. المقالات و الفرق، ص ۱۵.
 ۱۰. فرق الشيعة، ص ۱۵.
 ۱۱. الزينة ورقة، ص ۲۰۵.
 ۱۲. الزينة ورقة، ص ۲۰۵؛ والاختصاص، ص ۶.
 ۱۳. أصل الشيعة وأصولها.
 ۱۴. زندگی امام صادق(ع)، ج ۷، ص ۱۸۱.
 ۱۵. العبر.
 ۱۶. الفصل فی الملل والنحل، ج ۲، ص ۸۰.
 ۱۷. الفرق المتفرقة بین أهل الذیغ والزندقة، ص ۶.
 ۱۸. الفهرست، ص ۱۷۵.
 ۱۹. سورة قصص، آية ۱۵.
 ۲۰. سورة صافات، آية ۸۳.
 ۲۱. الفتنة الكبرى، ص ۶۰۳، ج ۲، ص ۶۰۱.
 ۲۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۱.
-
- مجله - موعود - تیر ۱۳۸۷ - شماره ۸۹

منشور نسل جوان در سیره امام صادق (ع)

جوانان و نوجوانان در هر جامعه ای گنجینه‌های سرشاری هستند که اگر مربیان و متولیان برای این قشر عظیم سرمایه‌گذاری شایسته انجام داده و این گروه فعال و پرشور را با رفتار حکیمانه و تکریم شخصیت و احترام به نیازها، به اهداف مطلوب و ایده آل خود هدایت نمایند، علاوه بر این که آنان را از خطر انحراف و تردید در هویت و آسیب‌های اجتماعی مصونیت بخشیده‌اند، قلب‌های پاک و زلال آنان را به سوی خوبی‌ها، زیبایی‌ها و اخلاق پسندیده رهنمون شده‌اند، و جامعه آینده را از نظر سلامتی و حفظ ارزش‌ها و فرهنگ، بیمه نموده‌اند. امام صادق (ع) در مورد سرمایه‌گذاری معنوی برای نسل نو و حفاظت نوجوانان از گروه‌های منحرف و کج اندیش، می‌فرماید: «بادرو احداثکم بالحدیث قبل ان یسبقکم الیهم المرجعة (۱)؛ نوجوانان خود را با احادیث ما آشنا کنید قبل از این که مرجعه (یکی از گروه‌های منحرف) بر شما پیشی گیرند.

ارتباط بانسل جوان

هدایت و تربیت نسل جوان به لحاظ اهمیتی که دارد امروزه بیش از گذشته مورد توجه اندیشمندان و دل سوزان جوامع مختلف قرار گرفته است.

جوان دارای خصوصیات عاطفی، اجتماعی و جسمانی است. حساسیت، تنوع خصلت‌های رفتاری، هیجانهای درونی، علاقه شدید به دوستی با همسالان، عدم کنترل رفتار، حب ذات، الگو پذیری و تقلید، افتخار به شخصیت و تشخیص طلبی و میل به آزادی، شمه ای از ویژگی‌های اوست. با توجه به این ویژگی‌ها، شیوه رفتاری امام صادق (ع) با جوانان، و همچنین سخنان و دستور العمل‌های آن حضرت برای جوانان و برخورد با آنان، بهترین نسخه شفا بخش و راهگشاست. نگاه‌های مهربان، بزرگداشت شخصیت، توجه به استعداد و صلاحیت آنان، احترام به نیازهای فردی و اجتماعی، رفتار محبت آمیز و حکیمانه و سرشار از عاطفه و خلوص، موجب جذب جوانان به سوی آن حضرت بود و شیفتگی آنان به رهبر خویش، ریشه در شیوه رفتار و گفتار آن حضرت نسبت به مخاطبین و شاگردان خویش دارد. آن حضرت به سرعت پذیرش سجایای اخلاقی در نوجوانان توجه کرده و به ابو جعفر؛ مؤمن طاق می‌فرماید:

«علیک بالاحداث فانهم اسرع الی کل خیر؛ (۲) بر تو باد تربیت نوجوانان، زیرا آنان زودتر از دیگران خوبی‌ها را می‌پذیرند.»

در اینجا چند نمونه از رفتار آن حضرت را در برخورد با نسل جوان می‌خوانیم:

۱. آن روز یکی از شلوغ‌ترین ایام حج بود. امام صادق (ع) با گروهی از یارانش گفت و گو می‌کرد. در این هنگام هشام بن حکم که تازه به دوران جوانی گام نهاده بود، خدمت امام رسید. پیشوای شیعیان از دیدن این جوان شادمان شد، او را در صدر مجلس و کنار خویش نشاند و گرمی داشت. این رفتار امام، حاضران را که از شخصیت‌های علمی شمرده می‌شدند، شگفت زده ساخت. وقتی امام (ع) آثار شگفتی را در چهره حاضران مشاهده کرد فرمود: «هذا ناصرنا بقلبه و لسانه و یده؛ این جوان با دل و زبان و دستش (با تمام وجود) پیاور ماست.» سپس برای اثبات مقام علمی هشام برای حاضرین، درباره نامهای خداوند متعال و فروع آن‌ها از وی پرسید و هشام همه را به نیکی پاسخ گفت. آن‌گاه حضرت فرمود: «هشام! آیا چنان فهم داری که با منطق و استدلال دشمنان ما را دفع کنی، هشام گفت: آری. امام فرمود: «نفعک الله به و ثبتک؛ خداوند تو را از آن بهره مند سازد

و [در این راه] ثابت قدم بدارد.» هشام می‌گوید: بعد از این دعا هرگز در بحث‌های خدانشناسی و توحید شکست نخوردم. (۳)

۲. مفضل بن عمرو نماینده امام صادق (ع) در شهر کوفه بود. او از طرف امام موظف بود به مشکلات دینی، مالی و اجتماعی مردم کوفه رسیدگی کند و در این رابطه با جوانان شهر ارتباط صمیمانه و مستحکمی برقرار کرده بود، برای همین عده‌ای این دوستی را نتوانستند تحمل کنند، ناچار به شایعه و افتراء روی آوردند و مفضل و یارانش را به شرابخواری، ترک نماز، کبوتربازی و حتی به سرقت و راهزنی متهم کردند. این گروه، که ابوالخطاب معزول و طرفدارانش از فعالان آن شمرده می‌شدند، شایع کردند که مفضل افراد بی‌مبالات و لابالی را پیرامونش گرد آورده است. وقتی این شایعات به اوج رسید، گروهی از مومنان و مقدسان کوفه به محضر امام صادق (ع) چنین نوشتند: «مفضل با افراد رذل و شرابخوار و کبوتر باز همنشین است، شایسته است دستور دهید این افراد را از خود دور سازد.»

امام صادق (ع) بدون این که با آنان در این باره سخن بگوید، نامه‌ای برای مفضل نوشته، مهر کرد و به آنان سپرد تا به مفضل برسانند. حضرت تصریح کرد که نامه را خودشان شخصاً به مفضل تحویل دهند. آنان به کوفه برگشتند و دسته جمعی به خانه مفضل شتافتند و نامه امام صادق (ع) را به دست مفضل دادند. وی نامه را گشود و متن آن را قرائت کرد. امام (ع) به مفضل دستور داده بود که: چیزهایی بخرد و به محضر امام (ع) ارسال کند. در این نامه اصلاً اشاره‌ای به شایعات نشده بود. مفضل نامه را خواند و آن را به دست همه حاضران داد تا بخوانند. سپس از آنان پرسید: اکنون چه باید کرد؟ گفتند: این اشیاء خیلی هزینه دارد. باید بنشینیم، تبادل نظر کنیم و از شیعیان باری جویم. در واقع هدفشان این بود که فعلاً خانه مفضل را ترک کنند. مفضل گفت: تقاضا می‌کنم برای صرف غذا در اینجا بمانید. آنان به انتظار غذا نشستند. مفضل افرادی را به سراغ همان جوانانی که از آن‌ها بدگویی شده و به کارهای ناروا متهم شده بودند فرستاد و آنان را احضار کرد. وقتی نزد مفضل آمدند، نامه حضرت صادق (ع) را برای آنان خواند. آنان، با شنیدن کلام امام صادق (ع) برای انجام فرمان حضرت از خانه خارج شدند

و پس از مدت کوتاهی بازگشتند. هر کدام به اندازه وسع خویش روی هم نهاده و در مجموع ۲ هزار دینار و ده هزار درهم در برابر مفضل نهادند. آن گاه مفضل به شکایت کنندگان که هنوز از صرف غذا فارغ نشده بودند نگریست و گفت: شما می گوئید این جوانان را از خودم برانم و گمان می کنید خدا به نماز و روزه شما نیازمند است؟! (۴)

در اینجا به بخشی از شیوه ها و راه کارهای عملی برخورد و هدایت جوانان در پرتو گفتار و رفتار صادق آل محمد (ع) می پردازیم:

۱. رفتار نیکو و ملایم

نوجوان قلبی پاک و روحی حساس و دلی نازک و عاطفی دارد. در برخورد با او باید راه نرمی و ملایمت پیش گرفت. نگاه مهربان، ارزش دادن به شخصیت و رفتار خوش، بهترین شیوه ارتباط با اوست. محبت، اظهار علاقه، صدا کردن با القاب، عناوین و نامهای زیبا او را به سوی مبلغ و مربی جذب می کند و در این حال می توان ارتباط قلبی و عاطفی با او ایجاد کرد، سخنانش را شنید، راهنمایی کرد، لغزشها را متذکر شد و بالاخره در عالم دوستی که یک ارتباط شدید روحی و عاطفی برقرار است، می توان صفات زیبا را به او القاء نمود، نیازهای بسیاری را از او برطرف کرد و از آلودگی ها او را بر حذر داشت، زیرا گرایش جوان به خوبی ها و زیبایی ها از دیگران بهتر و سریع تر انجام می پذیرد. امام صادق (ع) فرمود: «من لم تکن فیه ثلاث خصال لم ینفعه الايمان: حلم یرد به جهل الجاهل. و ورع یحجزه عن طلب المحارم. و خلق یداری به الناس؛ (۵) هر کس سه خصلت را دارا نباشد از ایمان خود سودی نخواهد برد: اول. بردباری، که جهل نادان را برطرف کند. دوم. پارسائی، که او را از حرام باز دارد. سوم. رفتار نیکو که با مردم مدارا نماید.»

۲. آگاهی دادن در مسائل دینی

یکی از علل دین گریزی برخی جوانان و نوجوانان عدم آگاهی به مسائل دینی است. زیرا انسان طبیعتاً هر چه را شناسد به سوییش نمی رود و افکار و احساسات و حواس خود را به سوی آن معطوف نمی دارد. اما

شناخت و آگاهی از خوبی‌ها و زیبایی‌ها به ویژه اطلاع از منافع آن، سریعاً انسان نفع طلب را به آن جذب کرده و آن را در نزد شخص، دوست داشتنی می‌کند. برای همین اگر جوانان با آثار و برکات و احکام و معارف دین آشنا شوند، فاصله آنان با حقایق دینی کم خواهد شد. افزون بر این، نسل جدیدی که معمولاً از مسائل و حقایق دینی بی اطلاع یا کم اطلاع است و بصیرت و معرفت کافی از دین ندارد، تحت تاثیر تبلیغات و هجمه‌های فرهنگی دشمنان قرار می‌گیرد.

امام صادق (ع) به بشیردهان (روغن فروش) فرمود: «لا خیر فی من لا یتفقہ من اصحابنا یا بشیران الرجل منهم اذا لم یستغن بفقہه احتاج الیهم فاذا احتاج الیهم ادخلوه فی باب ضلالتهم و هو لا یعلم؛ (۶) از دوستان ما کسی که در دین خود اندیشه و تفقه نکند ارزش ندارد. ای بشیر! اگر یکی از دوستان ما در دین خود تفقه نکند و به مسائل و احکام آن آشنا نباشد، به دیگران (مخالفین ما) محتاج می‌شود، هرگاه به آن‌ها نیاز پیدا کرد آنان او را در خط انحراف و گمراهی قرار می‌دهند در حالی که خودش نمی‌داند.» ضرورت یادگیری احکام دینی در منظر پیشوای ششم آنقدر مهم است که می‌فرماید: «لو اتیت بشاب من شباب الشیعة لایتفقہ لادبته؛ (۷) اگر به جوانی از جوانان شیعه برخورد نمایم که در دین تفقه نمی‌کند او را تادیب خواهم کرد.»

۳. شناساندن آسیب‌های اجتماعی

آشنا نبودن نسل جدید با آفت‌های اجتماعی موجب افت ارزش‌های اخلاقی و توفیق دشمنان فرهنگی و رواج خلاف و حرام در میان آنان می‌باشد. اگر جوانان مسلمان با این آفت‌ها آشنا باشند و از عواقب بد آن در میان افراد جامعه اطلاع یابند، بنابر فطرت پاکی که خداوند در نهاد آن‌ها قرار داده از آن آفت‌ها فاصله خواهند گرفت و دامن خویش را به چنین آفت‌های اجتماعی آلوده نخواهند کرد. صادق آل محمد (ع) مواردی از آفت‌های اجتماعی را چنین فهرست کرده است:

(الف) ستم کردن (ب) فریبکاری (ج) خیانت (د) تحقیر و خوار کردن دیگران

ه) اف گفتن: (نق بزند، غرغرنند و به این وسیله زحمات دیگران را نادیده گرفته و خود را چیزی پندارد.) و دشمنی، کینه توزی و اظهار عداوت با برادران دینی (ز) تهمت زدن (ح) داد و فریاد و پرخاشگری (ط) طمع کاری و حرص به دنیا.

«وان لایظلمه وان لایغشه وان لایخونه وان لایخذله وان لایکذبه وان لایقول له اف واذ قال له اف فلیس بینهما ولایة واذ قال له انت عدوی فقد کفر احدهما واذ اتهمه انما الایمان فی قلبه کما ینماث الملح فی الماء؛ (۸) به برادر ایمانی خود ستم ننماید، او را فریب ندهد، به او خیانت نکند، او را کوچک نشمارد، او را دروغگو نخواند، به او اف نگویید و اگر به او اف بگویید (غرغرنند) ولایت بین آن دو قطع می شود و اگر به برادر ایمانی اش بگویید تو دشمن من هستی، یکی از آن دو کافر [باطنی] می شود و اگر برادرش را متهم نماید، ایمان در قلب او ذوب می شود مانند ذوب شدن نمک در آب.» (۹)

۴. ترغیب به دانش افزایی

یک جوان مسلمان باید از علوم روز آگاهی کافی داشته باشد. تخصص در کنار تعهد یک اصل مسلم و تردید ناپذیر در فرهنگ ما است. کسانی در عرصه زندگی به اهداف دلخواه خود می رسند که با شناخت دانش ها و مهارت های عصر خود به قله های سعادت نائل شده و با تعهد و ایمان خویش، اعتماد افراد جامعه را به خود جلب می کنند. از منظر حضرت صادق (ع) کسب دانش و مهارت های فنی برای یک جوان ضروری است، آن حضرت می فرماید: «لست احب ان اری الشاب منکم الا غادیا فی حالین، اما عالما او متعلما؛ (۱۰) هیچوقت دوست ندارم یکی از جوانان شما (شیعه) را ببینم مگر اینکه در یکی از دو حال، شب و روز خود را سپری کند: یا دانا باشد یا یادگیرنده.»

۵. عادت دادن به حسابرسی

یک تاجر زمانی در کار خود پیشرفت می کند که در هر شبانه روز به حساب خود رسیدگی کرده و سود و زیان معاملات خویش را بداند و گرنه بعد از مدت

کوتاهی سرمایه و هستی خود را از دست خواهد داد. جوانی، یک سرمایه و فرصت بسیار عالی برای هر شخص می باشد. اگر یک جوان به حساب عمر خود رسیدگی نکند و نداند که آیا در مقابل عمر خویش چه چیزی به دست آورده است، در آینده ای نه چندان دور سرمایه معنوی خویش را به باد فنا خواهد داد. اما اگر به حساب روزانه اش برسد و ببیند که در مقابل هر روز از دست رفته، یک قدم به سوی کمال برداشته، خوشحال شده و آن را تکرار کند و در مقابل انحطاط فکری و اخلاقی غمگین گشته و سعی در جبران آن داشته باشد، بدیهی است که رو به سوی رشد و ترقی خواهد نهاد. امام صادق (ع) به ابن جندب که یک جوان فعال و پرشور و با ایمان بود می فرماید: «یا بن جندب! حق علی کل مسلم یعرفنا ان یعرض عمله فی کل یوم و لیلۃ علی نفسه فیکون محاسب نفسه فان رای حسنة استزاد منها و ان رای سیئة استغفر منها و لئلا یخزی یوم القیامة؛ (۱۱) ای پسر جندب! هر مسلمانی که ما را می شناسد شایسته است که رفتار و کردار خود را در هر شبانه روز بر خود عرضه دارد و حسابگر نفس خویش باشد تا اگر کار نیکی در آن ها دید، بر آن بیفزاید و اگر کار بدی در اعمال خود مشاهده نمود، از آن ها توبه کند، تا در روز قیامت دچار ذلت و حقارت نشود.»

۶. تعدیل حس دوست خواهی

انسان با انس به دوستانش احساس مسرت و لذت می کند. او در همنشینی با رفیق شفیق، نشاط و نیرو می گیرد و این یک نیاز طبیعی اوست و باید ارضاء شود. یک جوان در اثر این حس به سمت دوستان و همفکران خود کشیده می شود، او عاشق رفاقت است و دنبال ارتباط با هم سن و سالان خود می باشد. از طرف دیگر بر اثر غلبه احساسات و شور و شوق جوانی و نپختگی نگرش عقلانی، ممکن است در دام دوستان ناباب و یا صیادان و شیادان بیفتد. از این رو در انتخاب یک دوست ممکن است دچار مشکلات گردد. امام جعفر صادق (ع) دقیقاً روی همین نکته انگشت اشارت نهاده و به جوانان چنین رهنمود می دهد: «الاخوان ثلاثة: فواحد کالغذاء الذی یحتاج الیه کل وقت فهو العاقل. و الثانی فی معنی الداء و

هو الحق. و الثالث فی معنی الدواء فهو اللبيب؛ (۱۲) دوستان سه دسته هستند. اول: کسی که مانند غذا در هر زمان به او نیاز هست و او دوست عاقل است. دوم: کسی که [برای انسان] مانند بیماری و درد [رنج آور] است، و او دوست احمق [و نادان] است و سوم: کسی که وجودش برای فرد همانند داروی حیات بخش است، و آن رفیق روشن بین [و اهل تفکر] است.»

۷. ضرورت ازدواج

هر جوانی فطرتاً نیازمند ازدواج است و باید به این نیاز خدادادی و طبیعی از طریق مشروع جواب داد. اما بعضی جوانان با بهانه قرار دادن بعضی مشکلات و سختی‌ها از این سنت الهی روی بر تافته و خود را در دام نفس شیطنانی گرفتار می‌کنند. به آنان باید توجه داده شود که این پیمان مقدس در میان تمام ملت‌ها وجود داشته و محبوبترین بنیان نزد خداوند متعال است. با ازدواج، شخصیت و ایمان دو جوان کامل می‌شود. صادق آل محمد (ع) فرمود: «من تزوج احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف الآخر؛ (۱۳) کسی که ازدواج کند نصف دینش را حفظ کرده است پس باید در نصف دیگرش تقوای الهی پیشه کند.»

و در حدیث دیگری آن حضرت به جوانان چنین پیام داد: «رکعتان یصلیهما المتزوج افضل من سبعین رکعة یصلیهما اعزب؛ (۱۴) دو رکعت نماز که فرد ازدواج کرده می‌خواند بر ۷۰ رکعت نماز یک فرد مجرد برتری دارد.»

۸. تشویق به نماز

بر اساس متون دینی ما نماز عامل کمال انسان و حافظ او از آلودگی‌ها و صفات مذموم و ناپسند است. همچنین این رفتار معنوی تأثیر بسزایی در بیدار کردن روح نظم و حفظ نظام انسان دارد. نماز تسلی بخش و آرامش بخش دل‌های مضطرب در انسان‌های خسته و نگران است. نماز شاخص رهروان راه خدا و بهترین وسیله ارتباط صمیمانه رب العالمین است. تجربه و آمارگاهی می‌دهد که درصد بالایی از خلفاکاران و هنجارشکنان در جامعه اسلامی در خانواده‌هایی بزرگ شده‌اند که یا نماز نمی‌خوانند و یا آن را

سبک می‌شمارند. پیشوای ششم جایگاه مهم نماز را در زندگی و رفتار روزانه یک مسلمان برای اقشار مختلف به ویژه جوانان تبیین نموده و فرمود: «اول ما یحاسب به العبد علی الصلوة فاذا قبلت قبل منه سائر عمله و اذ اردت علیه رد علیه سائر عمله؛ (۱۵) [روز قیامت] اولین چیزی که از بنده محاسبه می‌شود نماز است. اگر از او نماز پذیرفته شد، سائر اعمالش پذیرفته می‌شود اما اگر نماز او رد شد سایر اعمال [نیک] او نیز رد خواهد شد.»

آن حضرت در مورد زیان‌هایی که در اثر دوری از نماز برای انسان رخ می‌دهد به ابن جنبد فرمود: «ویل للساھین عن الصلوات، النائمین فی الخلوات، المستهزئین بالله و آیاته فی الفترات اولئک الذین لاخلق لهم فی الآخرة و لا یکلهم الله یوم القیامة و لا یرکبهم و لهم عذاب الیم؛ (۱۶) وای بر آن‌ها که از نماز غفلت کنند و در خلوت بخوابند و خدا و آیاتش را در دوران ضعف دین استهزاء کنند، آنان کسانی هستند که در آخرت بهره ندارند و خدا در روز قیامت با آنان سخن نخواهد گفت و آنان را تیرنه نخواهد کرد و عذاب دردناک برای آن‌هاست.»

۹. تقویت اندیشه‌های مثبت

با تقویت تفکر مثبت در جوانان می‌توان صفات نیک و خصلت‌های زیبا را در وجود آن‌ها ایجاد کرد. آن‌گاه با فضا سازی مناسب و به وجود آوردن بسترهای لازم، آن‌ها را به تکرار رفتارهای مثبت متمایل کرده و آن رفتارها را به صورت عادات پایدار در وجود آنان درآورد. بخشی از اندیشه‌های مثبت در کلام امام جعفر صادق (ع) عبارتند از:

الف) زیارت دوستان و تقویت حس همیاری: آن حضرت نیکی به دوستان و دیدار آنان را برترین عبادت بر شمرده و فرمود: «ما یبعد الله بمثل نقل الاقدام الی بر الاخوان و زیارتهم؛ خداوند به چیزی همانندگام برداشتن در راه نیکی به برادران دینی و دیدار و زیارت آن‌ها عبادت نشده است.»

ب) انس با خدا: چه زیباست که جوانان پاک همیشه خدا را بهترین انیس خود بدانند و در سختیها او را همدم و پناهگاه خویش برگزینند. آن حضرت فرمود: «انسو بالله و استوحشوا مما به استانس المترفون؛

(۱۷) [انسانهای با ایمان] با خدا انس گرفته اند و از آنچه که مال اندوزان و دنیا پرستان به آن انس گرفته اند، درهراسند. «آری آنان از نعمت های خداوندی بهره می برند، اما به آن ها دل نمی دهند. آنان دلبسته خدا بوده و با یاد او آرام می شوند.

ج) پایداری در راه هدف: پایداری در راه ایمان و عقیده از عوامل توفیق و پیروزی است. یک جوان آن گاه به آرزوهای مشروع و دلخواه دست می یابد که پشتکار و استقامت داشته باشد. مهمترین آرزوی هر جوان نیل به سعادت حقیقی و قرب پروردگار - که جلوه تمام کمالات، زیباییها و خوبی هاست - می باشد. پیشوای صادق شیعیان فرمود: «لوان شیعتنا استقاموا لصابحتهم الملائكة و لاطلهم الغمام و لاشرقوا نهارا و لاکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم و لما سالوا الله شیئا الا اعطاهم؛ (۱۸) اگر شیعیان ما در راه حق استقامت ورزند، فرشتگان با آنان دست می دهند. ابرهای رحمت بر آن ها سایه می افکند. مانند روز می درخشند، از زمین و آسمان روزی می خورند و آنچه از خدا بخواهند، به آن ها عطا می کند.»

د) دستگیری از افتادگان: معلی بن خنیس می گوید: «امام صادق (ع) در شبی بارانی از خانه به سوی ظله بنی ساعده رفت. به دنبال او رفتم، گویی چیزی از دست او بر زمین افتاد. حضرت گفت: به نام خدا، خداوند آن را به ما بازگردان. به نزدیک رفته سلام کردم. فرمود: معلی تو هستی؟ عرض کردم! آری فدایت شوم! فرمود: با دست خود زمین را جست و جو کن، هر چه یافتی آن را به من بازگردان.

معلی می گوید: نان های زیادی روی زمین افتاده بود. یکی یکی، دوتا دوتا پیدا می کردم و به آن حضرت می دادم. کیسه ای پر از نان همراه آن حضرت بود و از سنگینی آن را به زحمت حمل می کرد. عرض کردم: اجازه دهید آن را من بیاورم؟ فرمود: من از تو شایسته ترم، ولی با من بیا. به ظله بنی ساعده رسیدیم. گروهی را دیدم که در خواب بودند. آن حضرت یک یا دو قرص نان را در زیر سر آنان می گذاشت. توزیع نان به آخرین نفر که تمام شد، بازگشتیم. عرض کردم: فدایت شوم! آیا اینها شیعه هستند. فرمود: اگر شیعه بودند حتی در نمک طعام نیز با آنان مواسات و از خود گذشتگی می کردم.» (۱۹)

۵) **توجه به غذا:** یک جوان مسلمان همچنان که به سلامت روح خود می‌اندیشد، در پرورش جسم نیز کوشا است او فردی ضعیف البینه، کسل و منزوی نیست بلکه به بهداشت غذای خویش در کنار بهداشت روانش توجه دارد. از راه تغذیه صحیح و ورزش جسم خود را تقویت می‌کند و از راههای مختلف نشاط خویش را به دست می‌آورد، اما در عین حال به حلال و حرام بودن غذایی که می‌خورد توجه کامل دارد و آثار مخرب غذای حرام و غیر مشروع را در وجودش در نظر دارد. امام صادق (ع) می‌فرماید: «شیعتنا لایکلون الجری... و لایشربون مسکرا؛ (۲۰) شیعیان ما مارامهی نمی‌خورند... و شراب و مسکرات نمی‌نوشند.»

۶) **نیک رفتاری با اهل معصیت:** در اصلاح رفتار غلط و ناپسند دیگران و کسانی که به نوعی مرتکب گناه می‌شوند، باید شیوه‌ای کارآمد در پیش گرفت و ترس و یاس آنان را در پیوستن به ردیف خوبان از میان برداشت و با نیک رفتاری و امید دادن، روحیه شکست خورده آنان را تقویت نموده و بازسازی کرد. امام صادق (ع) فرمود: «لا تقل فی المذنبین من اهل دعوتکم الا خیرا، واستکتینوا الی الله فی توفیقهم؛ (۲۱) در مورد همکیشان گناه کار خود جز خوبی و نیکی چیزی نگو و از خداوند توفیق هدایت آنان را بخواهید.»

۷) **دراوندیشه شغل حلال:** عبدالاعلی بن اعین در یک روز تابستانی بسیار گرم در یکی از کوچه‌های مدینه امام صادق (ع) را ملاقات کرده و به آن بزرگوار عرضه داشت: «فدایت شوم! با این مقام و منزلت و رتبه‌ای که نزد خداوند دارید و خویشاوندی که با پیامبر برای شماست، باز هم برای دنیای خویش تلاش می‌کنید و در چنین روزگرمی خود را در فشار و سختی قرار می‌دهید؟! امام در پاسخ فرمود: ای عبدالاعلی! جهت یافتن روزی و درآمد حلال بیرون آمده‌ام تا از افرادی همانند تویی نیاز شوم.» (۲۲)

۸) **برنامه ریزی صحیح در زندگی:** امام صادق (ع) می‌فرمود: «فان الله یعلم انی واجدان اطعمهم الحنطة علی وجهها و لکنی احب ان یرانی الله قد احسنت تقدیر المعیشة؛ (۲۳) خدا می‌داند که می‌توانم به بهترین صورت نان گندم خانواده ام را تهیه کنم، اما دوست دارم خداوند مرا در حال برنامه ریزی صحیح زندگی ببیند.»

پی نوشت‌ها

- (۱) التهذیب، ج ۸، ص ۱۱۱.
- (۲) الکافی، ج ۸، ص ۹۳.
- (۳) بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۹۵.
- (۴) معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۳۲۵.
- (۵) بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۷.
- (۶) منیة المرید، ص ۳۷۵؛ اصول کافی ج ۱، ص ۲۵.
- (۷) بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۴.
- (۸) وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۰۸.
- (۹) و در حدیث دیگری آن حضرت طمع نورزیدن و پرخاش نکردن را از نشانه‌های یک شیعه کامل شمردند: شیعتنا لا یهرون هریر الکلب ولا یطمعون طمع الغراب (مستدرک، ج ۱۲، ص ۶۹).
- (۱۰) امالی طوسی، ص ۳۰۳.
- (۱۱) تحف العقول، ص ۳۰۱.
- (۱۲) بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۷.
- (۱۳) همان، ج ۱۰۰، ص ۲۱۹.
- (۱۴) روضة الواعظین، ج ۲، ص ۳۷۴.
- (۱۵) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۸.
- (۱۶) تحف العقول، ص ۳۰۲.
- (۱۷) همان، ۳۰۱.
- (۱۸) همان، ص ۳۰۲.
- (۱۹) تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۷. با استفاده از عبارات شهید مطهری.
- (۲۰) تحف العقول، ص ۳۰۳.
- (۲۱) همان.
- (۲۲) الکافی، ج ۵، ص ۷۴.
- (۲۳) همان، ص ۱۶۶، و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹.

نگاهی به شیوه‌های تبلیغی امام صادق (ع)

«الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لایخشون احدا الا الله و کفی بالله حسیبا». (۱)

آن‌ها که رسالت‌های الهی را تبلیغ می‌کنند و (تنها) از او می‌ترسند و از هیچ‌کس جز او واهمه‌ای ندارند، همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش‌دهنده اعمال آن‌ها) است.

به مناسبت ۲۵ شوال، سالروز شهادت ششمین اختر تابناک امامت و ولایت، صادق آل محمد (ع) پاسدار بزرگ اسلام و شیخ الاثمه، که در حدود شصت و پنج سال عمر با برکت خود را در شرایطی که امویان و عباسیان سرگرم زد و خورد با یکدیگر بودند، صرف احیای دین و تربیت هزاران شاگرد در علوم و فنون مختلف نمود و بدین‌گونه، اسلام را از غربت و انزوا نجات بخشید. در این نوشتار کوتاه نگاهی داریم بر برخی شیوه‌های تبلیغی آن حضرت.

جامعیت

از ویژگی‌های امام صادق، جامعیت در علوم مختلف بود. حضرت با تاسیس دانشگاه چهار هزار نفری در رشته‌های مختلف، متخصصین بسیاری در رشته‌های کلام، فقه، حدیث، طب، شیمی و... تربیت کرد.

و بدین گونه در تمام رشته‌ها و قشرها نفوذ داشت و بزرگان علم و دانش، خود را شاگرد او به حساب می‌آوردند.

«ابوحنیفه» پیشوای اهل سنت می‌گوید: من فقیرتر از امام صادق (ع) کسی را ندیده‌ام. روزی طبق سفارش «منصور دوانیقی» چهل مساله مهم فقهی را آماده کرده بودم تا در جلسه‌ای با حضور شخص خلیفه مطرح کنم. هنگامی که در محضر خلیفه با امام روبرو شدم و سؤال‌ها را مطرح کردم حضرت آن چنان پاسخ‌ها را طبق اقوال مختلف بیان کردند و به هر چهل مساله آن چنان پاسخ دادند که همگان اعتراف کردند که او دانشمندترین مردم و آگاه‌ترین آنان بر موارد اختلاف آراء مردم می‌باشد. (۲)

«حسن بن علی و شاء» که از شخصیت‌های بزرگ شیعه به شمار می‌رود می‌گوید: من فقط در مسجد کوفه نهصد نفر از اساتید بزرگ و تربیت یافتگان مکتب امام صادق (ع) را درک کردم که هر یک حوزه درسی تشکیل داده و آنچه را که از مکتب حضرت فراگرفته بودند، برای شاگردان خود بازگو می‌کردند. (۳)

برای درک عظمت گوشه‌ای از دانشگاه بی‌همتای اسلامی، کافی است گفته شود که اصول چهارصدگانه حدیث و معارف اسلامی که تنها منبع اصلی و اصیل کتابهای معتبر چهارگانه «کافی شیخ کلینی، من لایحضره الفقیه صدوق و تهذیب و استبصار شیخ طوسی» محصول مستقیم شاگردان باکفایت امام صادق (ع) بوده است. آری، در مکتب تربیتی امام شاگردان برجسته‌ای هم چون «ابان بن تغلب»، «محمد بن مسلم» و «زرارة ابن اعین» پرورش یافته‌اند که هزاران روایت از امام صادق نقل کرده‌اند. در دیگر رشته‌های علوم و فنون و معارف نیز شاگردانی چون «جابر ابن حیان ثقفی» و «هشام ابن حکم» تربیت یافته‌اند که هر دو از پایه‌گذاران علم شیمی و علم کلام به شمار می‌روند، و نیز از شاگردان نامدار دیگر، «ابوحنیفه قاضی سکونی» و «قاضی ابوالبختری» را می‌توان نام برد. (۴)

استفاده از موقعیت‌ها

امام صادق (ع) در سال‌های آخر حکومت امویان و اوایل حکومت

عباسیان، با استفاده از درگیری بنی امیه و بنی عباس و مشغولیت آنان به مسایل خود که موجب تخفیف خفقان شده بود، نهضت علمی و مذهبی خود را گسترش داده و عملاً مدینه را حوزه درسی قرار دادند که در آن هزاران پژوهنده مشتاق، در رشته‌های گوناگون از محضر آن امام بهره می‌گرفتند. شهرت علمی امام در بلاد اسلامی آن چنان چشمگیر و زبانزد خاص و عام بود که از نقاط بسیار دور سرزمین‌های اسلامی برای کسب فیض به مدینه و حوزه درس او می‌آمدند و از دریای بی کران علوم الهی او بهره می‌بردند. حتی بسیاری از متفکران غیرمسلمان نیز برای مذاکره علمی با امام به خدمتش می‌رسیدند و حضرت به میزان سطح درک و علمشان پاسخ می‌گفتند؛ گاهی سطح علمی سؤال کننده ایجاب می‌کرد که حضرت پاسخ علمی و فلسفی بدهد و گاهی پاسخ در حد ابطال دلیل خصم بودن و گاهی ساده تر از آن.

بدین گونه، حضرت با نهضت علمی خود افق معارف اسلامی را چنان گسترش داد که دیگر توطئه‌های دشمنان نتوانست جلوی فوران انوار معرفت را بگیرد. این زمینه سازی‌ها بود که یک نسل بعد هنگامی که هشتمین پیشوا و امام وقتی به نیشابور وارد شد، هزاران هزار عاشق مشتاق با تمام وجود به استقبال آن حضرت شتافتند تا قطره ای از دریای معارف اهل بیت را فراگیرند. در حالی که در زمان امام زین العابدین (ع) و ائمه دیگر، چنین شرایطی فراهم نبود.

مناظره و بحث آزاد

یکی از شیوه‌های تبلیغی ائمه معصومین - علیهم السلام - مناظره با سران مذاهب و ادیان و ملحدان و شبهه افکنان بود این شیوه در زندگی امام صادق (ع) رنگ و لعاب بیشتری داشت. حضرت با ارباب دانش‌های گوناگون، چون: پزشکان، فقیهان، منجمان، متکلمان، صوفیان و... به بحث و مناظره می‌پرداخت که کیفیت اغلب آن‌ها در منابع اسلامی ثبت و ضبط شده است. مناظرات حضرت با چهره‌هایی همچون «ابن ابی العوجا»، «ابن مقفع»، «ابوشاکر ایمانی»، «سفیان ثوری»، «ابوحنیفه»،

«عمر و بن عبید» و «واصل بن عطا» که هر دو از سران معتزله بودند، معروف و مشهور است. (۵)

برخورد عملی

انسان بیش از آنکه از گفتار متأثر گردد، از کردار تأثیر می پذیرد؛ بویژه کرداری که از ایمان برخیزد و سخنی که از قلب سرچشمه گیرد.

سخن خیزدگر از اعماق جانی

به فریاد آورد جان جهانی

سخن کزدل برآید آتش است آن

که می سوزد تو را تا پرده جان

حضرت آن چه را که می خواست به دیگران بیاموزد عمل می آموخت. بر هیچ معرفی امر نمی کرد، جز آنکه خود بیشتر و بیشتر از دیگران بدان عملی می کرد و از هیچ منکری نهی نمی کردند؛ جز آن که خود همیشه از آن اجتناب می نمودند.

«مالک بن انس» می گوید: اغلب اوقاتی که بر امام صادق (ع) وارد می شدم، او را در یکی از سه حال می دیدم: نماز، روزه، قرائت قرآن. (۶) و به یارانش نیز می فرمود: «کونوا دعاة للناس بغیر السننکم» (۷) مردم را به غیر زبانتان به نیکی فراخوانید.

یکی از بستگان امام صادق (ع) از آن حضرت بدگویی کرده بود. وقتی به آن حضرت خبر رسید. بدون آن که عکس العمل شدیدی از خود نشان دهند، با آرامش برخاستند و وضو گرفتند و مشغول نماز شدند. یکی از حاضران به نام «حماد لحم» می گوید: من گمان کردم حضرت می خواهد آن شخص را نفرین کند، ولی برخلاف تصور خود دیدم آن بزرگوار بعد از نماز چنین دعا کرد: خدایا من حقم را به او بخشیدم. تو از من بزرگوارتر و سخی تری او را به من ببخش و کيفر مکن! (۸)

مردی با یکی از بستگانش بر سر میراثی اختلاف داشت و کارشان به دعوا و جدال کشید. «مفضل» که یکی از یاران امام صادق (ع) است و از آن جا می گذشت، متوجه درگیری آن دو شد، آن ها را خانه خود برد و با چهارصد

درهم میان آن دو مصالحه برقرار کرد و درهم‌ها را هم خودش پرداخت و اختلاف حل شد.

آن‌گاه مفضل به آنان گفت: بدانید پولی که برای حل اختلاف پرداختم، از آن خودم نبود. و از اموال امام صادق (ع) بود، زیرا حضرت به من فرمان داده اند که هر جا دو نفر از شیعیان ما اختلافی داشتند، از مال آن بزرگوار آنان را صلح دهم. (۹)

نهی از منکر با محبت

امام صادق (ع) شنیده بودند که از مسلمانان مردی به نام «شقرانی» شراب خورده است و به دنبال فرصتی بودند که نهی از منکر کنند. روزی او برای دریافت سهمی از بیت المال نزد حضرت آمد. حضرت ضمن این که سهمی از بیت المال به او دادند با لحنی ملاطفت آمیز فرمودند: کار خوب از هر کسی خوب است، ولی از تو به واسطه آشنایی که با ما داری و آزاد شده پیامبر هستی زیباتر است. و کاربرد از هر کسی بد است، و از تو به خاطر همین انتساب زشت تر و قبیح تر است.

شقرانی با شنیدن این جمله دانست که امام از شراب خواری او آگاه بوده و در عین حال به او محبت کرده است. نادم گشت و در درونش تحولی ایجاد شد. (۱۰)

آری، توجه به کمالات، موقعیت و شخصیت افراد یکی از عوامل بازدارنده از منکرات و کارهای زشت است.

اختصار در سخن

از ویژگی‌های تمام معصومین اختصار در سخن و خطابه و پرهیز از سخنان زاید بوده است. امام صادق (ع) می‌فرماید:

«ثلاثة فيهن البلاغة التقرب من معنی البغية و التعبد من حشو الكلام و الدلالة بالقليل على الكثير» (۱۱) سه چیز از بلاغت است: استفاده از سادترین عبارات برای رسانیدن مطالب، مخاطبان و دوری از سخنان زاید و بیهوده که شنونده را خسته می‌کند و استفاده از جملات کوتاه و پرمعنا.

ترغیب به نشر فرهنگ اهل بیت

حضرت به شیعیان توصیه و سفارش می‌کردند که به زیارت یکدیگر بروید، که این دید و بازدیدها دل‌هایتان را زنده می‌دارد. و احادیث و سخنان ما را به یکدیگر نقل کنید، که سخنان و احادیث ما، شما را به یکدیگر پیوند می‌دهد و بهره‌گیری از آن‌ها هدایتان می‌کند و نجاتتان می‌بخشد. اما اگر آن‌ها را ترک کنید گمراه شده و هلاک می‌گردید. پس به احادیث و سخنان ما توجه نمائید که من نجات شما را با عمل به آن‌ها تضمین می‌کنم. (۱۲)

توجه به جوانان

یکی از شیوه‌های دیگر تبلیغی حضرت دعوت به دانش اندوزی و کسب معارف دینی بود. حضرت اصحاب و شاگردانش را به دانش اندوزی و کسب معارف تشویق می‌نمود و می‌فرمودند:

«لست احب ان اری الشاب منکم الا غادیا فی حالین اما عالما او متعلما»

(۱۳) دوست ندارم یکی از شما جوانان را جز در یکی از دو حال ببینم: یا دانشمند و عالم باشید و یا متعلم و دانشجو. و بدین‌گونه به جوانان بهای بیشتری در مسائل تبلیغی می‌دادند.

توجه به ظرفیت افراد

امام صادق (ع) شخصی را برای ماموریتی به منطقه ای فرستاد. او در گزارش خود به امام از مردم منطقه به شدت انتقاد کرد. امام فرمود: ای سراج، ایمان ده درجه دارد. بعضی یک درجه ایمان دارند و بعضی دو درجه. بعضی هم هفت تا ده درجه. نباید کسانی که ایمان کامل تری دارند از دیگران بیش از ظرفیت آن‌ها توقع داشته باشند. (۱۴)

تبلیغ پنهانی

امام صادق (ع) در میان امامان معصوم، تنها امامی بود که با دو حکومت مروانی و عباسی معاصر بود. دو حکومت و قدرتی که عملا با شریعت

اسلام و بنیانگذار آن به نبرد برخاسته بودند و در این راستا بدعت گذاران و مذهب سازان گوناگونی هم پدید آورده بودند. حضرت که نظاره گر این شبهه افکنی ها و تبلیغات ضد دینی بودند، بهترین راه را در نشر فرهنگ اسلامی در پرتو تقیه (تلاش پنهانی) دیدند. و بدین گونه توانستند خدمات بسیاری را در بعد فرهنگی به عالم تشیع بنمایند. (۱۵)

حضرت به اصحاب خود نیز سفارش می کردند که مخفیانه عمل کنند و در هر عملی که انجام می دهند توجه کامل داشته باشند که مخالفان و دشمنانشان متوجه آنان نشوند و می فرمودند: مبلغان خاموش ما باشید.

نوآوری

یکی از روش های تبلیغی حضرت نوآوری بود. یکی از دانشمندان مسیحی درباره حضرت می گوید: امام صادق (ع) سرمنشا مجموعه ابتکارات و افکار و روش های جدید است. (۱۶)

نویسنده کتاب «مغز متفکر شیعه» می نویسد: امام صادق (ع) شخصیتی است که مذهب شیعه را از خطر نابودی نجات داد. او بود که نخستین بار نظریه «بطلمیوس» در موضوع مرکزیت کره زمین و گردش خورشید به دور آن را مورد انتقاد قرار داد و مرکزیت خورشید را مطرح ساخت او نخستین کسی بود که عقیده عناصر چهارگانه آب، آتش، خاک، هوا را مطرح ساخت. او نخستین پایه گذار عرفان در اسلام بود. او پدید آورنده فرهنگ جامع شیعه بود. او پایه گذار تئوری حرکت تمام موجودات و ده ها نظریه جدید علمی بود که تفصیل آن را در همان کتاب باید مطالعه نمود. (۱۷)

تبلیغ در حساس ترین لحظه ها

«ابوبصیر» می گوید: امام صادق (ع) در آخرین لحظه های عمرش فرمود: همه اقوام و خویشان مرا خبر کنید.

همین که همه بستگانش را خبر کردیم و همه در خانه حضرت جمع شدند، حضرت فرمود: شفاعت ما هرگز نصیب کسی که نماز را سبک می شمارد نخواهد شد. (۱۸)

امام صادق (ع) با تدوین فقه و حدیث و نشر معارف اهل بیت، تشیع را آسیب ناپذیر ساخت و سهم ایشان چنان بزرگ است که مذهب شیعه را «مذهب جعفری» نامیدند.

«علامه طباطبایی» می‌گوید: احادیثی که از امام صادق (ع) و امام باقر (ع) نقل شده، از مجموع احادیثی که از پیامبر و ده امام بزرگوار ضبط شده بیشتر می‌باشد. (۱۹) و به دلیل همین رهبری مذهبی و فکری و علمی سیاسی دستگاه خلافت سخت نگران بود.

به همین جهت هراز چندگاهی، به بهانه ای امام را به عراق احضار کرده و نقشه قتل ایشان را می‌کشیدند که هر بار به نحوی خطر از وجود مقدس امام برطرف می‌گردید. ولی سرانجام، دستگاه خلافت در شوال سال ۱۴۱۸ امام را مسموم و به شهادت رسانید.

پی نوشت‌ها

- (۱) احزاب، آیه ۳۹.
- (۲) مناقب ابن حلیفه، ج ۱، ص ۱۷۳، تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۵۷، دور‌نمایی از زندگانی امام جعفر صادق، عقیقی بخشایشی.
- (۳) رجال نجاشی، ص ۴۰: «لقد ادركت فی هذا المسجد تسعمائة شیخ كل یقول حدثنی جعفر بن محمد».
- (۴) زندگانی امام جعفر صادق، بخشایشی، ص ۱۹.
- (۵) صفحاتی از زندگانی امام جعفر صادق، محمد حسین مظفر، نشر قلم، ص ۲۸، بیست گفتار شهید مطهری، ص ۱۵۷.
- (۶) میزان الحکمه، ج ۱، ص ۲۵۵.
- (۷) بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۳.
- (۸) انوار البهیة، ص ۱۹۴.
- (۹) کافی، ج ۲، ص ۲۰۹، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۵۸.
- (۱۰) بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۹.
- (۱۱) تحت العقول، ص ۳۳۰.
- (۱۲) کافی، ج ۲، ص ۱۸۶.
- (۱۳) بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۰.
- (۱۴) ره توشه راهیان نور، ویژه محرم ۱۴۱۹.
- (۱۵) بر امام صادق چه گذشت، سید محمد حسن موسوی کاشانی، ص ۱۰۳.
- (۱۶) مغز متفکر شیعه، ص ۵۹.
- (۱۷) دورنمایی از زندگانی امام صادق، عقیقی بخشایشی، ص ۷۵.
- (۱۸) بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۰۵.
- (۱۹) شیعه در اسلام، علامه طباطبایی، ص ۱۴۰.
-
- مجله پاسدار اسلام بهمن ۱۳۷۸ - شماره ۲۱۸

سفرهای صادق آل محمد (ع)

سفرهای معصومین علیهم السلام از مهم ترین فرازهای درخشان زندگی و تاریخ اهل بیت علیهم السلام است. این سفرها در بردارنده حوادث تاریخی و معارف الهی مهمی هستند. هجرت پیامبر(ص) و اهل بیت از مکه به مدینه، حجه الوداع رسول خدا(ص)، غدیر خم و سفر تاریخی سیدالشهداء به کربلا از سفرهای پر بار تاریخ اسلام هستند. اینک به مناسبت ویژه نامه میلاد صادق آل محمد(ص)، به بررسی سفرهای آن حضرت می پردازیم.

امام صادق(ع) در سال ۸۳ ه. ق. تولد یافت و در سال ۱۱۴ ه. ق. به امامت رسید و در سال ۱۴۸ شهید شد. دوران امامت آن حضرت بادوران ضعف امویان (۱۱۴ تا ۱۳۲ ه. ق.) و با سالیان آغازین حکومت عباسیان (۱۳۲ تا ۱۴۸ ه. ق.) همراه بود.

در عصر امویان، سراسر عمر آن حضرت در مدینه سپری شد. آن حضرت در عهد امامت پدرش همراه وی از طرف هشام بن عبدالملک اموی به شام احضار و از مدینه خارج شد.

سفرهای امام صادق(ع) در دوره عباسیان آغاز می گردد که بیانگر اوج تحولات سیاسی در این دوره است.

خلفای عباسی گرچه با شعار اهل بیت علیهم السلام به قدرت رسیدند و در مقایسه با بنی امیه، به اهل بیت علیهم السلام و علویان نزدیک تر بودند اما در ظلم بر معصومین علیهم السلام و علویان از امویان جلوتر و یا همانند آن‌ها بودند. (۱)

یکی از مهم ترین ظلم‌ها و آزارهای خلفای عباسی که نسبت به ائمه علیهم السلام روا داشتند اجبار ائمه علیهم السلام به سفر از مدینه به مراکز حکومت، به منظور اذیت آن‌ها بود.

سفرهای اجباری ائمه علیهم السلام از عصر امام صادق (ع) شروع شد و تا شهادت امام عسکری (ع) تداوم یافت و زمینه ساز غیبت امام زمان (ع) گردید.

اهداف سفرها

محمد بن عبدالله اسکندری، از ندیمان خاص منصور دوانقی می‌گوید: روزی از منصور که غرق غم و تفکر بود، پرسیدم چرا ناراحتی؟ او گفت: از اولاد فاطمه حدود صد نفر و یا بیشتر را کشتم اما هنوز سید و پیشوای آنان، جعفر بن محمد (ع) زنده است. گفتم: عبادت جعفر بن محمد او را از توجه به خلافت و ملک باز داشته است.

منصور گفت: اما ملک عقیم است و تا از او خلاص نشوم، احساس راحتی نمی‌کنم. (۲) همین احساس خطر از موقعیت دینی، علمی و اجتماعی امام صادق (ع) باعث شد که وی بارها به سفرهای اجباری به مراکز حکومتی برود. گرچه تعداد این سفرها و احضارها زیاد بود ولی از جزئیات آن‌ها اطلاعات دقیق در دسترس نیست. به ناچار ضمن دو عنوان کلی، به بررسی این سفرها می‌پردازیم.

الف سفرهای امام صادق (ع) در دوران خلافت سفاح

سفاح اولین خلیفه عباسی است که شهر حیره واقع در نزدیکی کوفه را پایتخت قرار داد. او چهار سال بیشتر حکومت نکرد. سفاح بیشتر دوران حکومتش را به پاکسازی مخالفان و جنگ‌های پراکنده با امویان پرداخت. او به شدت از امام صادق (ع) بیم داشت. لذا در اواخر حکومت خود، آن

حضرت را به حیره احضار کرد.

کوفه پایگاه تاریخی تشیع بود. حدود ۹۰۰ راوی حدیث در مسجد کوفه سرود حدثنی جعفر بن محمد (۳) می سرودند. کوفه پایگاه اصحاب خاص امام صادق (ع) و پدرش بود، پایگاه زراره، جابر جعفی، محمد بن مسلم، ابان بن تغلب و... امام صادق (ع) هنگام ورود به کوفه با استقبال عظیم مردم مواجه شد. یکی از اصحاب آن حضرت در این باره می گوید: به خاطر شدت ازدحام مردم نتوانستم خدمت آن حضرت شرفیاب شوم تا این که در روز چهارم ورود آن حضرت به کوفه، ایشان مراد میان جمعیت دید و مرا به نزد خود فراخواند. (۴)

سفر امام صادق (ع) به درازا کشید. آن حضرت در آغاز سفر در فضای آزادتری بودند؛ به گونه ای که ملاقات مسلمانان با آن حضرت اوضاع را کاملا به ضرر حکومت نوپای عباسیان پایان بخشید. متاسفانه اطلاعاتی از این سفر به دست ما نرسیده است. منصور در مجلس سفاح از امام صادق (ع) پرسید:

ای ابو عبدالله، چرا شیعیان به راحتی در بین مردم شناخته می شوند؟ امام فرمود: به خاطر حلاوت و شیرینی ایمانی که درسینه های آن ها ست، آنرا آشکار ساخته، زود شناخته می شوند. (۵) از ویژگی های این سفر این است که: امام صادق (ع) در دوره سفاح که خفقان کم تر بود، نیز در تقیه بسیار شدید قرار داشتند. حضرت فرمود: مرا نزد سفاح در حیره بردند او از من پرسید: در باره روزه امروز چه می گویی؟ گفتم: شما پیشوای جامعه هستید، اگر روزه بگیري ما هم روزه می گیريم و اگر افطار کني ما هم افطار می کنیم. پس او افطار کرد و من هم مجبور به افطار شدم، با این که به خدا قسم! می دانستم آن روز، رمضان بود آن افطار و قضای آن برایم سهل تر بود از این که گردنم زده شود و خدا عبادت نگردد. (۶)

سفاح در اواخر حکومتش امام صادق (ع) را تحت نظر شدید قرار داد.

یکی از شیعیان به حیره آمده بود تا پاسخ سوالی شرعی را از آن حضرت بپرسد، اما امام تحت نظر شدید بود. و او در مانده بود که از چه راهی نزد آن حضرت برود. ناگهان چشمش به خیار فروش پشمینه پوش افتاد. با

مبلغی قابل توجه همه خیابانها را خرید و لباسش را امانت گرفت و بدین ترتیب نزد امام صادق (ع) رفت. (۷) سرانجام سفاح مجبور شد امام را به مدینه بازگرداند، تا ایشان را از مرکز شیعه دور کند.

امام صادق (ع) و زیارت عتبات

بیشتر زیارت‌های ائمه علیهم السلام به ویژه زیارت امیرالمؤمنین وسیدالشهداء علیهما السلام و روایات بسیار در فضیلت زیارت آن‌ها از امام صادق (ع) نقل شده است. امام صادق (ع) بارها همراه برخی از اصحاب خاص خود به زیارت مرقد مطهر امیرالمؤمنین مشرف شد. (۸) محدث بزرگوار شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان می‌نویسد: امام صادق (ع) فرمود: «چون زیارت کنی جانب نجف را، زیارت کنی عظام آدم و بدن نوح علیهما السلام و پیکر علی بن ابی طالب (ع) را. زیرا با این کار زیارت کرده ای پدران گذشته و محمد (ص) خاتم پیغمبران و علی (ع) و بهترین اوصیا را» (۹) در مفاتیح الجنان آمده است: سید بن طاووس می‌گوید: صفوان جمال روایت کرده است! «چون با حضرت صادق (ع) وارد کوفه شدیم آنگاه که آن حضرت نزد منصور دوانیقی می‌رفتند، فرمود که ای صفوان شتر را بخوابان که این نزدیک قبر جدم امیرالمؤمنین (ع) است. پس فرود آمدند و غسل کردند و جامه را تغییر دادند و پاها را برهنه کردند و فرمودند: تو نیز چنین کن. پس به جانب نجف روانه شدند و فرمودند که گامها را کوتاه بردار و سر را به زیر انداز که حق تعالی برای تو به عدد هر گامی که برمی داری صد هزار حسنه می‌نویسد و صد هزار گناه محو می‌کند و... پس آن حضرت می‌رفتند و من می‌رفتم همراه آن حضرت، با آرامش دل و بدن و تسبیح و تنزیه و تهلیل خدا، تا رسیدیم به تلها (تپه‌های مورد نظر) پس ایشان به جانب راست و چپ نظر کردند و با چوبی که در دست داشتند خطی کشیدند. پس فرمودند: جستجو نما. پس طلب کردم اثر قبری یافتیم.

پس آب دیده بر روی مبارکش جاری شد و گفت: انا لله و انا الیه راجعون و گفت: السلام علیک ایها الوصی... سپس خود را به قبر چسبانیده و گفتند: بابی انت و امی یا امیرالمؤمنین و... پس برخاست و بالای سر آن حضرت

چند رکعت نماز خواند .
 صفوان می‌گوید: به آن حضرت گفتم: اجازه می‌دهید اصحاب خود را خبردهم از اهل کوفه و نشان دهم به آن‌ها این قبر را. فرمودند: بلی و درهمی چند دادم که من قبر را مرمت و اصلاح کردم.
 همچنین سیف بن عمیره می‌گوید: پس از خروج امام صادق (ع) از حیره به جانب مدینه، همراه صفوان بن مهران و جمعی دیگر از شیعیان به سوی نجف رفتیم. پس از اینکه از زیارت امیرالمؤمنین (ع) فارغ شدیم، صفوان صورت خود را به کربلا برگرداند و گفت: از کنار سرمقدس امیرالمؤمنین زیارت کنید حسین (ع) را که اینگونه با ایما و اشاره امام صادق زیارت کرد او را. پس صفوان همان زیارت عاشوراء را که علقمه از امام باقر (ع) روایت کرده بود، با نمازش خواند و سپس با امیرالمؤمنین (ع) وداع کرد و سپس به جانب قبر حسین (ع) اشاره کرد و ایشان را هم وداع کرد به دعاء بعد از زیارت عاشورا.
 پس از ختم دعا به صفوان گفتیم: اما علقمه دیگر این را روایت نکرده بود. صفوان گفت: هر چه انجام دادم و خواندم چیزی است که امام صادق (ع) انجام داده بود و مرا به آن سفارش کرده بود. (۱۰)

امام صادق (ع) در خلافت منصور

تعداد ملاقات‌های امام صادق (ع) با منصور را از هفت تا حدود بیست مرتبه شمرده‌اند. که برخی از آن‌ها در سفر حج منصور بود. منصور چند بار امام صادق (ع) را به کوفه و بغداد احضار کرد. اینک چند مورد از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:
 پس از شهادت محمد و ابراهیم، فرزندان عبدالله بن حسن (عبدالله محض) مردی قریشی به بغداد رفت و به منصور گفت: جعفر بن محمد غلامش، معلی بن خنیس را برای جمع آوری اموال نزد شیعیانش فرستاده است، تا با آن‌ها به یاری محمد بن عبدالله بشتابد. منصور از شدت غضب، به حاکم مدینه دستور داد که به سرعت امام را به مرکز بفرستد و هیچ ملاحظه مقام یا نسبت او را نکند. حاکم مدینه با تهدید امام را مجبور به سفر کرد. صفوان جمال می‌گوید: «امام مرا طلبیده، فرمود: وسایل سفر را آماده کن که فردا عازم می‌شویم و همان ساعت برخاست در

حالی که همراهش بودم به مسجدالنبی (ص) رفت، چند رکعت نماز خواند و دست به دعا بلند کرد که: یا من لیس له ابتداء و انقضاء... و فردایش عازم عراق شدیم و...» (۱۱)

امام صادق (ع) درباره این سفر فرمود: پس از شهادت ابراهیم بن عبدالله بن حسن، تمام افراد بالغ از اهلبیت را مجبور به سفر به کوفه کردند. آن‌ها را یک ماه آن جا به گونه ای نگه داشتند که هرروز منتظر قتل خود بودند، تا این که روزی به آن‌ها گفتند: دونفر از شما به نمایندگی از بقیه به دیدن خلیفه بیاید، پس من (امام صادق (ع)) و حسن بن زید رفتیم و...» (۱۲)

دربار منصور

در تمام موارد احضارهای امام، ماموری در کنار منصور یا در راهروی قصر آماده بودند تا با دیدن علامت منصور و یا قبل از رسیدن امام به مجلس او، آن حضرت را بکشد. (۱۳) این نقشه هیچگاه پیاده نشد. علت آن را چنین نوشته اند.

ربیع خادم و مامور منصور می‌گوید: روزی منصور مرا مامور آوردن جعفر بن محمد کرد. من نزد آن حضرت رفته، گفتم: اگر وصیتی یا عهدی داری انجام بده. منصور تو را برای قتل طلبیده است. ایشان را به مجلس منصور بردم. جعفر بن محمد قبل از مواجهه با منصور مشغول ذکر گفتن بود. تا منصور ایشان را دید، بلند شد و احترام عجیبی کرد. آن حضرت را کنار خود نشاند و پس از اندکی صحبت، با احترام ایشان را مرخص نمود. در بازگشت از جعفر بن محمد سر این تحول را پرسیدم او فرمود: دعایی خواندم. از ایشان خواستم که آن دعا را به من هم بیاموزد. آن حضرت هم یاد داد. (۱۴) آن حضرت در هر مرتبه احضار، ابتدا به درگاه خداوند متوسل می‌شد و آن گاه نزد منصور می‌رفت. این توسل یا در خانه، قبل از حرکت به سوی دربار بود و یا در مسیر راه و یا در راهرو قصر. در همین زمینه دعاهای کوتاه و بلند و متنوعی از آن حضرت در دفع بلا و شرور رسیده است که یک نمونه از آن‌ها را که به فرموده جدش، امام حسین (ع) در شائد خوانده می‌شود، نقل می‌کنیم:

یا عدتی عند شدتی و یا غوثی عند کربتی؛ احرسنی بعینک التی لاتنام و اکفنی برکنک الذی لاییرام. (۱۵) سید بن طاووس در مهج الدعوات تمام این دعاها را آورده است.

منصور بارها امام صادق(ع) را به قصرش احضار کرد و اتهاماتی به آن حضرت وارد آورد، همانند این که غائله و فتنه به پامی کند، (۱۶) از مردم برای خود بیعت می‌گیرد تا خروج کند، (۱۷) علیه منصور توطئه چینی می‌کند، (۱۸) مدعی است علم غیب می‌داند... (۱۹)

منصور در موارد متعددی افراد گوناگونی که مامور سعایت یا خبرچینی بودند، را در ضمن اتهاماتش به عنوان شاهد معرفی می‌کرد.

بعضی از آن‌ها مامور رسمی خلیفه بودند و برخی نیز برای تقرب به منصور خبرچینی می‌کردند. امام صادق(ع) همیشه منکر اتهام‌ها می‌شدند. امام برای این که حق را اظهار کرده و باطل را معرفی کرده باشد، در این موارد شیوه ای بدیع داشتند. امام به مدعی که قسم خورده بود می‌فرمود: این قسم کافی نیست. در قسم خود ابتدا قسم بخور که بیرون هستی از حول و قوه الهی و متکی هستی به حول و قوه خود، اگر حرفت دروغ باشد.

سعایتگران از قسم خوردن امتناع می‌کردند اما با تهدید منصور، مجبور به قسم خوردن می‌شدند. پایان قسم پایان عمر طبیعی آن‌ها بود (خود به خود می‌مردند) و آغاز ترس و وحشت منصور و عذرخواهی از امام که او را ببخشد. (۲۰)

در تمام موارد احضار، منصور سرانجام از قتل امام منصرف می‌شد. تحول طبیعی شخص منصور، (۲۱) ترس ماموران از کشتن امام و دچار شدن به فرجام شوم و ندیدن امام (۲۲) که بر اثر ادعیه کارگشای امام صادق(ع) بود.

منصور پس از شکست شیوه‌های فوق به راه دیگر متوسل شد. او یک بار ۷۰ ساحر را از منطقه بابل فراخواند تا از راه سحر حیوانی را تصویر و تصور کنند. سپس امام صادق(ع) را دعوت کرد تا او را مسخره و رسوا کند اما امام صادق(ع) تمام سحرها را باطل ساخت. (۲۳) منصور یک بار ابوحنیفه، فقیه معروف اهل سنت را دعوت کرد و از او خواست تا سؤال‌های مشکلی

را از امام صادق (ع) بپرسد.

ابوحنیفه ۴۰ مسئله مشکل طرح کرده بود، اما در لحظه نخست رویارویی با امام صادق (ع) از هیبت امام برخوردار شد. منصور به امام گفت: ای ابوعبدالله! این مرد ابوحنیفه است. امام گفت: او که گاه نزد ما می‌آید. (بدین گونه منصور و ابوحنیفه رسوا شدند.) منصور به ابوحنیفه دستور داد تا سوالات را از امام بپرسد. امام به یکایک آن سؤال‌ها این گونه جواب می‌داد:

شما (اهل سنت عراق) چنین می‌گویید: اهل مدینه (اهل سنت حجاز) چنین می‌گویند؛ و ما چنین می‌گوییم. آن حضرت در پایان به ابوحنیفه می‌فرمود: آیا از ما نشنیده‌ای که داناترین مردم کسی است که داناترین فرد به اختلاف (اقوال) مردم باشد. (۲۴)

منصور بارها امام صادق (ع) را مجبور به سفر طولانی به عراق کرد، به او اتهام زد و اذیت‌ها و اهانت‌ها روا داشت اما هیچ‌گاه نتوانست نور الهی را خاموش کند.

او بارها قصد قتل امام را در سر می‌پرورد. اما هیبت امام مانع می‌شد. او سرانجام سعی کرد که مردم را از محضر آن بزرگوار دور کند و مجلس درس او را تعطیل نماید اما باز هم ناموفق بود و به ناچار اجازه تدریس به آن حضرت داد؛ به شرط این که تدریس وی در پایتخت حکومت نباشد و فقط برای شیعه باشد (نه جمیع فرقه‌ها). (۲۵)

این سفرهای امام صادق (ع) را با داستانی از آنچه که در مسیر بازگشت آن حضرت از بغداد به مدینه، در کوفه روی داد به پایان می‌بریم:

سید حمیری، از شعرا و مدیحه سرایان اهل بیت علیهم السلام اماپیرو فرقه کیسانیه (امامت محمد بن حنفیه) بود. او در بستر بیماری افتاده زبانش بند آمده، چهره اش سیاه، چشمانش بی فروغ و... شده بود. امام صادق (ع) تازه وارد کوفه شده بود و خود را برای عزیمت به مدینه آماده می‌کرد. یکی از اصحاب امام صادق (ع) شرح حال سید حمیری را به آن حضرت گفت؛ امام به بالین سید آمد، در حالی که جماعتی هم آنجا گرد آمده بودند. امام سید حمیری را صدا زد. سید چشمانش را باز کرد، اما نتوانست، حرفی بزند، در حالی که به شدت سیمایش سیاه شده بود.

حمیری گریه اش گرفت. التماس گرایانه به امام صادق (ع) نگاه می کرد. امام زیر لب دعائی می خواند. سید حمیری گفت: خدا مرا فدایتان گرداند. آیا بادوستداران این گونه رفتار می نمایند؟ امام فرمود: سید! پیرو حق باش تا خداوند بلا را رفع کند و داخل بهشتی که به اولیائش وعده داده است، شوی. او اقرار به ولایت امام صادق (ع) نمود و همان لحظه از بیماری شفا یافت. (۲۶)

پی نوشت‌ها

- ۱- اگر جنایت عباسیان را با جنایات امویان بدون در نظرگرفتن فاجعه کربلا مقایسه کنیم در بسیاری از موارد عباسیان در مرتبه اول قرار دارند، مثلاً شش امام توسط آن‌ها به شهادت رسید، در حالی که امویان تنها ۴ امام را شهید کردند.
- ۲- بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۰۱.
- ۳- رجال نجاشی، ص ۲۸.
- ۴- موسوعه الامام الصادق (ع)، قزوینی، ج ۳، ص ۲۳۱. به نقل از فرجه الغری، ص ۵۹.
- ۵- بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۶۶.
- ۶- کافی، ج ۴، ص ۸۲، حدیث ۷.
- ۷- بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۷۱.
- ۸- کافی، ج ۶، ص ۳۴۷.
- ۹- مفاتیح الجنان، باب زیارات مخصوصه امیرالمؤمنین.
- ۱۰- همان، زیارت سوم مطلقه امیرالمؤمنین و ذیل زیارت عاشورا.
- ۱۱- کافی، ج ۶، ص ۴۴۵.
- ۱۲- مقاتل الطالبیین، ص ۲۳۲.
- ۱۳- بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۷۰.
- ۱۴- الخرائج، ج ۲، ص ۷۶۳.
- ۱۵- ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۸۲.
- ۱۶- ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۸۲.
- ۱۷- الخرائج، ج ۲، ص ۷۶۳.
- ۱۸- کافی، ج ۲، ص ۴۴۶.
- ۱۹- امالی طوسی، ص ۴۶۱.
- ۲۰- الخرائج، ج ۲، ص ۷۶۳ و بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۰۱ و ۱۶۴.
- ۲۱- بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۶۲.
- ۲۲- همان، ص ۱۶۹.
- ۲۳- دلائل الامامه، ص ۲۹۹ و اختصاص، ص ۲۴۶.
- ۲۴- تهذیب الکمال، المزی، ج ۵، ص ۷۹ و الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۵۵۶.
- ۲۵- بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۸۰.
- ۲۶- همان، ص ۳۲۷.

.....
مجله فرهنگ کوثر تیر ۱۳۷۹، شماره ۴۰

سیری در سیره امام صادق (ع)

جلوه‌های صدق اهل بیت علیهم السلام در صادق این خاندان به صورت ویژه بروز یافته است. این جلوه‌ها را در رفتار آن حضرت بهتر می‌توان درک کرد. آنچه بیش تر رواج یافته، ذکر «قال الصادق» هاست که به حق زیر ساخت فکری، فقهی و کلامی شیعه را تشکیل داده است اما در کنار توجه به گفته‌های آن حضرت، فصل دیگری را هم باید گشود؛ فصلی برای تامل و توجه در رفتارهای آن امام (ع) و بهره‌گیری عملی از این رفتارها. آنچه در این نوشتار می‌آید، بخشی از کردارهای امام صادق (ع) را منعکس می‌سازد.

۱. انفاق

هشام بن سالم می‌گوید: امام صادق (ع) هنگامی که تاریکی شب فرا می‌رسید، انبانی از نان و گوشت و پول را بر می‌داشت و بردوش می‌نهاد و به سوی نیازمندان شهر مدینه می‌شتافت و آن‌ها را میانشان تقسیم می‌کرد. آن‌ها او را نمی‌شناختند. زمانی که امام صادق (ع) رحلت کرد و آن انفاق‌های شبانه ادامه پیدا نکرد، نیازمندان فهمیدند که چه کسی

هرشب به آن‌ها غذا و پول می‌داد. (۱)
معلی بن خنیس می‌گوید: امام صادق (ع) با انبانی از نان بیرون آمد و من همراه او بودم. به اقامتگاه بنی ساعده رسیدیم. در آن جا گروهی خوابیده بودند. آن حضرت یک یا دونان برپالین هرکدام نهاد. به آخرین فرد که رسید، برگشتیم. پرسیدم: من به فدایت! آیا این‌ها حق را می‌شناسند (یعنی شیعه هستند)؟ امام (ع) فرمود: اگر حق را می‌شناختند، نمک را نیز با آن‌ها به صورت مساوی تقسیم می‌کردم. (۲)
در روایتی آمده است:

«کان الصادق (ع) یطعم حتی لایبقی لعیاله شیء» (۳)
امام صادق (ع) به فقیران اطعام می‌کرد تا آن جا که برای خانواده اش چیزی باقی نمی‌ماند.

۲. میانه روی

امام صادق (ع) - در ایام قحطی - دستور می‌داد برای تهیه آرد گندم را با جو مخلوط کنند و می‌فرمود: من می‌توانم برای خانواده ام آرد گندم خالص تهیه کنم ولی دوست دارم در زندگی اندازه و حساب و کتاب را خوب رعایت کنم. (۴)

۳. دوری از بخل

فضل بن ابی قره می‌گوید:
رایت ابا عبد الله (ع) یطوف من اول اللیل الی الصباح و هو یقول: اللهم قنی شح نفسی فقلت: جعلت فداک ما سمعتک تدعو بغیر هذا الدعاء؟ قال: وای شیء اشد من شح النفس، ان الله یقول: «و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون» (۵)

امام صادق (ع) را دیدم که از اول شب تا صبح، خانه خدا را طواف کرد و این دعا را خواند: خدایا! مرا از شربخل نفسم برهان! گفتم: به فدایت شوم! از شما غیر از این دعا رانشنیدم؟ فرمود: چه چیزی بدتر از بخل نفس! بعد آیه «و من یوق شح نفسه...» را خواند.

۴. ادب بیماری

امام صادق (ع) هنگام بیمار شدن عرض می‌کرد:

«اللّٰهُ اجعله علة ادب لاعلة غضب.» (۶)

بارخدا یا! آن را بیماری ادب (و تنبه) قرار بده، نه بیماری غضب (و خشم).

۵. دعا هنگام پیش آمد ناگوار

«كان الصادق (ع): اذا حز به امر جمع النساء و الصبيان ثم دعا و امنوا» (۷)

امام صادق (ع) هرگاه به پیش آمد ناگواری بر می‌خورد، زنان و اطفال را جمع می‌کرد و دعا می‌کرد و آن‌ها آمین می‌گفتند.

۶. سجده بر تربت حسینی

«كان الصادق (ع) لا يسجد الا على تربة الحسين (ع) تذلل الله واستكانة اليه.» (۸)

امام صادق (ع) جز بر تربت حسینی سجده نمی‌کرد، تا در درگاه خداوند.

۷. دعا

«كان الصادق (ع) يدعو بهذا الدعاء: الهی کیف ادعوك و قد عصيتك و كيف لادعوك و قد عرفت حبك فی قلبی...» (۹) امام صادق (ع) این دعا را می‌خواند: خدایا! چگونه تو را بخوانم، در حالی که تو را معصیت کرده‌ام و چگونه تو را نخوانم، در حالی که محبت تو را در قلبم احساس می‌کنم...

۸. روزه

«كان الصادق (ع) اذا صام لا يشم الريحان فسل عن ذلك فقال: انی اكره ان اخلطصومی بلذة.» (۱۰)

امام صادق (ع) هنگامی که روزه می‌گرفت، ریحان را بو نمی‌کرد. از او علت این امر را پرسیدند. فرمود: من دوست ندارم که روزه‌ام را با لذت درهم آمیزم.

۹. زیارت امیرالمؤمنین (ع)

از صفوان جمال روایت شده است: با امام صادق (ع) وارد کوفه شدیم.

امام فرمود: ای صفوان! شتر را بخوابان، که این جا نزدیک قبرجدم، امیرالمؤمنین (ع) است. امام فرود آمد، غسل کرد، جامه را تغییر داد، پا را برهنه نمود و فرمود: تو نیز چنین کن. به جانب نجف رفتیم. فرمود: گام‌ها را کوتاه بردار و سر را به زیر انداز. خداوند متعال برای هر گام که برداری، صد هزار حسنه می‌نویسد، صد هزار گناه را محو می‌کند، صد هزار درجه می‌بخشد، صد هزار حاجت را برمی‌آورد و ثواب هر صدیق و شهید را برای تو می‌نویسد. آن حضرت با دل آرام، تن آرام، تسبیح، تهلیل و تنزیه به جلو می‌رفت، تا رسیدیم به تل‌ها... بر سر قبر رسید و اشک برگونه‌هایش جاری شد و گفت: «انالله و انا الیه راجعون»؛ آن‌گاه بر امیرالمؤمنین (ع) سلام کرد و... (۱۱)

۱۰. زیارت حسینی

امام صادق (ع) در مسجد حنانه - که از مساجد شریفه، نجف اشرف است - امام حسین (ع) را به گونه ای خاص - که در مفاتیح الجنان ذکر شده است - زیارت کرد و سپس چهار رکعت نماز خواند.

۱۱. دعا هنگام سفر

امام صادق (ع) هنگام سفر این دعا را می‌خواند:

«اللهم خل سبیلنا و احسن تسبییرنا و اعظم عافیتنا» (۱۲)؛ خدایا! راه را بر ما بگشای و گزارش ما را نیکوگردان و عافیت ما را بزرگ ساز. امام صادق (ع) هرگاه پای در رکاب می‌نهاد، می‌گفت: «سبحان الذی سخر لنا هذا و ما لئاله مقرنین». نیز هنگام سفر هفت بار تسبیح می‌کرد، هفت بار حمد خدا می‌نمود و هفت بار لاله الا الله می‌گفت. (۱۳)

۱۲. صبح

در روایت آمده که امام صادق (ع) صبح که می‌شد، می‌گفت: «بسم الله و بالله و من الله و الی الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم الیک اسلمت نفسی و الیک فوضت امری و الیک توجهت و جهی و علیک توکلت یارب العالمین...» (۱۴)

۱۳. صدقه

در روایت آمده است:

«انه كان يتصدق بالسكر فقيل له: اتصدق بالسكر؟ قال نعم انه ليس شي
ء احب الي منه وانا احب ان يتصدق باحب الاشياء الي.» (۱۵)
امام صادق (ع) شکر را صدقه می داد. از آن حضرت سؤال شد: آیا شما
شکر را صدقه می دهید؟ فرمود: بلی. هیچ چیز نزد من دوست داشتنی تر
از شکر نیست. من دوست دارم که محبوب ترین چیز را صدقه دهم.

۱۴. عزاداری برای امام حسین (ع)

طفلی شیرخوار را در مجلس عزاداری امام حسین (ع) نزد امام صادق (ع)
آوردند. امام صادق (ع) طفل را بغل کرد و گریه اش شدت یافت. (۱۶)
امام صادق (ع) به ابوهارون شاعر فرمود: شعری درباره حسین (ع) بخوان.
او شعری درباره آن حضرت خواند. امام فرمود: آن گونه که در جمع خود
می خوانی، بخوان. ابوهارون قصیده ای را با سوز خاصی خواند. امام
با صدای بلند گریست. صدای زنان نیز از پس پرده برخاست. (۱۷)

۱۵. حضور قلب در نماز

ابوایوب می گوید: «كان ابو جعفر (ع) وابوعبدالله (ع) اذا قاما الى الصلاة
تغيرت الوانهما حمرة و مرة صفرة كانما ينجيان شيئا يريانه.» (۱۸)
امام باقر و امام صادق علیهما السلام آن گاه که به نماز می ایستادند،
رنگ چهره آنان تغییر می کرد؛ گاه سرخ می شد و گاه زرد. گویا با کسی که او را
می بینند، سخن می گویند.

امام صادق (ع) در نماز، قرآن تلاوت کرد و بیهوش شد. بعد از به هوش
آمدن، از امام سؤال شد: چرا بی هوش شدی؟ امام فرمود: معنای آیات مرا
بی هوش کرد. من آیات را تکرار کردم و در حالتی قرار گرفتم که گویا آیات را از
کسی که آن را نازل کرده است، می شنیدم. (۱۹)

امام صادق (ع) هنگامی که برای نماز خارج می شد، می گفت:

«اللهم اني اسالك بحق السائلين لك وبحق مخرجي هذا فاني لم اخرج

اشرا و لا بطرا و لا رثاء و لا سمعة و لكن خرجت ابتغاء رضوانك و اجتناب
سخطك فعافني بعافيتك من النار.» (۲۰)

پی نوشت‌ها

- ۱ - میزان الحکمة، ج ۵، ص ۳۳۲.
- ۲ - وسایل الشیعه، ج ۹، ص ۴۰۸.
- ۳ - کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۳۰.
- ۴ - فهرست روایات فقهیه، ج ۱، ص ۸۴۱.
- ۵ - میزان الحکمة، ج ۵، ص ۲۳.
- ۶ - مستدرک، ج ۲، ص ۱۶۲.
- ۷ - بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۳۹۴.
- ۸ - وسایل الشیعه، ج ۵، ص ۳۶۶.
- ۹ - امالی، شیخ صدوق، ص ۴۳۸.
- ۱۰ - وسایل الشیعه، ج ۷، ص ۶۷.
- ۱۱ - رک: مفاتیح الجنان.
- ۱۲ و ۱۳ - من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۷۱.
- ۱۴ - مکارم الاخلاق، ص ۲۷۹.
- ۱۵ - وسایل الشیعه، ج ۹، ص ۴۷۱.
- ۱۶ - مجله کوثر، شماره ۲۶، ص ۲۶.
- ۱۷ - همان، به نقل از وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۹۳.
- ۱۸ و ۱۹ - میزان الحکمة، ج ۵، ص ۳۸۵.
- ۲۰ - بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۱۹.

امام صادق (ع) و مسأله تقیّه

مقدمه

یکی از روش‌های عقلایی رایج در میان ملل و نحل، «تقیّه» است. این شیوه که به معنی خودداری از افتادن به دام خطر و مهلکه می‌باشد، در اسلام نیز با عمل عمّار بن یاسر و تأیید پیامبر اسلام (ص)، سپری برای حفظ جان مسلمانان در مواقع خطر شناخته شد و به گفته ائمه معصومین علیهم السلام جزء دین و آیین اسلام واقع شد.

«تقیّه» از مهم‌ترین عواملی است که باعث شد شیعیان در طول تاریخ خونبار خود به حفظ مکتب و عقایدشان پرداخته و آن را به دست ما برسانند. به همین جهت، یکی از معتقدات کلامی - فقهی شیعه و عملکردهای تاریخی آن برای حفظ موجودیتش در برابر اکثریت غیر شیعه یا غیر مسلمان محسوب می‌گردد.

نکته قابل توجه دیگر، آن است که تقیّه یک رفتار طبیعی بشری است و در عرف اکثر اقوام و ملل در سراسر تاریخ سابقه دارد و مخصوص مذهب شیعه نبوده است؛ بلکه واکنش فرد یا قوم مقهور یا در اقلیت است که توان رویارویی و مبارزه مستقیم را نداشته یا اصولاً چنین مبارزه‌ای به صلاحشان

نبوده و موجودیت آن‌ها را تهدید می‌نموده یا می‌نماید. نتیجه آن که، تقیّه سپری است که عقل در مقام خطرهای مهلک از آن بهره می‌گیرد. و علاوه بر این که جواز اجتماعی و عرفی دارد، شرع نیز که عقل کل است آن را امضا نموده و وظیفه دانسته است.

در این مقاله ما بر آنیم که با سیری اجمالی در معنای تقیّه، تاریخچه و جایگاه آن در اسلام، برخی پیچیدگی‌ها و شبهه‌های مربوط به آن را رفع نموده و تقیّه را از دیدگاه امام صادق (ع) مورد بحث و بررسی قرار دهیم. امید است که خدمتی باشد به آستان مقدّس اهل بیت علیهم السلام و عرصه علم و دانش. ان شاء الله.

سیری در معنای تقیّه

الف) معنی لغوی تقیّه

لغت تقیّه از دو جهت مادّه و هیئت، قابل بحث و بررسی است: از جهت مادّه، حروف اصلی آن «وقی» می‌باشد که واو آن به «تا» تبدیل شده است. بنابراین اصل آن «وقیّه» بوده و از این جهت، هم ریشه با لغت تقوا می‌باشد که اصل آن «وقوی» بوده است.

مصدر ثلاثی مجرّد آن «وقی» و «وقایه» است به معنای «صیانت» و «نگه داری»^۱.

همچنین به معنای حفظ نفس از عذاب و گناه به وسیله عمل صالح می‌باشد.^۲

از جهت هیئت و صیغه، کلمه تقیّه بر وزن فعلیه می‌باشد و در مصدر یا اسم مصدر بودن آن اختلاف است.^۳

در هر صورت، ثلاثی مجرّد می‌باشد و تاء آن، تاء وحدت است. چون این نکته را یادآور می‌شود که همیشگی نیست و در موارد خاصّی انجام می‌پذیرد.^۴

ب) معنی و تعریف اصطلاحی تقیّه

تقیّه در علوم مختلف همانند تفسیر، حدیث، فقه، اصول فقه و کلام مورد

تعریف اصطلاحی واقع شده است. اما با توجه به تشابه فراوان این تعاریف و نیز عدم تصریح مؤلفان به مورد نظر قرار گرفتن اصطلاح علمی خاص و نیز ورود آن در قرآن و استفاده فراوان آن در روایات، این نتیجه حاصل می‌شود که تقیه همانند کلماتی چون صلاة، حقیقتی غیر مختص به علمی خاص یافته و شدت رواج آن در میان مسلمانان باعث شده که حقیقتی شرعیّه یا لاقبل متشرّعه یابد. پس منظور از معنا و تعریف اصطلاحی آن، تعریف در عرف مسلمانان و به عبارت دیگر، معنای آن در عرف متشرّعه. اعم از سنی و شیعه می‌باشد.

برخی آن را مخصوص به علم فقه، اصول و کلام دانسته‌اند؛ که صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا چنان که ذکر گردید، در علوم دیگری همانند تفسیر و حدیث کاربرد داشته و تعریف یا مفهوم ذکر شده برای آن باید به گونه ای باشد که در آن علوم نیز کارآمد محسوب گردد.

فقهای شیعه و اهل سنت از تقیه مفاهیم و تعاریف مختلفی ارائه نموده‌اند که چند مورد از آن‌ها به عنوان نمونه ذکر می‌گردد:

۱. شیخ مفید: «تقیّه، پنهان کردن حق و پوشاندن اعتقاد به حق و پنهانکاری با مخالفان حق و پشتیبانی کردن از آنان در آنچه ضرردین و دنیا را در پی دارد. هرگاه به «ضرورت تقیه» ظنّ قوی پیدا کنیم، تقیه واجب است و هرگاه ندانیم یا ظنّ قوی نداشته باشیم که آشکار گردیدن و نمودن حق ضروری است، تقیه واجب نیست.»^۶

۲. امین الاسلام طبرسی: «تقیّه، عبارت است از: خلاف اعتقاد قلبی را به

زبان آوردن به جهت ترس بر جان.»^۷

تعریف فوق، دارای اشکال‌هایی است:

الف. تقیه منحصر به زبان نیست، بلکه در عمل نیز می‌باشد.

ب. حق بودن معتقد و باور قلبی در این تعریف بیان نشده است.

ج. با انحصار تقیه به ترس، این تعریف تقیه مداراتی را در بر نمی‌گیرد.

د. در موارد ترس نیز تقیه منحصر به ترس بر جان نیست، بلکه ترس در

مورد برداران دینی و نیز خود دین را هم شامل می‌شود.^۸

۳. شیخ مرتضی انصاری: «اسم است برای اتقی. یتقی و تاء در آن بدل از واو

- است. مقصود از آن در فقه، موافقت کردن با دیگری است در کردار و گفتاری که مخالف با حق است، برای نگه داشتن جان خویش از زیان او.»^۹
۴. سید حسن بجنوردی: «موافقت کردن با دیگری است در گفتار، کردار یا رها نمودن کاری که انجام دادن آن واجب است و در باور انسان برخلاف حق است برای نگهداری خویش یا کسی که او را دوست دارد، از زیان.»^{۱۰}
۵. آلوسی حنبلی: «تقیه، حفظ جان یا آبرو یا مال از شر دشمنان است، دشمنانی که دشمنی آن‌ها مبتنی بر اختلاف دینی می‌باشد؛ مانند کافران و مسلمانان از فرقه‌های دیگر، یا دشمنانی که دشمنی آن‌ها به جهت اغراض دنیوی مانند مال و سلطنت می‌باشد.»^{۱۱}
۶. محمد رشید رضا: «تقیه، گفتار یا کردار مخالف است با حق، به جهت حفظ از ضرر.»^{۱۲}
۷. ابن حجر عسقلانی: «تقیه، پرهیز از اظهار مسائل درونی همانند باورها و غیر آن برای دیگری است.»^{۱۳}

تاریخچه تقیه

الف) تقیه قبل از اسلام

از نظر روایات شیعه، مسأله تقیه پیشینه ای بس کهن دارد. زیرا اولین مورد آن را به دومین پیامبر الهی؛ یعنی شیث (هبة الله) فرزند حضرت آدم (ع) نسبت می‌دهند که پس از قتل هابیل به دست قابیل، از برادرش قابیل به جهت حفظ جان خود تقیه نمود.^{۱۴} پس از آن در بعضی از روایات، تقیه به عنوان سنت حضرت ابراهیم (ع) مطرح شده است.^{۱۵} که شاید بتوان از کلمه سنت مداومت آن نزد آن حضرت را استنباط نمود. چرا که در سیره آن حضرت در مواردی همچون: برخورد با پرستندگان ستارگان، ماه و خورشید با گفتن «هذا ربی»^{۱۶} و نیز گفتن «انّی سقیم»^{۱۷} در مقابل دعوت همشهریان او برای خروج از شهر و بالاخره بر زبان راندن جمله «بل فعله کبیرهم»^{۱۸} در مقابل سؤال بت پرستان از شکننده بت‌هایشان، گونه‌هایی از تقیه و توریّه را می‌توان مشاهده کرد.^{۱۹}

چاره ای که حضرت یوسف (ع) برای نگه داشتن برادرش نزد خود

اندیشید، به عنوان شاهی دیگر برای تقیّه پیامبران در روایات شیعه ذکر شده است. ۲۰ در آن مورد ندا دهنده ای از سوی آن حضرت به کاروان برادران یوسف نسبت دزدی داد ۲۱ که طبق بعضی از روایات، مراد یوسف (ع) از این خطاب، دزدیدن خود او از سوی برادرانش بوده است، نه دزدی پیمانۀ پادشاه. ۲۲

مأموریت یافتن حضرت موسی و هارون علیهما السلام به سخن گفتن با نرمش «قولاً لیتناً» با فرعون ۲۳ نیز در روایات به عنوان موردی دیگر برای تقیّه ذکر شده است. ۲۴ که تقیّه ای بودن این عمل یا به جهت اخفای بخشی از حقایق و واقعیات و تکیه بر توحید تنها و یا از باب تقیّه مداراتی بوده است. داستان مؤمن آل فرعون؛ یعنی حبیب نجار در زمانی که فرعون ادّعی خدایی کرده و با خدا پرستان به ستیز برخاسته بود و آن‌ها را به قتل می‌رساند، در ظاهر با آداب و رسوم و فرهنگ فرعونیه هماهنگ بود اما در باطن، وی خداپرست بود و از موسی (ع) حمایت می‌کرد و این امر تا زمانی که فرعون تصمیم به قتل موسی (ع) گرفت، ادامه داشت؛ از موارد دیگر تقیّه بود که به وسیله آن، جان و ایمان خود را از تجاوز و تعدّی فرعونیان نجات داد. ۲۵ بدیهی است که مؤمن آل فرعون این سیاست را از کسی نیاموخته بود، بلکه به اقتضای عقل و خرد خویش عمل نمود و سیاست عملی او به عنوان «تقیّه» به دلیل آنکه حکم عقل بود، مورد تأیید «شرع» قرار گرفته و به عنوان رفتاری معقول و پسندیده به صورت وحی بر پیامبر اسلام (ص) نازل گردید. ۲۶

تقیّه اصحاب کهف، در روایات شیعه به عنوان نقطه اوج تقیّه مطرح شده است. ۲۷ زیرا آنان بدین جهت، حتّی اظهار شرک نیز می‌نمودند. ۲۸ در حقیقت باید متذکر شد که تقیّه از جمله احکام امضایی شارع در طول تاریخ زندگی عقلا و بشر محسوب می‌گردد و اینکه برخی از کم‌اندیشان و معاندان شیعه آن را نوعی دروغ و نفاق تلقّی نموده و از بدعت‌های شیعه دانسته‌اند و بدین منظور پیروان مکتب امام و ولایت را به دورویی و مصلحت‌اندیشی متهّم کرده‌اند، نوعی اهانت به شمار آمده و آن‌ها سخت در اشتباهند. ۲۹-۳۰

ب) تقیّه در اسلام

با ظهور اسلام و تجلّی وحی در جزیره العرب و گرایش افراد به آن، حسّاسیت قریش و گروه‌های دیگر علیه اسلام و پیروان آن برانگیخته شد و سخت‌گیری‌های شدید تا حدّ قتل و کشتار علیه آن‌ها آغاز گردید، چنان که یاسر و همسر او سمیّه را به جرم پذیرش «اسلام» به قتل رساندند. ولی فرزند ایشان عمّار با درایتی خاص، تنها راه نجات جان خود را در آن دید که به ظاهر مطابق میل آن‌ها سخن بگوید، از این رو با اظهار تبری لفظی از حضرت محمد(ص)، از آسیب آن‌ها در امان ماند. اما یاران پیامبر او را متهم به ارتداد نموده و به رسول خدا(ص) گفتند: عمّار، کافر شده است. حضرت فرمود: «هرگز! وجود عمّار از سر تا پا، پر از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او درآمیخته است.»

وقتی عمّار سرافکننده به حضور پیامبر(ص) رسید و با گریه گفت: یا رسول الله! کفار قریش باعث شدند از تو تبری جویم و خدایان آن‌ها را به نیکی یاد کنم. پیامبر اشک‌های او را پاک کرد و فرمود: «اگر بازم از تو چنین خواستند، مطابق درخواست آن‌ها سخن بگو.» ۳۱ سپس این آیه نازل شد: «مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ اِيْمَانِهٖ اِلَّا مَنْ اٰكْرَهٗ وَّ قَلْبُهٗ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ»؛ کسی که پس از مؤمن شدن کافر شود، مرتد خواهد بود مگر کسی که مجبور به کفرگویی شود، در حالی که قلب او به ایمان قرص و محکم باشد. ۳۲

با نزول این آیه و امضای عملکرد عمّار توسط پیامبر(ص)، «تقیّه» به عنوان سنتی عقلایی در جامعه اسلامی و سپری برای نجات جان افراد مسلمان در مواقع خطر قرار گرفت. پس «تقیّه» همان گونه که از نام آن پیداست، حافظ و نگهبان افراد مبتلا در شرایط دشوار است.

همیشه از تقیّه در مواقع لزوم استفاده می‌شده و تاریخ رواج آن از آغاز بعثت رسول الله(ص) تا پایان غیبت صغری می‌باشد. ۳۳

از دیدگاه علمای شیعه و سنی

هرچند تقیّه شیوه ای عقلایی و فراگیر است و هیچ عاقلی با جواز آن برای حفظ جان مخالف نیست، اما در موجبات، اهداف، موارد و احکام آن،

میان علمای شیعه و سنی اختلاف است. از نظر اهل سنت، تقیّه تنها جهت حفظ نفس جایز است، اما از نظر علمای شیعه، تقیّه برای جلوگیری از همره‌مهلکه و زبانی که مندوحه نداشته باشد، جایز است. ۳۴.

از جهت مورد و کاربرد، علمای سنی تقیّه را تنها در برخورد با غیرمسلمانان خطرناک جایز می‌دانند؛ یعنی هرگاه مسلمانی در جمع غیرمسلمانان قرارگرفت و نتوانست به عقیده و آرمان دینی خود عمل کند، برای رهایی از زیان و ضرر آن‌ها می‌تواند تقیّه کرده و به ظاهر با آن‌ها هماهنگ شود. ۳۵. دلیل آن‌ها این است که مدرک تقیّه، آیه ۱۰۶ سوره نحل است.

ولی علمای شیعه به پیروی از ائمه معصومین علیهم السلام تقیّه را به اقتضای عقل در تمام مواقعی که مؤمن در مخاطره قرار می‌گیرد، جایز می‌دانند، چه این خطر از ناحیه کفار باشد یا از ناحیه پیروان مذاهب اسلامی که با عقیده و مذهب او مخالف هستند.

با نگاهی به تاریخ اسلام در می‌یابیم که اوج بحث تقیّه و ملاحظه کاری‌های شیعه، در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام و با سفارش و توصیه آن دو امام بزرگوار بوده که دلیل آن نیز شرارت‌های حکومت‌های بنی امیه و بنی عباس و حامیان آن‌ها بوده است.

حاکمان این قوم هرچند به ظاهر مسلمان بودند، اما به دلیل این که خطر آن‌ها دست کمی از خطر کفار نداشت، ائمه معصومین علیهم السلام پیروان خود را توصیه به تقیّه می‌کردند. بنابراین، از نظر علمای شیعه در هر جا که خطری از ناحیه کافر یا مسلمان، مؤمنی را تهدید نماید، تقیّه لازم است.

اما از نظر حکمی نیز میان علمای شیعه و سنی اختلاف است. اهل سنت، تقیّه را به این معنا جایز می‌دانند که فرد مسلمان هنگامی که خود را در خطر مرگ ببیند می‌تواند در برابر دشمن کافر سرسختانه به عقیده خود عمل کند هرچند به قیمت جان او تمام شود و یا می‌تواند تقیّه کند و با دشمن همگام گردد. ابن کثیر دمشقی می‌گوید: «اتفق العلماء علی أنّ المکره علی الکفر یجوز له ان یوالی ابقاء لمهجتة و یجوز له ان یأبی کما فعل بلال رضی الله عنه؛ تمام علما اتفاق نظر دارند که شخص مجبور به کفرگویی می‌تواند

برای حفظ جان خود با کفار دوستی کند و نیز می‌تواند امتناع نموده و تسلیم آن‌ها نشود، چنان‌که بلال (رض) در برابر کفار تسلیم نشد. «۳۶
زمخشری. از مفسران اهل سنت. نیز در این باره می‌گوید:
«فان قلت ای الامیرین افضل، فعل عمّار فعل ابویه؟ قلت بل فعل ابویه
لان فی ترک التقیة و الصبر علی القتل اعزازاً للاسلام؛ اگر بگویی کدام یک از
دو عمل بهتر است، کار عمّار یا کار پدر مادر او؟ من می‌گویم کار پدر و مادر
او بهتر است؛ چون در ترک تقیه و صبر و تحمل در برابر کشته شدن، عزت
اسلام نهفته است.» ۳۷

بنابراین، حکم تقیه از نظر علمای سنی حداکثر، ترخیص است نه
عزیمت. اما از نظر علمای شیعه به پیروی از ائمه معصومین علیهم السلام
تقیه برای حفظ نفس از خطر قتل، واجب است. شیخ طوسی در این
باره می‌گوید: «والتقیة عندنا واجبة عند الخوف علی النفس؛ تقیه در نظر
علمای شیعه هنگام ترس از کشته شدن واجب است.» ۳۸

تقیه، عزیمت است نه ترخیص

با توجه به این‌که عمل به تقیه و یا ترک آن بستگی به تشخیص فرد
گرفتار دارد دیگرجایی برای توهم باقی نمی‌ماند که گفته شود «تقیه،
ترخیص است نه عزیمت» و حال آن‌که اهل سنت تقیه را ترخیص
می‌دانند. ۳۹. منشأ این توهم آن است که آن‌ها تقیه را یک وظیفه و حکم
تکلیفی نمی‌دانند، بلکه آن را یک عمل مباح تلقی می‌کنند. در صورتی‌که
حفظ نفس، از اهم تکالیف است و مؤمن همان‌گونه که وظیفه دارد نماز
بخواند، موظف است خود را از خطر مصون بدارد. امام صادق (ع) در تفسیر
آیه شریفه «ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة»، با دست خود، خویش را به
هلاکت نیندازید. ۴۰؛ می‌فرماید: این آیه مربوط به تقیه است. ۴۱.

با توجه به این‌که حکم در آیه، نهی است و نهی از نظر اصولی، ظهور در
حرمت دارد. پس تقیه یک حکم تکلیفی است نه این‌که ترخیص و اباحه
باشد و اگر افرادی مانند میثم تمار و عبد بن حذافه و شخص گرفتار مسیلمه
کذاب به تقیه عمل نکردند، دلیل بر نقض تکلیفی تقیه نیست؛ زیرا تشخیص

عمل به تقیّه، مانند هر تکلیف دیگری، به علم خود مکلف مربوط می شود و آن ها وظیفه خود را آن گونه تشخیص دادند که عمل کردند. ۴۲

حدّ نهایی تقیّه

باید دانست کاربرد تقیّه که در جهت مصلحت مؤمنان و مسلمانان جعل شده است، دارای حدّی است که فراتر از آن جایز نخواهد بود؛ به این معنا که تقیّه برای حفظ جان، آرمان و عقیده تجویز شده است. حال اگر تقیّه کارایی خود را از دست بدهد و دشمن به گونه ای شریرو ستمکار باشد که در هر حال قصد نابودی مؤمن را داشته باشد، در آنجا تقیّه جایز نیست، بلکه باید مقاومت کرد. امام باقر(ع) در این باره می فرماید:

«أما جعل التقیّة لیحقن بها الدّم فاذا بلغ الدّم فلیس تقیّة؛ همانا تقیّه قرار داده شده است برای اینکه خون ها مصون بماند، پس هرگاه کار به قتل و خونریزی کشید، دیگر تقیّه روا نیست.» ۴۳

یعنی اگر وضعیت به گونه ای باشد که مؤمن و مسلمان با دشمن مماشات کنند یا نکنند، در هر حال کشته می شوند، در این صورت تقیّه جایز نیست و اگر در تاریخ می خوانیم که افرادی به رغم حکم تقیّه، با دشمن مدارا نکرده و کشته شده اند، بر این اساس است؛ یعنی برای آن ها ثابت گردیده بود که دشمن در هر حال آن ها را خواهد کشت، از این رو تقیّه نکرده و در جهاد با دشمن کشته شده اند. به عنوان نمونه، در ماجرای شهادت امام حسین(ع)، برای آن حضرت ثابت شده بود که یزید به هر صورت او را به شهادت خواهد رساند، لذا آن حضرت تقیّه نکرد.

تقیّه در زمان معصومان علیهم السلام

محدوده تاریخی تقیّه در زمان معصومان علیهم السلام، همان گونه که ذکر گردید، از ابتدای بعثت پیامبر اکرم(ص) تا پایان غیبت صغری می باشد و به چهار دسته تقسیم می شود:

۱. تقیّه سیاسی؛ ۲. تقیّه اجتماعی؛ ۳. تقیّه فقهی؛ ۴. تقیّه کلامی؛
- منظور از تقیّه سیاسی، تقیّه معصوم(ع) در هنگام مواجهه با قدرت های

حاکم است.

مقصود از تقیّه اجتماعی، تقیّه در هنگام برخورد با عامّه (اهل سنت) است که به کیفیت‌های مختلفی همچون: مدارات در هنگام معاشرت با آن‌ها، شرکت در اجتماعات آنان و نیز پنهان نمودن حق یا اظهار خلاف آن در مواجهه با آنان می‌باشد.

منظور از تقیّه فقهی، تقیّه در موارد احکام فقهی است که معصوم (ع) به جهت تقیّه، حکمی را پنهان نموده و یا خلاف آن را اظهار می‌نماید که به «تقیّه در حکم» نیز معروف است.

مراد از تقیّه کلامی، تقیّه در مسائل مربوط به ولایت و امامت ائمه علیهم السلام می‌باشد.

قابل ذکر است که منظور از تقسیمات فوق، تقسیم دقیق منطقی نبوده، بلکه به جهت سهولت فهم مطالب به این امر اقدام نمودیم. چراکه در بسیاری از موارد، امکان تداخل آن‌ها در یکدیگر نیز وجود دارد؛ مثل آن که امام (ع) در مقابل قدرت حاکم، در حکمی فقهی تقیّه نماید، که می‌توان آن را هم در بخش تقیّه سیاسی و هم در بخش تقیّه فقهی داخل نمود.

یادآوری

در این تحقیق به جهت گستردگی بحث و بدین منظور که اولاً موضوع تحقیق ما «بررسی تقیّه از دیدگاه امام صادق (ع) و جایگاه آن در عصر ایشان» بوده، ثانیاً بیشترین موارد تقیّه و حمل بر تقیّه در روایات، در دوران آن حضرت مشاهده می‌شود، ما از پرداختن به ابعاد دیگر خودداری می‌کنیم. اما قبل از هر چیز، لازم است که این شبیه، پاسخ داده شود: امام صادق (ع) که در عصر عزّت اسلام می‌زیست، چه نیازی به تقیّه و توصیّه به آن داشت؟ ۴۴؟

پاسخ: با بررسی دوران امامت امام صادق (ع) (۱۱۴. ۱۴۸. ق. ۰) در می‌یابیم که این دوران را می‌توان به سه بخش تقسیم نمود:

اول: دوره استقرار دولت بنی امیه (۱۱۴. ۱۲۵. ق. ۰).

دوم: دوره درگیری‌های بنی امیه و بنی عباس و نیز درگیری‌های بنی

عباس در آغاز حکومت با مخالفان خود (۱۴۵ تا ۱۴۸ ق.)

سوم: دوران تثبیت دولت عباسی (۱۴۵ تا ۱۴۸ ق.).

امام صادق (ع) از بخشی از دوره اول و تمام دوره دوم توانست به خوبی استفاده نموده و به نشر معارف اسلام و شیعه بپردازد. به همین جهت و با توجه به سهم فراوان آن امام در نشر مذهب شیعه، این مذهب با نام «جعفری» مشهور گشت. اما در دوره سوم به شدت تحت فشار حکومت عباسی قرار گرفت که بیشتر موارد تقیه آن حضرت و نیز روایات سفارش و ذکر فضائل تقیه، مربوط به این دوره است. در واقع آن دوره نه دوران عزت اسلام، بلکه دوره اقتدار بنی عباس بود؛ زیرا در حقیقت یکی از تاریک ترین دوره های اسلام می باشد، به خصوص با فشار و اختناق که منصور دوانیقی در عصر خلافت خود ایجاد کرده بود، به گونه ای که امام صادق (ع) حتی نتوانست وصی خود را با صراحت اعلام کند و «وصیت» بین پنج نفر مردد ماند که یکی از آن ها خود منصور بود تا جان وصی واقعی در خطر نیفتد. ۴۵

امام صادق (ع) و تقیه

همان طور که بیان شد، اکثر روایات فقهی شیعه از زبان امام صادق (ع) صادر شده است. هم چنان که بیشترین موارد تقیه، به ویژه تقیه فقهی و نیز حمل بر تقیه را در روایات آن حضرت مشاهده می کنیم. همچنین دوره امامت آن حضرت یکی از طولانی ترین دوران های امامت ائمه علیهم السلام به شمار می رود. امام صادق (ع) اگرچه در مقطعی از دوره امامت خود به خصوص پس از حکومت هشام تا دهه اول حکومت منصور یعنی از سال ۱۲۵ تا ۱۴۵ ق. توانست آزادانه به نشر حقایق و معارف بپردازد، اما عواملی باعث صدور روایات تقیه ای از آن حضرت شد؛ همچون:

۱. تقیه از حکومت در دوران هشام و منصور.
۲. پراکندگی اصحاب آن حضرت از جهت مذهب که در مواردی ایشان، طبق مذهب فقهی پرسشگران جواب می داد.
۳. حفظ جان اصحاب خود.
۴. شگاک بودن بعضی از اصحاب. بنابراین اظهارات فوق، احتمال تقیه در

روایات آن حضرت حتی اگر ناقل آن، اصحاب خاصی همانند زراره باشد، فراوان است. همچنین اگر بخواهیم با ترسیم یک منحنی روایات تقیه را بررسی کنیم، باز به این نتیجه می‌رسیم که دوره امامت امام صادق (ع) بلندترین نقطه این منحنی را به خود اختصاص می‌دهد. برای روشن تر شدن این مطلب، ذکر یک نکته کافی است که ۵۳ روایت از ۱۰۶ روایات مربوط به تقیه (با حذف مکزرات) که در کتاب بحارالانوار جمع آوری شده، از امام صادق (ع) نقل شده است. ۴۶ یعنی حدود ۵۰ درصد روایات تقیه را شامل می‌شود و این رقم غیر از احادیث مربوط به تقیه است که امام صادق (ع) از قول امامان پیش از خود نقل می‌کند.

علت فراوانی این روایات را تنها در بُعد سیاسی، می‌توان معلول فشارهای سهمگین حکومت‌های مرکزی در دوران اول و سوم و تا حدودی دوره دوم امامت آن حضرت دانست.

رشد روایات در بخش‌های دیگر را نیز می‌توان در عللی همچون: ۱. طولانی بودن دوران امامت ایشان، ۲. توفیق فراوان آن حضرت در نشر معارف و احکام اسلام، ۳. از سوی دیگر، اختلاف مذهب داشتن چهار هزار شاگرد و راوی از آن حضرت، ۴. شدت اختلاط اقلیت شیعیان با اکثریت سنی. که افراد متعصب فراوانی را در خود جای داده بود. جست و جو نمود. ۴۷.

همچنین فعالیت شدید غالیان که در این دوره به نقطه اوج خود رسیده بودند و بهره برداری آنان از شخصیت و روایات ائمه علیهم السلام را نیز نباید از نظر دور داشت. این امر موجب می‌شد امام از اصحاب خود بخواهد معارف بلند شیعه را در دسترس همگان قرار ندهند و در بیان آن‌ها تقیه نمایند. ۴۸.

اینک به بررسی مواردی از روایات حضرت در این زمینه می‌پردازیم:

۱. تقیه سیاسی

مواردی از تقیه سیاسی در سیره امام صادق (ع) و یارانش را می‌توان این گونه برشمرد:

۱. پوشیدن لباس سیاه در فقه شیعه مکروه است، اما این لباس در زمان قیام عباسیان و پس از آن، به صورت شعار آنان درآمد و لذا در تاریخ

با عنوان «مسودة» (سیاه جامگان) معروف شدند. در روایتی آمده است هنگامی که امام صادق (ع) در «حیره» به سر می برد، فرستاده ابوالعبّاس سفّاح برای او لباس بارانی فرستاد که یک طرف آن سفید و طرف دیگر آن سیاه بود. امام (ع) آن را پوشید و فرمود: «اما ائی البسه و انا اعلم انه لباس اهل التّار۹؛ من آن را می پوشم در حالی که می دانم لباس اهل آتش است.» در روایت دیگری به همین مضمون چنین وارد شده است که امام (ع) حتی آستر و پنبه لباس های خود را سیاه کرده بود. ۵۰.

۲. امام صادق (ع) در حدیثی می فرماید:

«کَلَّمَا تَقَارَبَ هَذَا الْأَمْرُكَانَ أَشَدَّ لِلتَّقِيَّةِ؛ هرچه به این امر نزدیک تر می شویم، تقیّه شدیدتر می گردد.» ۵۱

علامه مجلسی هذا الامر را به «خروج قائم (ع)» تفسیر کرده است. اما شاید بتوان آن را به قصد امام (ع) برای قیام و نزدیک شدن زمان آن نیز تفسیر نمود که البته به علت دگرگونی شرایط محقق نشد.

۳. با آن که زیارت امام حسین (ع) در کربلا در آن زمان برای شیعیان خطرانی را در برداشت، اما به جهت خاموش نشدن این مشعل فروزان، امام صادق (ع) شیعیان را به زیارت بسیار مختصری که مخصوص حال تقیّه است، توصیه می نماید. بدین قرار: این زیارت پس از غسل و پوشیدن لباس تمیز، فقط بر سه مرتبه گفتن «صَلَّى اللهُ عَلِيكَ يَا اَبَا عَبْدِالله» مشتمل است. ۵۲. در روایت دیگری، امام صادق (ع) ضمن بیان آداب زیارت، سفارش به تقیّه را یادآور می شوند و می فرمایند: «وَيَلْزِمُكَ التَّقِيَّةَ الَّتِي هِيَ قِوَامُ دِينِكَ بِهَا؛ لازم است تقیّه ای که قوام دین به آن است را رعایت کنی.» ۵۳

۲. تقیّه اجتماعی

در زمان امام صادق (ع) تقیّه اجتماعی نیز ابعاد گسترده تری می یابد و با بررسی سیره امام و اصحاب او، به موارد فراوانی از این نوع تقیّه برخورد می کنیم. از جمله درباره آن حضرت داستانی بیان شده است، بدین گونه که: آن حضرت هنگام شنیدن دشنام به علی (ع) از بعضی از مخالفان، خود

را در پشت ستون مخفی کرده و پس از تمام شدن دشنام، به نزد آن مخالف آمده و به وی سلام کرده و با او مصافحه نمود. ۵۴

در روایات فراوانی آن حضرت دستور تقیّه اجتماعی را برای اصحاب و یاران خود صادر می‌فرماید که به چند مورد آن اشاره می‌نماییم:

۱. «كَلِمَةُ الْغَيْظِ عَنِ الْعَدُوِّ فِي دَوْلَاتِهِمْ تَقِيَّةٌ حَزْمٌ لِمَنْ أَخَذَ بِهَا وَتَحْزُزٌ مِنَ التَّعَرُّضِ لِلْبَلَاءِ فِي الدُّنْيَا؛ فَرُوْهُ بَرْدُنْ خَشْمٌ مِنْ دُشْمَانِ دَرِزْمَانِ حُكُومَتِ أَنْهَا بِه جِهَتِ تَقِيَّةٍ، اِحْتِيَاطٌ اسْتِ بَرَايَ كَسِي كِه أَنْ رَا عَمَلْ كَنْد وَ دُورِي جِسْتِنِ اَز بِلَا دَر دُنْيَا مِي بَاشَد.» ۵۵

۲. امام صادق (ع) در حدیثی ضمن تفسیر آیه ای از قرآن چنین می‌فرماید: «قُولُوا لِلنَّاسِ حَسَنًا» ۵۶، ای لِلنَّاسِ كَلِّمُهُمْ مُؤْمِنِهِمْ وَ مَخَالَفَهُمْ، اَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيَبْسُطُ لَهُمْ وَجْهَهُ وَ اَمَّا الْمَخَالَفُونَ فَيَكَلِّمُهُمْ بِالْمَدَارَاةِ لِاجْتِنَابِهِمْ اِلَى الْاِيْمَانِ فَانَّهُ بَأَيْسَرٍ مِنْ ذَلِكَ يَكْفُ شُرُورَهُمْ عَنِ نَفْسِهِ وَ عَنِ اِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ؛ اَيْنَ كِه خُداوَنْد مِي فَرْمَايَد: «بَا مَرْدَمْ بَه نِيكُويِي سَخْنِ كُويِيَد.» يَعْنِي بَا هَمِه مَرْدَمْ چِه مُؤْمِنَانِ وَ چِه مَخَالَفَانِ. اَمَّا بَا مُؤْمِنَانِ بَا گِشَادِه رُويِي بَرخُورَد مِي كَنْد وَ بَا مَخَالَفَانِ بَا مَدَارَا، تَا أَنْ هَا رَا بَه اِيْمَانِ جَذَبْ نَمَايَد، كِه بَه اَسَانِ تَرَا اَيْنِ مِي تُوَانِ شُرُورِ أَنْ هَا رَا اَز خُودِ وَ اَز بَرَادَرَانِ مُؤْمِنَشِ دَفْعْ كَنْد.» ۵۷

۳. نیز می‌فرماید: «اِنَّ مَدَارَاةَ اَعْدَاءِ اللّٰهِ مِنْ اَفْضَلِ صَدَقَةِ الْمَرْءِ عَلٰى نَفْسِهِ وَ اِخْوَانِهِ؛ مَدَارَا بَا دُشْمِنَانِ خُدا اَز بَرْتَرِيْنِ صَدَقَه‌هَایِ اِنْسَانِ بَرَايَ حَفْظِ خُودِ وَ بَرَادَرَانَشِ مِي بَاشَد.» ۵۸

۴. امام در روایت دیگری نتیجه عالی «مدارا» را چنین بیان می‌فرماید: «مَنْ كَفَّ يَدَهُ عَنِ النَّاسِ فَانَّمَا يَكْفُ عَنْهُمْ يَدًا وَاحِدَةً وَ يَكْفُونَ عَنْهُمْ اِيَادِي كَثِيْرَةً؛ كَسِي كِه (بَا مَرْدَمْ مَدَارَا كَنْد وَ) اَز بَرخُورَد شَدِيْدِ بَا مَرْدَمِ دُورِي كَرِيْنِيْد، دَر حَقِيْقَتِ او تَنهَا يَكِ دَسْتِ (يَكِ نَفَرِ) رَا اَز اَزَارِ مَرْدَمِ دُورِ دَاشْتِه، اَمَّا دَسْت‌هَایِ (اَفْرَادِ) فَرَاوَانِي رَا اَز اَدِيْتِ وَ اَزَارِ خُودِ بَا ز دَاشْتِه اسْت.» ۵۹

۵. امام صادق (ع) در روایتی مفضل، در بیان فرق بین حکومت بنی امیه و امامت ائمه علیهم السلام می‌فرماید: «اِنَّ اِمَارَةَ بَنِي اُمَيَّةٍ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَ الْعَسْفِ وَ الْجُورِ وَ اِنَّ اِمَامَتَنَا بِالرَّفْقِ وَ التَّأَلَّفِ وَ الْوَقَارِ وَ التَّقِيَّةِ وَ حُسْنِ الْخُلُطَةِ

والورع والاجتهاد فرغبوا النَّاسَ فی دینکم و فیما انتم فیہ؛ حکومت بنی امیه با شمشیر، ظلم و جور سرپا بود و اما امامت ما با نرمی، الفت با همدیگر، وقار، تقیه، خوش برخوردی، پرهیزکاری و اجتهاد همراه است. پس مردم را در دینتان و در آنچه شما برآنید (امامت و ولایت)، تشویق کنید.» ۶۰

۳. تقیه فقهی

«فقه شیعه» در دوران ۳۴ ساله امامت امام صادق (ع) به نقطه اوج بالندگی و شکوفایی خود رسید، به گونه ای که به «فقه جعفری» معروف شد. روایات فقهی تقیه ای نیز رشد روز افزونی پیدا کرد. گستردگی تقیه و روایات تقیه ای به گونه ای بود که بعضی از یاران در استفتای مکاتبه ای خود تصریح می کنند که مسأله تقیه در میان نیست و خواستار بیان حکم در حالت عادی می شوند؛ ۶۱ از جمله:

۱. ابوبصیر از امام صادق (ع) درباره جواز سجده برگلیم می پرسد و امام (ع) جواب می دهد: «اذا کان فی تقیة فلا بأس به؛ اگر در حالت تقیه باشد، اشکالی ندارد.» ۶۲

۲. امام صادق (ع) درباره کیفیت برگزاری نماز خود با اهل سنت چنین می فرماید: «فأما أنا فأصلی معهم و اریهم ائی اسجد و ما اسجد؛ من با آنان نماز می خوانم و چنین وانمود می کنم که سجده می نمایم، در حالی که سجده نمی کنم.» ۶۳

۳. امام صادق (ع) در روایتی سوگند دروغین به جهت تقیه را مجاز شمرده و برای شکستن آن کفار ای قائل نمی شوند: «لا حنث و لا کفارة علی من حلف تقیة یدفع بذلک ظلماً عن نفسه؛ کسی که به جهت تقیه و برای دفع ظلم از خود، سوگند بخورد (و بعد خلاف آن عمل کند) این سوگند شکسته نمی شود و کفار ای ندارد.» ۶۴

۴. تقیه کلامی

به موازات رشد و بالندگی فقه شیعه به وسیله امام صادق (ع)، کلام و معارف شیعه نیز در این زمان توسط آن حضرت به نقطه اوج شکوفایی

رسید و توانست در میان همه مذاهب کلامی رایج در آن روزگار، راه خود را پیموده و خود را در صدر مذاهب کلامی که در ضمن مبتنی بر اصول و قواعد قطعی بود، قرار دهد. لذا در میان اصحاب امام صادق (ع) به چهره‌های کلامی متبخری همانند «هشام بن حکم» برخورد می‌کنیم که در مبارزات کلامی خود با دیگر مذاهب کلامی، همیشه بر آن‌ها پیروز است؛ به طوری که امام (ع) هشام را با آنکه جوان نورسی است، در صدر مجلس خود جای می‌دهد. با مراجعه به ابواب مختلف کلامی مشاهده می‌کنیم که قسمت عمده روایات کلامی شیعه و همچنین تقیّه کلامی از زبان امام صادق (ع) نقل شده است. حال با این توضیحات، به چند نمونه از تقیّه‌های کلامی امام، اشاره می‌نماییم:

۱. از امام صادق (ع) پرسیدند: زده شدن گردن‌ها برای شما محبوب تر است. یا برائت از علی (ع). حضرت فرمود: «رخصت (یعنی استفاده از تقیّه) برای من محبوب تر است.» و آنگاه به آیه نازل شده در شأن عمّار استناد نمود. ۶۵
۲. در روایتی امام صادق (ع) چنین می‌فرماید: «ایاکم و ذکر علی و فاطمه علیهما السلام فانّ الناس لیس شیء ابغض الیهم من ذکر علی و فاطمه علیهما السلام؛ از آوردن نام علی و فاطمه علیهما السلام نزد مردم بپرهیزید، زیرا آن‌ها یادآوری این دو را از هر چیز دیگر ناخوش تر می‌دارند.» ۶۶

علاوه بر تقسیم بندی مذکور، به حسب استفاده از آیات شریفه و روایات وارده، «تقیّه» دارای تقسیم بندی دیگری نیز می‌باشد: ۶۷

۱. **تقیّه اکراهیه:** عمل نمودن شخص مجبور هنگام آکراه و اجبار، برای حفظ جان و سایر شئون خود.
۲. **تقیّه خوفیه:** انجام اعمال و عبادات بر طبق فتاوی و رؤسای علمی اهل سنت (در محیط آن‌ها) و احتیاط کامل گروه اقلیت در روش زندگی و معاشرت با گروه اکثریت، برای حفظ جان و سایر شئون خود و هم مسلمانان.
۳. **تقیّه کتمانیه:** کتمان مرام و حفظ مسلک و اختفای مقدار عده و قدرت جمعیت هم مسلمانان و فعالیت سزّی در پیشبرد اهداف در موقع ضعف و هنگام مهیا نبودن برای انتشار مرام که مقابل فعالیت علنی در

موقع قدرت و تهیّه قوای کافی است.

۴. **تقیّه مداراتیّه:** حُسن معاشرت و زندگی با اهل سنت (اکثریت جامعه اسلامی) و حضور در مجامع و محافل عبادی و اجتماعی آنان، برای حفظ وحدت، اتحاد اسلامی و تشکیل یک دولت با قدرت. اینک به ذکر روایاتی از امام صادق (ع) در هریک از انواع تقیّه می پردازیم:

تقیّه اکراهیه

عمر بن مروان خزاز روایت کرده: از حضرت صادق (ع) شنیدم که فرمود: رسول اکرم (ص) فرمود: چهار چیز از امت من برداشته شده است: اول: امری که در انجام آن مضطر باشند.

دوم: کاری که فراموش نمایند.

سوم: امری که اجبار بر آن شده باشند.

چهارم: فعلی که فوق طاقت آن هاست.

و فرمود: این امر از کتاب خدا استفاده می شود ۶۸: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا ان نَسِينَا اَوْ اِخْطَاْنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلٰى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» ۶۹، «الْاَمِنْ اَكْرَهٍ وَ قَلْبِهِ مَطْمَئِنٌ بِالْاِيْمَانِ» ۷۰.

در این روایت شریف حضرت امام صادق (ع) از نبی اکرم (ص) نقل نموده، یکی از امور برداشته شده از این امت، امری است که به انجام آن اکراه و اجبار شوند گرچه ترک واجب و فعل حرام باشد. حضرتش ذیل این حدیث به آیه ای که درباره عمر نازل شده تمسک فرموده اند.

از اطلاق این روایت چنین استفاده می شود که حرمت یا وجوب امر مورد اکراه و اجبار، گرچه در نهایت اهمّیت و لزوم برای شخص مورد اکراه و یا برای محیط اسلامی اش باشد، برداشته شده و می تواند در فرض اول انجام داده و در فرض دوم ترک نماید.

تقیّه برای افرادی که قلباً ایمان دارند، در مواقع اضطرار و خطر جانی جایز است و تقیّه اکراهیه، مطابق روش عقلا، برای حفظ هدف و غرض مسلکی و ترجیح اهم بر مهم است.

تقیّه خوفیه

۱. حسن بن زید بن علی از حضرت امام صادق (ع)، از پدرش نقل می‌نماید: رسول اکرم (ص) مکرراً می‌فرمود: «لا ایمان لمن لا تقیّة له؛ کسی که تقیّه نکند، دارای ایمان نیست.» و می‌فرمود: خدای تعالی فرموده: «الّا أن تتقوا منهم تُقاة» ۷۱.

نبی اکرم (ص) ذیل کلامش لزوم تقیّه را مطرح نموده و جهت بیان آن، متمسک به آیه ۲۸ سوره آل عمران شده اند، که خداوند فرموده: فقط در مورد ترس از محذور و به خاطر دفع ضرر، تقیّه خوفیه نمایید و در ظاهر با کفّار دوستی و همبستگی کنید.

۲. حضرت صادق (ع) می‌فرماید: «استعمال التقیّة لصیانة الاخوان فان کان هو یحیی الخائف فهو من اشرف خصال الکرام؛ عمل به تقیّه، برای حفظ برادران ایمانی است. و اگر عمل مذکور بیمناکی را از هراس رها شده و حفظ نماید، شریف ترین علائم کرم و بزرگواری است.» ۷۲

۳. شیخ طوسی مسنداً از حضرت صادق (ع) نقل کرده: «علیکم بالتقیّة فانه لیس منّا من لم یجعلها شعاره و دثاره مع من یأمنه لتکون سجیته مع من یحذره ۷۳؛ موالیان ما! همیشه ملازم با تقیّه باشید. همانا کسی که در حال ایمنی و نزد افراد بی آزار تقیّه را شعار و لباس خود ننماید تا عادت او شده و در مورد خوف و نزد ستمکار فراموش نکند، از ما نیست.»

در این روایت، امام صادق (ع) شیعیان خود را دستور به تمرین وظیفه تقیّه می‌فرماید تا در مورد خوف و پیش آمد ناگهانی، به طور طبیعی مهیای انجام وظیفه باشند.

تقیّه کتمانیه

۱. معلی بن خنیس روایت کرده: حضرت صادق (ع) فرمود: «یا معلی! اکتّم امرنا و لاتذعه فانه من کتم امرنا و لم یذعه اعزّه الله به فی الدنیا و جعله نوراً بین عینیّه فی الآخرة یقوده الی الجنّة. یا معلی! من اذاع امرنا و لم یکنمه ادّله الله به فی الدنیا و نزع الثور من بین عینیّه فی الآخرة و...؛ ای معلی! طریقه ما را مخفی دار (سزاً ترویج نما) و به طور آشکار منتشر

نمنا، چه هرکس امر ما را مکتوم داشته و نزد عامه مردم آشکار ننماید، روش او را خدا در دنیا موجب عزّتش نموده و در آخرت به شکل نوری بین دو چشم او ظاهر می‌نماید تا او را به سوی بهشت رهسپار کند.

ای معلی! هرکس ولایت و امر ما را آشکار نموده و از کتمان و مستوری خارج نماید، خدا روش او را موجب خواری او در دنیا و برطرف شدن روشنایی بین دو چشمش در آخرت می‌نماید و روش او به شکل تاریکی بین دو چشمش در آمده تا او را به سوی آتش رهسپار نماید.

ای معلی! تقیّه از دین من و دین پدران من است. کسی که روشش تقیّه نیست، بهره‌ای از دین ندارد. ای معلی! همان طور که خدا دوست دارد آشکار (هنگامی که اهل حق واجد اکثریت و قدرتمند هستند) عبادت شود، همچنین دوست دارد (هنگام ضعف و اقلیت اهل حق) مخفی و به روش سزّی اطاعت گردد. «۷۴»

با تفکّر و دقّت در این روایت (صدراً و ذیلاً) گفتار ما در باب این نوع تقیّه نیز روشن شده و این قسم تقیّه هم به کیفیت مذکور استفاده می‌شود؛ زیرا در صدر روایت، رئیس مذهب جعفری به گروه خود دستور داده، به طریقه و مسلک او و پدرانش که در آن زمان در اقلیت و ضعف بودند، به طور سزّی عمل نموده و از عامه مردم (اهل سنّت) مخفی نگه دارند. در اثنای روایت، تقیّه را از دین خود و پدران بزرگوارش معرفی کرده و در ذیل روایت، از این عمل به «عبادت سزّی» تعبیر فرموده است.

اضافه بر این، از تعبیر ایشان از روش مذکور به «روشنایی دو چشم» استفاده می‌شود؛ این روش، طریقی عمل به دین، راهنما و رساننده ما به واقعیّات مذهب است و تقیّه باید متکفّل عمل به تمام احکام یا مُعظّم (اکثریت) آن باشد که این مقصود، انحصار به تقیّه کتمانیه (اتّخاذ طریقی سزّی مطمئن در عمل به تمام احکام و ترویج آن) دارد. لذا می‌توان گفت: تمام روایاتی که در آن اطلاق دین بر تقیّه شده، دلالت بر تشریح این نوع و این نحوه تقیّه دارد. «۷۵»

۲. حضرت صادق (ع) از پدران بزرگوارش، از حضرت امیرمؤمنان (ع) نقل فرموده: «التقیّة دینی و دین اهل بیته؛ تقیّه، دین من و دین اهل بیت من است.» «۷۶»

تقیّه مداراتیّه

۱. مُدرک از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «رحم الله عبداً اجتر موذة الناس الى نفسه فحدّثهم بما يعرفون و ترک ما ینکرون؛ خدا بنده ای را رحمت کند که دوستی مردم را (به واسطه حُسن معاشرت و صحتِ روش) به خود جلب نماید و سپس در حدود فهم و درک آن‌ها نقل احادیث نموده و از نقل اموری که مورد انکار آن‌هاست، خودداری کند.» ۷۷

۲. معاویة بن وهب روایت کرده: از حضرت امام صادق (ع) سؤال کردم: وظیفه ما در معاشرت با گروه خود و با فرقه‌های دیگر اسلامی که در محیط ما هستند و ما با آن‌ها سر و کار و آمیزش داریم، چیست و چه نحوه معاشرتی سزاوار ماست؟ فرمود: «تؤدّون الامانة اليهم و تقيمون الشهادة لهم و عليهم و تعودون مرضاهم و تشهدون جنائزهم ۷۸؛ امانات همه آنان را مسترد داشته، در موقع مخاصمه و ترافع نزد حاکم، بر نفع درستکار و ضرر گناهکار و نادرست، اقامه شهادت نموده، بیماران شان را عیادت کرده و در مراسم تدفین مردگان شان شرکت کنید.»

دلیل بر تشریح «تقیّه مداراتیّه» در روایات مذکور از محضر اهل بیت علیهم السلام، به ویژه حضرت امام صادق (ع)، مطابق آیات عدیده قرآنی: دستور به اتحاد مسلمانان، کنار گذاردن اختلافات و موجبات تفرقه، اجتناب از دوستی حقیقی و همکاری مسلمانان با کفار و اجانب می‌باشد. ۷۹

نتیجه

با ذکر نمونه ای چند از احادیث امام صادق (ع) در باب انواع تقیّه و جایگاه آن در زمان آن حضرت، به خوبی آشکار می‌گردد که «تقیّه» به معنی خودداری و حفظ نفس در مواقع خطر، از شیوه‌های عقلانی است که در هر زمان برای بشر مطرح بوده است و در دوران امامت امام صادق (ع) شدیدترین حال خود را داشته است و مهم ترین دلیل برای کاربرد آن اصولاً حفظ جان و تثبیت اعتقادات دینی و احکام الهی می‌باشد. همچنین ذکر گردید که تشخیص مورد تقیّه، به این که ضرورت و ناچاری باشد، با خود شخص است. ۸۰

پی نوشت‌ها

۱. معجم مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی، ص ۵۶۸؛ لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۵، ص ۳۷۷.
۲. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۷۸.
۳. رک: النحو الوافی، حسن عباسی، ج ۳، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.
۴. ابن مطلب با استفاده از تفسیر آیه الله جوادی آملی نقل گردیده است. ذیل تفسیر آیه ۲۸ سوره آل عمران.
۵. القواعد الفقهیة، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۳۸۶.
۶. شرح عقائد الصدوق، شیخ مفید، ص ۲۴۱.
۷. مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ج ۲، ص ۷۲۹.
۸. جایگاه و نقش تقیّه در استنباط، نعمت الله صفری، ص ۴۷ و ۴۸.
۹. مکاسب، رساله التقیّه، شیخ انصاری، ص ۳۲۰.
۱۰. القواعد الفقهیة، سید بجنوردی، ج ۵، ص ۴۳.
۱۱. روح المعانی، ابوالفضل آلوسی، ج ۳، ص ۱۲۱.
۱۲. المنار، سید محمد رشید رضا، ج ۳، ص ۲۸۰.
۱۳. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ابن حجر عسقلانی، ج ۱۲، ص ۱۳۶.
۱۴. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۵، ص ۴۱۹، ج ۷۴، به نقل از امام صادق (ع).
۱۵. وسائل الشیعه، حُرّ عاملی، ج ۱۱، ص ۴۶۳، ج ۱۶، به نقل از امام صادق (ع).
۱۶. انعام / ۷۶، ۷۹.
۱۷. صاغات / ۸۹.
- در بعضی از روایات، این کلام از باب «توریّه» دانسته شده و توجیهاات مختلفی از سوی علامه مجلسی (ره) در ذیل آن بیان شده است. (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۰۷، ج ۴).
۱۸. انبیاء / ۶۲.
۱۹. رک: الکشف، ابوالقاسم زمخشری، ج ۳، ص ۱۲۴؛ المیزان، سید محمدحسین طباطبایی، ج ۱۴، ص ۳۰۰.
۲۰. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۴ و ۴۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۶۴، ج ۱۷ و ۱۸.
۲۱. یوسف / ۷۰.
۲۲. المیزان، ج ۱۱، ص ۲۳۸.
۲۳. طه / ۴۳ و ۴۴.
۲۴. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۹۶، ج ۱۸.
۲۵. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۸، ج ۸ و رک: مجمع البیان، امین الاسلام طبرسی، ج ۸، ص ۵۱۲.
۲۶. مؤمنون / ۲۸.
۲۷. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۲۹، ج ۸۸.
۲۸. همان، ج ۱۴، ص ۴۲۵، ج ۵.
۲۹. الکشف، ص ۱۷۰.
۳۰. رک: جایگاه و نقش تقیّه در استنباط، ص ۷۰. ۶۱ و مقاله تقیّه و جایگاه آن در احکام عبادی و حقوقی، سیدهاشم بطحانی، مجله مجتمع آموزش عالی قم، ش ۱۲ (ویژه حقوق) سال چهارم، بهار ۱۳۸۱.
۳۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۸۹.
۳۲. نحل / ۱۰۶.
۳۳. رک: جایگاه و نقش تقیّه در استنباط، ص ۷۰ و ۷۱.

۳۴. التفسیر الکبیر، فخرالدین رازی، ج ۸، ص ۱۲.
۳۵. المنار، ج ۳، ص ۲۸۱.
۳۶. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر دمشقی، ج ۲، ص ۶۰۹.
۳۷. الکشاف، ص ۶۳۷.
۳۸. التبیان فی تفسیر القرآن، طوسی، ج ۲، ص ۴۳۵.
۳۹. الکشاف، ص ۶۳۷.
۴۰. بقره / ۱۹۵.
۴۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۶۷.
۴۲. رک: مقاله تقیّه و جایگاه آن در احکام عبادی و حقوقی.
۴۳. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۸۳.
۴۴. رک: مسأله التقرب بین اهل السنه والشیعه، القسم الاول، ص ۳۳۰.
۴۵. برای آشنایی از جنابیات منصور دوانیقی، رک: مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۳۰۱، ۳۱۷.
۴۶. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۹۳، ۴۴۳.
۴۷. الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۷۹.
۴۸. رک: غالبان، کاوشی در جریانها و برآیندها، نعمت الله صفری.
۴۹. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۷۹، ج ۶.
۵۰. همان، ص ۲۸۰، ج ۹.
۵۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۳۴، ج ۹۷.
۵۲. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۵۷، ج ۳.
۵۳. همان، ص ۴۱۳، ج ۱.
۵۴. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۱۱، ج ۶۱.
۵۵. همان، ص ۳۹۹، ج ۳۸.
۵۶. بقره / ۸۳.
- ۵۷ و ۵۸. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۰۱، ج ۴۲.
۵۹. همان، ص ۴۱۹، ج ۷۳.
۶۰. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۳۰، ج ۹.
۶۱. همان، ج ۳، ص ۲۵۱، ج ۴.
۶۲. همان، ص ۵۹۶، ج ۳.
۶۳. همان، ج ۵، ص ۳۸۵، ج ۸.
۶۴. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۹۴، ج ۱۰.
۶۵. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۷۹، ج ۱۲.
۶۶. همان، ص ۴۸۶، ج ۲.
۶۷. رک: تقیّه در اسلام، علی تهرانی، چاپ فیروزیان، مشهد ۱۳۵۴ ش.
۶۸. وسائل الشیعه، کتاب امر به معروف، باب ۲۵.
۶۹. بقره / ۲۸۶.
۷۰. نحل / ۱۰۶.
۷۱. وسائل الشیعه، کتاب امر به معروف، باب ۲۴.
۷۲. همان، باب ۲۸.
۷۳. همان، باب ۲۴.
۷۴. همان، باب ۳۱.
۷۵. تقیّه در اسلام، ص ۵۹، ۶۵.

۷۶. مستدرک الوسائل، میرزا حاجی نوری، کتاب امر به معروف، باب ۲۳.
۷۷. وسائل الشیعه، کتاب امر به معروف، باب ۲۶. ۷۸. همان، کتاب حج، باب ۱ از ابواب احکام العشرة.
۷۹. رک: تقیّه در اسلام، ص ۸۴. ۹۳. رساله ای در تقیّه، عبدالرضا ابراهیمی.
۸۰. رک: میزان الحکمه، محمدی ری شهری، ج ۱۴، (ترجمه فارسی)، باب تقیّه: مکاسب، شیخ مرتضی انصاری؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴؛ اصول کافی، کلینی، ج ۲؛ مبانی تکملة المنهاج، موسوی خویی، ج ۲؛ جواهرالکلام، محمدحسن نجفی، ج ۳۲ و مبانی و جایگاه تقیّه در استدلالهای فقهی، محمدحسین وائقی راد.

.....
مجله فرهنگ کوثر تابستان ۱۳۸۲، شماره ۵۸

شرح حدیث



اثر نماز شب در از بین بردن گناهان

شرح حدیث در بیان مقام معظم رهبری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیدنا محمد و آله
الظاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي قَوْلِهِ (تَعَالَى): إِنَّ
الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ؛ قَالَ: صَلَاةُ اللَّيْلِ تَذْهَبُ بِذُنُوبِ النَّهَارِ. (۱)
وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ

إِسْنَادِ [این حدیث]، راوی نقل می‌کند از حضرت هادی (ع) و ایشان از
حضرت جواد (ع)، ایشان از حضرت علی بن موسی (علیهما السلام)، ایشان
از پدرشان موسی بن جعفر، ایشان از امام صادق (ع)؛ سند از حضرت هادی
تا حضرت صادق (ع) این جور است.

قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي قَوْلِهِ (تَعَالَى): إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ
السَّيِّئَاتِ

خب، این دیگر آیه‌ی قرآن است و جای تردیدی نیست؛ پس اجمالاً
معلوم می‌شود که حسناتی هست که سیئات را از بین می‌برد؛ نه اینکه
همه‌ی حسنات این خصوصیت را دارند که همه‌ی سیئات را از بین ببرند!
ظاهر کلام این است که طبیعت حسنات - [چون] این «الف» و «لام»،

«الف» و «لام» استغراق نیست - طبعیتِ سیئات را از بین میبرد؛ که این، تطبیق می‌کند با اینکه بعضی از حسنات، بعضی از سیئات را از بین میبرند. خب، حالا کدام حسنات؟ اینجا حضرت تبصیر (۲) کردند:

قَالَ: صَلَاةُ اللَّيْلِ تَذْهَبُ بِذُنُوبِ النَّهَارِ

وقتی شما نماز شب میخوانید، گناهی را که در روز انجام داده‌اید، آن‌ها را از بین میبرد؛ چه چیزی از این بهتر؟ اینکه اهل معنا و اهل معرفت و اهل سلوک، نماز شب را گنجینه و ذخیره‌ی تمام‌نشدنی‌ای می‌دانند، به خاطر این است. این حالا جنبه‌ی اخروی نماز شب است که گناهان را از بین میبرد؛ البته، گناهان آثار دنیوی هم دارند، آثار اخروی هم دارند؛ وقتی گناهان را از بین میبرد، یعنی آثار سوء دنیوی گناهان را هم از بین میبرد. ولی خب، ناظر به جنبه‌ی گناه است؛ یعنی جنبه‌ی امر اخروی، امر مربوط به آخرت. لکن در مورد مسائل دنیا هم همین جور است؛ در روایاتی دارد که موجب گشایش رزق می‌شود - که این امر دنیوی است - و فواید فراوان دیگری.

نقل شد از مرحوم آقای طباطبائی (رضوان الله علیه) صاحب المیزان که ایشان جزو شاگردهای نزدیک و مخصوص مرحوم آقای حاج میرزا علی آقای قاضی معروف، [آن] عارف بزرگوار بودند و سالها پیش ایشان تلمذ کردند؛ از ایشان نقل شد، بنده خودم نشنیدم از ایشان، یک فرد ثقه‌ای (۳) نقل کرد از مرحوم آقای طباطبائی که آن اوایل وقتی وارد نجف شدیم، خب، آقای قاضی را که نمی‌شناختند، دورادور یک قوم و خویشی‌ای داشتند، میدانستند که شخصی هست با این نام، از نزدیک با ایشان آشنا نبودند؛ میگفتند یک روز در یک راهی که میرفتم، آقای قاضی من را دید، صدا کرد و گفت: «پسرم! اگر دنیا میخواهی، نماز شب بخوان؛ اگر آخرت میخواهی، نماز شب بخوان». این حرف مرحوم آقای قاضی است به آقای طباطبائی که خب الحمد لله خدای متعال خیر دنیا و آخرت را به این بزرگوار عنایت می‌کند. نماز شب را فراموش نکنید، از دست ندهید.

ماها در روز، دائم مشغولیم دیگر؛ یعنی در واقع به یک معنا مشغول به کارهای دنیا، حالا بستگی به نیتهای ما دارد. اشتغالات ما، نوع اشتغالات

دنیا بی است، ولو حالاکسی نیتش خالص باشد، قصد خدا هم بکند - اگر خدا یک چنین قصدی به ماها بدهد - لکن مخاطبات ما، مخاطباتِ دنیا بی است؛ با مردم مواجهم، با دنیا مواجهم، با حوادث مواجهم، فرصتی برای خالی گذاشتن وقت و خلوت کردن با خدا در روز واقعاً دست نمی دهد، امکان ندارد؛ مگر حالاً آن کسانی که اهل نماز دائمند - خوشا آنان که دائم در نمازند - (۴) که در همه ی حالات با خدا هستند. لکن به طور معمول ماها، امثال بنده در روز مشغولیم دیگر، ما وقتی نداریم که با خدا خلوت کنیم؛ سحر وقت خلوت با خدا است. این وقت را، این فرصت را غنیمت باید بشمریم؛ بخصوص شماها که جوان هستید، بخصوص جوان ها؛ البته همه، لکن جوان ها بیشتر شایستگی دارند چون تأثرشان بیشتر است، بهتر است؛ همچنان که اگر ورزش بکنیم، شما که جوان هستید از ورزش سود بیشتری میبرید تا ما که در سنین بالا هستیم؛ این جوری است دیگر. اگر یک پیر همان ورزشی را بکند - و بتواند بکند - که یک جوان می کند، سودی که آن جوان میبرد خیلی بیشتر از سودی است که آن پیر می برد؛ اگر غذای مقوی ای شما بخورید یا یک پیر مرد مثل بنده توفیق پیدا کند بخورد، آن سودی که شما از این غذای مقوی می برید، به مراتب بیشتر است از آن [سودی] که یک پیر مرد [می برد]. معنویات هم همین جور است، تغذیه ی معنوی هم همین جور است؛ تلاوت قرآن، ذکر الهی، توجه به خدا، استغاثه، استغفار، نماز و نماز شب.

پی نوشت‌ها

- ۱) امالی طوسی، مجلس یازدهم، ص ۲۹۴؛ «امام صادق (ع) بر اساس فرموده‌ی خدا که همانا خوبی‌ها از بین برنده‌ی بدی‌ها است فرمود: نماز شب از بین برنده‌ی گناہانی است که در روز مرتکب شده‌ایم.»
- ۲) روشن کردن، توضیح دادن
- ۳) مورد اطمینان
- ۴) بایاطاهر. «خوش‌آنان که دائم در نمازند / بهشت جاودان بازارشان بی»

برکات دنیوی و اخروی یاد خداوند

شرح حدیث در بیان آیت الله حاج شیخ حسین مظاهری

مرحوم کلینی «رحمت الله علیه» در جلد دوم اصول کافی در باب ذکر، روایاتی نقل کرده که معمولاً صحیح السند و ظاهر الدلالة است. در این روایات، علاوه تأکید بر ذکر و یاد خدا، برخی از آثار و برکات آن تبیین گردیده است. از جمله در حدیث قدسی از قول امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمودند:

«قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ ذَكَرَنِي سِرًّا ذَكَرْتُهُ عَلَانِيَةً» [۱]

در حدیث قدسی دیگری نیز از قول مبارک امام صادق (ع) نقل می‌کند:

«قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا ابْنَ آدَمَ ادْكُرْنِي فِي مَلَأِ ادْكُرْكَ فِي مَلَأِ خَيْرٍ مِنْ مَلِيكَ» [۲]

درس اخلاق؛ شرح چهل حدیث، حدیث ششم؛ برکات دنیوی و اخروی یاد خداوند بر اساس این دو روایت و روایات مشابه دیگر، خداوند تعالی می‌فرماید: هرکس در خلوت یا جلوت من را یاد کند، من هم به یاد او هستم. به عبارت دیگر هرکه به صورت پنهانی یا آشکارا، به یاد خداوند سبحان باشد، خدا به شکل برتری به یاد او خواهد بود.

اگر کسی به یاد خدا باشد، همه جا را محضر خدا بداند و ادب حضور را مراعات کند، خداوند متعال در دنیا و آخرت از او یاد می‌کند و فریادرس اوست. رسول خدا (ص) فرمودند: هرکس اهل ذکر باشد و زیاد خدا را یاد کند، خداوند او را دوست می‌دارد و او را از آتش جهنم و از نفاق دور خواهد کرد. [۳]

آنکه مداومت بر ذکر دارد، در روز قیامت مقام بالایی دارد، دست عنایت خدا روی سر اوست و خدا کمک کار او خواهد بود. وحشت و اضطراب از قیامت ندارد، چون خدا را دارد و این نتیجه این است که در دنیا در نهان و آشکار به یاد خدا بوده است. چنین کسی در پرتو یاد خدا به جایگاهی می‌رسد که می‌گوید: «هَأُوْمُ أَقْرُوْا كِتَابِيَهٗ» [۴]؛ مردم بیایید و ببینید چقدر سرفرازم. اندازه یاد خدا هم با میزان یاد او از خدا تناسب دارد. هر چقدر او به یاد خدا بوده است، به همان اندازه خدا در آخرت به یاد او خواهد بود. در روایت دیگری، ابو حمزه ثمالی از قول امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمودند: در توراتی که تحریف نشده، نوشته شده است که حضرت موسی(ع) به پروردگار متعال گفت: آیا تو به من نزدیکی تا با تو مناجات کنم؟ یا دور هستی تا صدايت بزخم؟ خداوند عزوجل فرمود: «أَنَا جَلِيْسُ مَنْ دَكَّرَنِي»؛ من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند. سپس موسی پرسید: در آن روزی که هیچ کس پناهی به جز تو ندارد، یعنی در قیامت، چه کسی در پناه توست؟ خداوند تعالی فرمود: «الَّذِيْنَ يَذْكُرُوْنِي فَأَذْكُرُهُمْ»؛ آن‌ها که من را یاد می‌کنند، پس من هم آن‌ها را یاد می‌کنم. [۵]

خوشا به حال افرادی که در عالم برزخ و در قیامت خدا با آن‌هاست و خدا را دارند. خوشا به حال آنان که در قبر، وقتی که همه می‌روند و با چشم ناامیدی به همه نگاه می‌کنند و می‌بینند که هیچ فریادرسی ندارند، خدا با آن‌هاست.

راجع به پل صراط که همه باید از آن گذر کنند: «وَأِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا» [۶]؛ در روایت می‌خوانیم از مو باریک‌تر، از شمشیر برنده‌تر و از آتش سوزاننده‌تر است. [۷] اما برای مؤمن، یک لحظه است و مثل برق از آن عبور می‌کند. [۸]

ذکر و یاد دائمی خدا، در دنیا نیز به فریاد انسان می‌رسد و باعث سرفرازی او در بین مردم می‌شود. همه می‌خواهند سرفراز باشند، حتی کسانی که ریاست طلب نیستند نیز سرفرازی در میان مردم را دوست دارند. حبّ سرفرازی و سربلندی، نه تنها ردیلت نیست، بلکه یکی از فضائل هم هست و این سرفرازی در اثر ذکر خدا روزی انسان می‌گردد. قرآن کریم

می‌فرماید: «فِي بُيُوتٍ أذنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللهِ» [۹]

افرادى هستند که دست عنایت خدا روی سر آن‌هاست و خداوند تعالی لحظه به لحظه آنان را رو به فضیلت و رو به آقایی بالا می‌برد. آنان چه کسانی هستند؟ کسانی که دائم ذکر می‌گویند و همیشه به یاد خدا هستند؛ چه در میان مردم و چه در خلوت، همه‌جا را محضر مقدس خداوند می‌دانند و ادب حضور را مراعات می‌کنند.

بیوت در این آیه شریفه، معانی مختلفی دارد؛ یکی از معانی آن مساجد و مزارهای شریف است. در روایات نیز بر وجود مقدس ائمه طاهرین «سلام الله علیهم» تطبیق شده است. [۱۰]

معنای دیگر که ظاهراً آیه شریفه در آن ظهور دارد، این است که خدا اذن داده است که قدر و منزلت اهل ذکر بالا رود. در واقع دست عنایت خدا روی سر آن‌هاست. کسانی که روز و شب، یعنی دائماً، به یاد خداوند هستند، خداوند متعال به آنان شرافت و کرامتی خاص در دنیا عنایت می‌فرماید.

به قول شاعر:

صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر به دوام

نانامان جهان را کند این پنج تمام

بنابراین، روحانیت، افراد تأثیرگذار جامعه و به طور کلی افراد متدین، باید توجه داشته باشند که برخورداری از سرافرازی و سربلندی در دنیا، در سایه ذکر و یاد خداوند برای آنان حاصل می‌شود. امام جماعت، امام جمعه، رئیس و هرکسی که خواهان محبوبیت و ابهت در بین مردم است، کسی که می‌خواهد تبلیغ کند و تأثیرگذار باشد، کسی شهرت حلال بخواهد، باید همواره به یاد خدا باشد و به خصوص ذکر عملی، که همان رعایت تقواست را به‌جا آورد. و بالأخره اگر کسی بهشت بخواهد، اگر دنیا بخواهد و اگر سیروسولوک بخواهد، باید اهل ذکر باشد.

انسان باید با ارزش‌های معنوی و با عالم غیر ناسوت سر و کار داشته باشد و به عبارت دیگر، غرق در معنویات باشد. افرادی هستند که با ارتباط با خدا و معنویات و با مداومت بر ذکر، توانسته‌اند در همین دنیا

با ملائکه ارتباط برقرار کنند. قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ، نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» [۱۱]

تعجب نکنید، همه ما باید چنین باشیم. حال دل ما، محیط ما، اعمال ما، اقتضا نمی‌کند، حرف دیگری است؛ ولی باید چنین باشیم.

برخی از مفسرین چنین ارتباطی با ملائکه را مربوط به موقع مرگ می‌دانند. اما آنچه آیه شریفه می‌گوید، مهم‌تر از این حرف‌ها است. کسی که بگوید: «الله» و بر روی آن پا برجا باشد و استقامت ورزد، یعنی کسی که همه جا را، چه در خلوت و چه در جلوت، محضر خدا بداند و ادب حضور را مراعات کند، «تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»؛ با ملائکه سروکار خواهد داشت و اگر مثلاً یک خوفی یا غصه‌ای برای او پیدا شده است، ملائکه می‌آیند، او را دلداری می‌دهند و می‌گویند: «أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ».

غم و غصه در دنیا برای کسی که آخرت را با همه آن مقام‌ها دارد، یعنی چه کسی که خدا را دارد، ترس برای او چه معنایی دارد؟ «أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا»؛ بعد هم می‌گویند: ما کمک کار تو هستیم: «نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ»؛ خدا ما را خلق کرده است که یار و یاور تو باشیم.

دو آیه در قرآن است، من از شما تقاضا دارم به این دو آیه خیلی توجه کنید، خیلی مهم است. آیه اول می‌فرماید: «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» [۱۲]؛ مؤمن به ما حتماً حق دارد، شک نکنید حق چه چیز را دارد؟ حق دارد که او را کمک کنیم.

آیه دوم راجع به گرفتاری‌ها است، نه اینکه فقط گرفتاری در زندگی دنیوی او باشد، مثلاً اگر شبهه برای او پیدا شده است و نمی‌تواند آن را حل کند یا مثلاً حال قبض پیدا کرده و حال یقظه را از دست داده شده است، در نماز شب بی‌حال است و نمی‌تواند آن را رفع کند. قرآن می‌فرماید می‌خواهید من داروی آن را بگویم؟ می‌فرماید: «كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ» [۱۳] حتماً در گرفتاری‌ها مشکل را حل می‌کند، حال قبض او را به حال بسط برمی‌گرداند. زمزمه‌ها در نماز شب می‌دهد. بیداری در دل شب به او

می دهد. نمی شود کسی با خدا باشد، اما نماز شب او تعطیل شود، اگر کسی نماز شب و سوز و گداز در شب ندارد، باید بداند که هر چه هست، از قامت ناسازی بی اندام خود اوست.

پروردگار عالم روی ذکر تأکید فراوانی دارد. قرآن کریم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» [۱۴]

امام صادق (ع) در روایتی فرمودند: خدا هر چیزی که از بنده هایش خواسته است، مقید خواسته، به غیر یک چیز؛ خدا گفته است نماز بخوانید، هفده رکعت با نافله های آن پنجاه و یک رکعت می شود، بالاخره محدود است. خدا گفته است یک ماه روزه بگیرید، خدا گفته است خمس و زکات بدهید، یک حدی دارد، خدا گفته است مکه بروید، یک ماه می شود و بالاخره همه واجبات و مستحبات حدی دارند، به غیر از یک چیز که از نظر قرآن حد ندارد، بلکه همیشگی می خواهد و آن ذکر است. سپس آیه شریفه را تلاوت کردند: [۱۵] «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» جمله «بُكْرَةً وَأَصِيلًا» در این آیه، بر کثرت ذکر تأکید دارد. و معنای آن این است که بنده، همیشه و به طور دائم باید به یاد خدا باشد. یعنی به اصطلاح دائم الذکر باشد. من دیده ام افرادی که اینها در کما هستند، اما اهل ذکرند، موقع مرگ آنها است، اما اهل ذکر هستند و هیچ توجه ندارند به هیچ چیز، اما به «لا اله الا الله» و به «یا الله» توجه دارند. من زیاد دیده ام که دائم الذکر است، حتی در کما، لذا این افراد اگر جلو بروند در خواب هم اهل ذکر می شوند و می توانند نفی خواطر بکنند. خوشا به حال آنها که در خواب یا در بیداری، می توانند نفی خواطر کنند؛ وسوسه ها، تخیل ها و فکرهای بی جا نمی تواند به سراغ آنها بیاید. این افراد دل دارند و دل آنها در خواب دارد. وقتی چشم و گوش و زبان آنها در خواب داشته باشد، دل آنها نیز در خواب پیدا می کند و آن در خواب به روی وسوسه ها، تخیل ها و توهم های بی اساس بسته می شود. به این نفی خواطر می گویند که خیلی مشکل است، اما گروهی راه را رفته اند و شده است و علاوه بر بیداری، در خواب هم نفی خواطر دارند.

خدا از ما می خواهد جداً دائم الذکر باشیم. استاد بزرگوار ما علامه

طباطبایی «رحمت الله علیه» روزهای آخر عمرشان را سپری می‌کردند که عده‌ای از ما شاگردها خدمت ایشان رسیدیم. در حالی که حال ایشان بد بود، با یک ادب و خضوعی در مقابل ما نشستند. من به ایشان گفتم: آقا! یک نصیحت به ما کنید تا مرخص شویم، ایشان فرمود: «فَادْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ» [۱۶] چند روز بعد در بیمارستان به ملاقات ایشان رفتیم. خانم ایشان گفتند: حالی پیدا کرد و چند مرتبه گفت: توجه، توجه، توجه، تا از دنیا رفت. این «فَادْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ» را از چند روز قبل به ما گفتند و بعد هم موقع مرگ یک پیام عمومی به همه دادند و گفتند: «توجه، توجه، توجه».

ذکر مراتبی دارد؛ مرتبه اول آن ذکر لفظی یا ذکر زبانی است. هرکسی باید یک ذکری انتخاب کند و مرتب بگوید. مثلاً سفارش می‌کنند کسانی که هنوز به جایی نرسیده‌اند، ذکر یونسیه را بگویند: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» [۱۷]؛ مخصوصاً به معنای آن توجه کنند.

حضرت یونس (ع)، پیامبر خدا بود، اما حرکتی که به شأن او نمی‌خورد، از او سرزد. پروردگار عالم او را زندان کرد. قرآن می‌گوید: اگر اهل ذکر نبود، تا روز قیامت باید در دل ماهی می‌ماند: «فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» [۱۸]

بالآخره این مرتبه اول ذکر است که همه باید داشته باشیم. اذکاری مانند صلوات، «لاله‌الاله» و «لاحول ولاقوه‌الابالله» را که هر کدام خصوصیتی دارد، مرتب بگوییم. اما بر ذکر یونسیه خیلی سفارش شده است. لازم هم نیست که دو زانو و رو به قبله باشیم یا آداب خاصی به جا آوریم، بلکه آنکه اهل ذکر است، در راه ذکر می‌گوید. انسان می‌تواند در راه یا در بین کارهای روزانه، مثلاً صد مرتبه سوره توحید را بخواند یا هزار مرتبه صلوات بفرستد. اگر کسی این مرتبه از ذکر را ندارد، بداند خسارت عجیبی دارد.

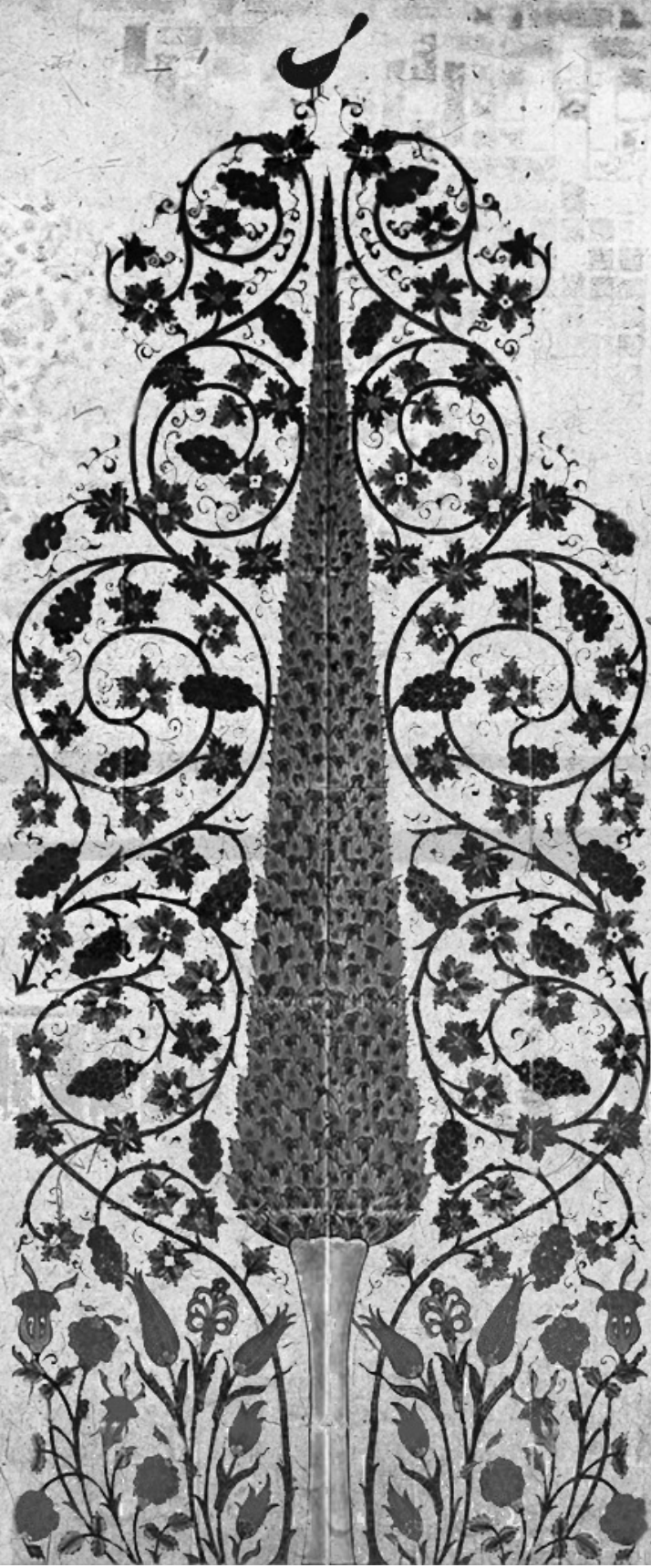
مرتبه دوم، ذکر قلبی است، آن هم نه به این معنا که بنشینند و ذکر را در دل بگویند، در اسلام چنین روشی نداریم. ذکر قلبی آن است که قلب انسان به دنبال زبان بگوید: «لاله‌الاله» تا کم‌کم به آنجا برسد که در مجلس شام مؤذن گفت: «اشهد ان لاله‌الاله»، امام سجاد (ع) فرمودند: پوست، گوشت و خون من هم می‌گوید: «اشهد ان لاله‌الاله». [۱۹]

مرتبه سوم، ذکر عملی است که از مراتب اول و دوم مهم تر است. امام صادق (ع) می فرماید: اگرچه اذکار لفظی نظیر تسبیحات اربعه، ذکر است، امّا قرآن یک چیز دیگر می خواهد و آن ذکر عملی است، به این معنا که انسان موقع انجام هر عملی، ببیند حلال است یا حرام و محرمات را ترک کند و واجبات را به جا آورد. [۲۰]

حضرت امام «قدّس سرّه» بارها می گفتند و این او را خرد دیگر در رسانه ها هم می گفتند که: همه جا محضر خدا است، ما در محضر خدا هستیم، ادب حضور باید مراعات شود. این همان ذکر عملی است.

پی نوشت‌ها

- [۱]. الکافی، ج ۲، ص ۵۰۱.
- [۲]. الکافی، ج ۲، ص ۴۹۸.
- [۳]. الکافی، ج ۲، ص ۵۰۰.
- [۴]. الحاقه، ۱۹: «بیابید و کتابم را بخوانید.»
- [۵]. الکافی، ج ۲، ص ۴۹۶.
- [۶]. مریم، ۷۱: «و هیچ کس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد می‌گردد. این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است.»
- [۷]. امالی الصدوق، ص ۱۷۷.
- [۸]. فضائل الشیعه، ص ۵.
- [۹]. النور، ۳۶ و ۳۷: «در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آن‌ها رفعت یابد و نامش در آن‌ها یاد شود. در آن [خانه]‌ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند: مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی، آنان را از یاد خدا، به خود مشغول نمی‌دارد.»
- [۱۰]. الکافی، ج ۹، ص ۲۵۶.
- [۱۱]. فصلت، ۳۱ و ۳۰: «در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»؛ سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند]: «هان، بیم مدارید و غمین مباشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید. در زندگی دنیا و در آخرت دوستانتان ماییم.»
- [۱۲]. روم، ۴۷: «و یاری‌کردن مؤمنان بر ما فرض است.»
- [۱۳]. یونس، ۱۰۳: «زیرا بر ما فریضه است که مؤمنان را نجات دهیم.»
- [۱۴]. الاحزاب، ۴۱ و ۴۲: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را یاد کنید، یادی بسیار. و صبح و شام او را به پاکی بستانید.»
- [۱۵]. الکافی، ج ۲، ص ۴۹۸.
- [۱۶]. البقره، ۱۵۲: «پس مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم.»
- [۱۷]. الانبیاء، ۸۷: «معبودی جز تو نیست، منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم.»
- [۱۸]. صافات، ۱۴۳ و ۱۴۴: «و اگر او از زمره تسبیح‌کنندگان نبود، قطعاً تا روزی که برانگیخته می‌شوند، در شکم آن [ماهی] می‌ماند.»
- [۱۹]. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۹.
- [۲۰]. الکافی، ج ۲، ص ۸۰.



تامل

پرسش

پیامبر اسلام (ص) چگونه نماز می خواند و چه ویژگی هایی داشت؟

پاسخ

در روایات به چگونگی بجا آوردن نماز توسط رسول خدا (ص) اشاره شده است؛ که برای نمونه به ذکر مواردی بسنده می شود:

۱. امام علی (ع): «رسول خدا (ص) موقع گفتن تکبیرة الاحرام و همچنین هنگام گفتن تکبیر برای رکوع و نیز هنگامی که سر از رکوع برمی داشت، دست ها را تا برابر گوش ها بلند می کرد». [۱]

۲. امام علی (ع): «هرگاه به رسول خدا (ص) در نماز حالت «خمیازه» دست می داد، دست راستش را جلو دهان می گرفت». [۲]

۳. امام علی (ع) به محمد بن ابی بکر نوشت: مراقب رکوع و سجودت باش؛ زیرا رسول خدا (ص) - که نمازش را کامل تر از همه انجام می داد و بهتر از دیگران مراعات می کرد - وقتی به رکوع می رفت سه بار می گفت: «سبحان ربی العظیم و بحمده»... و وقتی به سجده می رفت، می گفت: «سبحان ربی الاعلی و بحمده». [۳]

۴. همچنین به او نوشت: وقتی رسول خدا (ص) از رکوع بلند می شد، می گفت: «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ اللهُ لَكَ الْحَمْدُ مِنْ مَلَأَ سَمَاوَاتِكَ وَمِلْءِ

أَرْضِكَ وَوَيْلٌ لِّمَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ»؛ [۴] خداوند ستایش کسی را که او را ستود بشنود و اجابت کند، خدایا! تو را سپاس و ستایش به حجم آسمان ها و زمینت، و حجم هر چه که خواهی.»

۵. امام باقر(ع): «رسول خدا(ص) در نماز «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را آشکار می‌کرد و صدایش را به آن بلند می‌نمود.» [۵]

۶. امام باقر(ع): «دو نفر از اصحاب رسول خدا(ص) در کیفیت قرائت نماز آن حضرت اختلاف کردند، برای روشن شدن آن به ابی بن کعب نامه نوشتند که رسول خدا چند بار در نماز مکث می‌کرد؟ او پاسخ داد: رسول خدا(ص) در حال قرائت دو جا مکث می‌کرد: یکی پس از فراغت از فاتحة الكتاب، و دیگری پس از پایان یافتن سوره.» [۶]

۷. امام صادق(ع): «رسول خدا(ص) در نماز صبح سوره‌هایی مانند «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» و «هل اتيك حديث الغاشية» و «لا اقسم بيوم القيامة» و مانند آن را می‌خواند. در نماز ظهر مانند سوره‌های «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ» و «والشمس وضحيتها» و «هل اتيك حديث الغاشية» و مانند آن را قرائت می‌کرد. در نماز مغرب سوره‌های کوتاه‌تری مانند «قل هو الله احد» و «اذا جاء نصر الله والفتح» و «اذا زلزلت» را می‌خواند. و در نماز عشاء آنچه در نماز ظهر و در نماز عصر آنچه در نماز مغرب می‌خواند، قرائت می‌فرمود.» [۷]

۸. هشام بن حکم گوید: از امام کاظم(ع) پرسیدم: به چه علت در رکوع «سبحان ربی العظیم و بحمده» و در سجده «سبحان ربی الاعلی و بحمده» گفته می‌شود؟ آن حضرت فرمود: «ای هشام! هنگامی که رسول خدا(ص) را به معراج بردند و در آن جا نماز گزارد و متذکر عظمت و بزرگی حق تعالی - که در آن شب دیده بود - شد، بدنش به لرزه افتاد و بی اختیار به حالت رکوع درآمد و در آن حال گفت: «سبحان ربی العظیم و بحمده» و وقتی از رکوع برخاست، به سوی حق تعالی در مقام و جایگاهی بالاتر از حالت قبلی متوجه شد [از ترس و عظمت حق] به سجده افتاد و گفت: «سبحان ربی الاعلی و بحمده». وقتی این ذکر را هفت بار تکرار کرد حالت خوف و ترس از او زایل شد...» [۸]

۹. ابو سعید خدری گوید: رسول خدا(ص) در نماز قبل از اشتغال به

قرائت «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» می گفت. [۹]
 ۱۰. براء بن عازب گوید: رسول خدا (ص) هیچ نماز واجب را بدون «قنوت» انجام نمی داد. [۱۰]

۱۱. محمد بن مسلمه می گوید: رسول خدا (ص) در سجده این دعا را می خواند: «اللَّهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ، وَ بِكَ آمَنْتُ، وَ لَكَ أَسْلَمْتُ، سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ وَ صَوَّرَهُ، وَ سَقَّقَ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ، فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»؛ [۱۱]
 خدایا! برای تو سجده کردم، و به تو ایمان آوردم، و تسلیم تو هستم. چهره [و حقیقت] من بر کسی سجده کرده آن را آفرید و تصویرش نمود، و چشم و گوش برایش شکافت، پس مقدس و والاست خدای یکتا که بهترین آفرینندگان است.

پی نوشت ها

- [۱]. ابن خیون مغربی، نعمان بن محمد، دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام، ج ۱، ص ۱۶۲، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ق.
- [۲]. محدث نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۵، ص ۴۱۶، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
- [۳]. ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، الغارات أو الإستنفار و الغارات، محقق: جلال الدین، ج ۱، ص ۲۴۶ - ۲۴۷، تهران، انجمن آثار ملی، چاپ اول، ۱۳۹۵ ق.
- [۴]. همان، ص ۲۴۶.
- [۵]. عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر، ج ۱، ص ۲۰، تهران، المطبعة العلمية، چاپ اول، ۱۳۸۰ ق.
- [۶]. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۲۹۷، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- [۷]. همان، ص ۹۵ - ۹۶.
- [۸]. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۳۲ - ۳۳۳، قم، کتاب فروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.
- [۹]. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۳۵، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- [۱۰]. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی العزیزية فی الأحادیث الدینیة، ج ۲، ص ۴۲، قم، دار سید الشهداء للنشر، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
- [۱۱]. صالحی دمشقی، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، ج ۸، ص ۱۴۶، بیروت، دار الکتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.



پرسش

پیامبر اسلام (ص) و ائمه (ع)، حجت بر اهل زمین هستند، یا حجت بر تمام مخلوقات عالم؟

پرسش

رسول الله (ص) حجت خدا بر خلق روی زمین معرفی شده، یا حجت خدا بر تمام موجودات عالم است؟ چون در حدیثی خواندم حجت بر مخلوقات زمین است

پاسخ اجمالی

در تعبیر روایات، پیامبر اسلام (ص) و ائمه (ع) هم حجت بر بندگان خدا، هم بر اهل زمین، و هم حجت بر تمام مخلوقات عالم معرفی شده‌اند. به عنوان نمونه:

امام علی (ع) در یکی از خطبه‌هایش پس از حمد و ثنای الهی می‌فرماید: «وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَحُجَّةَ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ...» [۱] و شهادت می‌دهم که محمد (ص) بنده خدا، و فرستاده او، و خاتم پیامبران، و حجت خدا بر جهانیان است.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: لَمَّا سَارَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مِنَ الْمَدِينَةِ تَكْنُفُهُ أَفْوَاجُ الْمَلَائِكَةِ

الْمُسْوِمِينَ وَالْمُرْدِفِينَ فِي أُيُدِيهِمُ الْجِرَابُ عَلَى نُجْبٍ مِنْ نُجْبِ الْجَنَّةِ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَأَبِيهِ وَأَخِيهِ؛ [۲] امام صادق (ع) می‌فرماید: زمانی که امام حسین (ع) از مدینه قصد سفر نمود، فرشتگان بسیار با صف‌های منظم، پشت سرهم اسلحه به دست و سوار بر اسب‌های بهشتی او را همراهی می‌کردند، و بر او سلام می‌فرستادند، و می‌گفتند: ای حجت خدا بر مخلوقات، بعد از جد و پدر و برادر خویش. پیامبر اسلام (ص) در مورد امام حسین (ع) فرمود: «... وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَجْمَعِينَ»؛ [۳] و حجت خدا بر تمام مخلوقاتش.

با توجه به نمونه روایاتی که بیان شد، پیامبر (ص) و ائمه اهل بیت (ع) حجت بر تمام جهان و جهانیان هستند. حتی اگر تصریح این روایات هم نبود، باز احادیثی که تصریح به حجت بودن آنان بر بندگان، [۴] و بر زمینیان [۵] دارند، بر اساس قاعده معروف «اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند»، مانع از حجت بودن آن‌ها بر جهانیان نمی‌شود. و به عبارت دیگر، اگر در روایتی آمده است که حضرتشان حجت برای انسان‌ها است، معنایش آن نیست که ایشان حجت بر دیگر ساکنان زمین و یا حجت بر کل عالم وجود نیستند، همان‌گونه که آیه‌ای که خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»؛ [۶] (و خویشان نزدیک خود را انداز کن). و «لتنذرا م القرى»؛ [۷] (ساکنان مکه را انداز کن) معنایش آن نیست که حضرتشان نباید به انداز غیر خویشاوندان و نیز ساکنان مناطق دیگر پردازند. [۸] این‌گونه است که در فرازی از زیارت جامعه، تمام مخلوقات خدا، از فرشته تا شیطان و هر چه میان آن‌ها است را معترف به بزرگی منزلت اهل بیت (ع) می‌دانیم:

«حَتَّى لَا يَبْقَى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا صِدِّيقٌ وَلَا شَهِيدٌ وَلَا عَالِمٌ وَلَا جَاهِلٌ وَلَا ذَنبِيٌّ وَلَا فَاضِلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ وَلَا فَاجِرٌ ظَالِمٌ وَلَا جَبَّارٌ غَنِيْدٌ وَلَا شَيْطَانٌ مَرِيدٌ وَلَا خَلْقٌ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ شَهِيدٌ إِلَّا عَرَفَهُمْ جَلَالَةَ أَمْرِكُمْ وَعِظْمَ حَظْرِكُمْ». [۹]

پی نوشتها

- [۱]. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، محقق، مصحح، غفاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ج ۸، ص ۶۷، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- [۲]. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، ص ۲۰۶، بیروت، البلاغ، ۱۴۱۹ق.
- [۳]. شیخ صدوق، امالی، ص ۱۱۵، بیروت، اعلمی، چاپ پنجم، ۱۴۰۰ق.
- [۴]. مانند «نَكَزَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ: هَذَا نَابُ الْهَدَى الَّذِي مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ هُوَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ». طبری املی کبیر، محمد بن جریر بن رستم، المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب ع، محقق، مصحح، محمودی، احمد، ص ۶۱۸، قم، کوشانیپور، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- [۵]. «... فَهَمَّ حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ...». هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهمالی، محقق، مصحح، انصاری زنجانی خوئینی، محمد، ج ۲، ص ۶۸۶، قم، نشر الهمادی، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
- [۶]. شعراء، ۲۱۴.
- [۷]. انعام، ۹۲؛ شوری، ۷.
- [۸]. ر.ک: (محدوده رسالت حضرت موسی و عیسی)، ۸۲۵۰۴.
- [۹]. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.

پرسش

نامه‌های پیامبر اسلام (ص) به پادشاهان را چه کسانی می‌بردند؟

پاسخ

پیامبرگرامی اسلام (ص) پس از صلح حدیبیه، نامه‌هایی را برای پادشاهان و سران سرزمین‌های همجوار، ارسال کردند که در این جا به نام و زندگی نامه مختصر برخی از ابلاغ‌کنندگان این نامه‌ها اشاره می‌شود:

۱. نامه پیامبر (ص) به هرقل پادشاه روم

دحیه بن خلیفه کلبی، معروف به دحیه کلبی، صحابی پیامبر اکرم (ص) وی پیش از جنگ بدر اسلام آورد [۱] و در جنگ احد و نبردهای پس از آن حضور داشت. [۲] دحیه در سال ششم هجری، مأمور رساندن نامه پیامبر (ص) و ابلاغ رسالت ایشان به فرمانروای روم شرقی (ترکیه کنونی) شد. [۳]

۲. نامه پیامبر (ص) به خسرو پرویز

رساننده نامه رسول خدا (ص) به خسرو پرویز، شخصی به نام عبدالله بن حذافه سهمی بود. عبدالله بن حذافه در ابتدای ظهور اسلام، مسلمان شد و از مهاجران پیش قدم بود که به همراه برادرش قیس هجرت نمود.

وی مورد اعتماد پیامبر خدا(ص) بود؛ از این رو او را به عنوان سفیر به سوی کسری (خسرو پرویز) پادشاه سرزمین فارس برگزید و نامه‌ای را به دست او داد که به پادشاه برساند. [۴] عبدالله بن حذافه بعدها در زمان خلیفه دوم به اسارت رومیان درآمد و در زمان خلافت عثمان در مصر درگذشت. [۵]

۳. نامه پیامبر(ص) به مقوقس بزرگ مصر

حاطب بن ابی بلتعنة لخمی از صحابه رسول خدا(ص) که مسلمان شد و به مدینه مهاجرت کرد. حاطب، سفیر پیامبر به سوی مقوقس پادشاه مصر بوده است. [۶] او در خلافت عثمان، در سال ۳۰ هجری در سن ۶۵ سالگی از دنیا رفت. [۷]

۴. نامه پیامبر(ص) به نجاشی حاکم حبشه

رسول خدا(ص)، عمرو بن أمیة بن خویدل ضمری را با پیامی به سوی نجاشی حاکم حبشه فرستاد. [۸] عمرو بن أمیة ضمری از مسلمانان اولیه و از جمله مهاجران پیش قدم بود. وی در اواخر ایام حکومت معاویه درگذشت. [۹]

۵. نامه پیامبر(ص) به منذر بن ساوی تمیمی حاکم بحرین

علاء بن حضرمی، صحابی پیامبر خدا(ص)، و از نگارندگان قرآن بود. پیامبر(ص) برای دعوت به اسلام، وی را به سوی بحرین فرستاد. [۱۰] پس از این که اهالی بحرین مسلمان شدند، پیامبر(ص) وی را به عنوان امیر بحرین گماشت. ابوبکر نیز در زمان خلافتش وی را ابقا کرد. [۱۱] حضرمی، در ۱۴ ق درگذشت. [۱۲]

پی نوشتها

- [۱]. ابن سعد کتاب واقدی، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۱۸۸، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱۴۱۸ق.
- [۲]. ابن عبدالبر، یوسف بن عبد الله، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق، بجاوی، علی محمد، ج ۲، ص ۴۶۱، بیروت، دار الجیل، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- [۳]. همان؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۶، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹ق.
- [۴]. الاستیعاب، ج ۲، ص ۸۸۸ - ۸۸۹؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق، زکار، سهیل، زرکلی، ریاض، ج ۱، ص ۲۱۵، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- [۵]. الاستیعاب، ج ۳، ص ۸۹۰؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۱۵.
- [۶]. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابة فی تمييز الصحابة، تحقیق، عبد الموجود، عادل احمد، معوض، علی محمد، ج ۶، ص ۲۹۶، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۵ق؛ ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۱۵۶، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۷ق؛ ابن سید الناس، عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۳۲، بیروت، دار القلم، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- [۷]. الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۱۲.
- [۸]. أسد الغابة، ج ۳، ص ۶۹۱؛ ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، المنتظم، محقق، عطا، محمد عبد القادر، عطا، مصطفی عبد القادر، ج ۵، ص ۲۳۵، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- [۹]. أسد الغابة، ج ۳، ص ۶۹۰ - ۶۹۱.
- [۱۰]. طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک (تاریخ طبری)، تحقیق، ابراهیم، محمد أبو الفضل، ج ۳، ص ۲۹، بیروت، دار التراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۲۳۴.
- [۱۱]. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۸۶؛ الإصابة، ج ۴، ص ۴۴۵.
- [۱۲]. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۸۶.



پرسش

بانو خدیجه (س) از حضرت رسول اکرم (ص) مستقیم خواستگاری کردند یا با واسطه؟

پاسخ اجمالی

بر اساس برخی نقل‌ها پیامبر اسلام (ص) با اموال خدیجه (س) و به وکالت از او، سفر تجاری موفقیت‌آمیزی به شام داشت که از آن‌پس، خدیجه دلبسته او شده و شخصی را - بدون آن‌که اعلام کند که او از طرف چه فردی آمده - نزد پیامبر (ص) فرستاد تا ببیند که آیا ایشان نیز تمایل به چنین ازدواجی دارد یا خیر؟ حضرت خدیجه پس از آن‌که تمایل حضرتشان را دریافت، شخصی را به صورت رسمی فرستاد و تمایل خویشتن را به ازدواج با ایشان اعلام کرد. پیامبر (ص) نیز از این موضوع، استقبال کرده و همراه عمویشان ابوطالب و تعدادی از بنی‌هاشم به خواستگاری خدیجه (س) رفت و این ازدواج شکل گرفت.

پاسخ تفصیلی

پیامبر اسلام (ص) قبل از رسالت، سفرهایی تجاری به شام داشت که یکی از آن‌ها با اموال خدیجه (س) بود. موّخان در ارتباط با این سفر چنین نقل کرده‌اند:

ابوطالب به پیامبر(ص) گفت تا به خدیجه پیشنهاد دهد که اموال خود را به او بسپارد تا با آن‌ها تجارت کرده و در سود شریک یکدیگر باشند. پیامبر با آن‌که به چنین تجارتی بی‌میل نبود، اما از این‌که خود چنین تقاضایی کند سر باز زد. ابوطالب خود نزد خدیجه رفت و این پیشنهاد را مطرح کرده و گفت: چند برابر مبلغی که به دیگران برای تجارت می‌دهی، به محمد بده تا تجارت کند.

خدیجه گفت: اگر این تقاضا را برای افراد ناشناس می‌کردی، می‌پذیرفتم چه رسد به آشنایی که موجه است! به دنبال آن، خدیجه مال التجاره‌ای به پیامبر داده و غلام خود به نام میسرَه را نیز با این سفارش همراهش کرد، تا گوش به فرمان ایشان بوده و احترام حضرتشان را در هر حال مراعات کند. [۱]

البته، برخی منابع معتقدند که خود حضرت خدیجه پیشنهاد چنین تجارت و شراکتی را به پیامبر داد [۲] و بیش از اموالی که به دیگران می‌داد به حضرتشان پرداخت. [۳]

این سفر تجاری، حاشیه‌هایی نیز داشت، از جمله آن‌که راهبی پیامبر(ص) را دید و دانست که او همان پیامبر موعود است و این مژده را به گوش میسرَه نیز رساند. [۴]

پیامبر در این سفر تجاری بسیار موفق بود. [۵] میسرَه نیز نزد خدیجه رفت و گزارش سفر و ماجرای ملاقات با راهب نصرانی را به اطلاع او رساند. خدیجه به لحاظ نسب، از افراد متوسط جامعه به شمار می‌آمد؛ اما از شرافت‌مندترین آنان بود و اموال بسیاری نیز داشت؛ به همین دلیل، افراد بسیاری خواهان ازدواج با او بودند. [۶]

پس از آن‌که سفر تجاری شام نیز با موفقیت و امانت‌داری پیامبر(ص) به پایان رسید، خدیجه دل‌بسته آن حضرت شد و شخصی را پیش حضرتشان فرستاد (بدون این‌که بگوید از طرف خدیجه آمده است) تا از میل پیامبر به ازدواج با خدیجه آگاه شود. [۷] حضرت خدیجه وقتی که پیامبر را مایل به ازدواج دید؛ فرستاده‌ای رسمی را با این پیام نزد حضرتشان فرستاد: «من به سبب خویشاوندی، شرف، امانت، نیک‌خویی و راست‌گویی‌ات به تو راغبم». [۸]

پیامبر نیز جواب مثبت داد و به همراه ابوطالب و تعدادی از بنی هاشم به خواستگاری خدیجه رفتند. [۹]

در ابتدای مجلس، ابوطالب به ورقه بن نوفل که از بستگان خدیجه بود گفت: «سپاس مخصوص پروردگار این خانه (کعبه) است، آن که ما را از نسل ابراهیم و فرزندان اسماعیل قرار داد و در حرم امنش جای داد و ما را داوران مردم قرار داد و این شهر را برایمان مبارک گرداند. برآستی که برادرزاده‌ام با هیچ یک از مردان قریش مقایسه نمی شود مگر آن که از آنان برتر است، با هیچ مردی مقایسه نگردد جز آن که از او ارجمندتر است. اگرچه مال کم دارد ولی مال رزقی است بی دوام و سایه‌ای است ناپایدار. او و خدیجه خواستار یکدیگرند. ما نزد تو آمدیم تا او را البته با رضایت و به دستور خودش از شما خواستگاری کنیم. مهر هر مقدار بخواهید، نقد و نسیه آن برعهده من است. به پروردگار این خانه سوگند او آینده‌ای درخشان و آیینی فراگیر و دیدگاهی عمیق دارد». در نهایت، این خواستگاری به ثمر نشست و پیامبر با خدیجه ازدواج کردند. [۱۰]

مهریه حضرت خدیجه

پیرامون مقدار مهریه حضرت خدیجه (س) نقل‌های گوناگونی وجود دارد: برخی منابع؛ آن را دوازده اوقیه [۱۱] طلا دانسته‌اند. [۱۲] البته برخی نقل‌ها، مهریه تمام همسران پیامبر (ص) را از دوازده اوقیه بیشتر ندانسته‌اند. [۱۳]

تعدادی دیگر از منابع، مهریه حضرت خدیجه را بیست شتر جوان عنوان کرده‌اند. [۱۴]

بر اساس تمام این نقل‌ها؛ مهریه به صورت عادی توسط پیامبر (ص) و یا ابوطالب تعیین شده بود. اما تعداد محدودی از منابع در ادامه ماجرا چنین آورده‌اند که پس از پایان سخنرانی ابوطالب، ورقه خواست لب به سخن باز کند، ولی هیبت مجلس او را گرفت، لکنت زبان پیدا کرد و نتوانست پاسخ ابوطالب را بدهد. خدیجه گفت: ای عمو! گرچه شما در امر شهود از خودم به من سزاوارتری اما [در تمام امور] از من به خودم سزاوارتر نیستی. ای محمد! من خودم را همسرت قرار دادم و مهر را نیز خودم از مال من می‌پردازم.

بگو عمویت شتری نحر کند و ولیمه ای تهیه کند و تو در کنار همسرت قرار بگیری. در این هنگام شخصی گفت: شگفتا مهر بردوش زنان است! ابوطالب به شدت خشمگین شد، از جای برخاست و گفت: اگر مردان همانند این برادرزاده من باشند، زنان به گران ترین قیمت و بزرگ ترین مهر، از ایشان خواستگاری خواهند کرد، اما اگر مثل شما باشند [زنان] جز با مهری گران همسر آنان نشوند. [۱۵]

پی نوشت‌ها

- [۱]. ابن سعد كاتب واقدی، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۰۴، بیروت، دارالکتب العلمية، چاپ دوم، ۱۴۱۸ق؛ قطب الدين راوندی، سعيد بن عبدالله، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۴۰، قم، مؤسسه امام مهدي(ع)، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- [۲]. مقریزی، تقی الدين، امتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع، تحقيق، نمیسى، محمد عبدالحمید، ج ۱، ص ۱۷، بیروت، دارالکتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۲۰ق؛ و مشابه ابن روایت ر. ک: ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل أبي طالب(ع)، ج ۱، ص ۴۱، قم، علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ق.
- [۳]. ابن كثير دمشقى، اسماعيل بن عمر، البداية و النهاية، ج ۲، ص ۲۹۳، بیروت، دارالفكر، ۱۴۰۷ق.
- [۴]. إمتاع الأسماع، ج ۱، ص ۱۷.
- [۵]. ابن اثیر جزرى، على بن محمد، اسد الغابة فى معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۲۳، بیروت، دارالفكر، ۱۴۰۹ق.
- [۶]. صالحی دمشقى، محمد بن يوسف، سبل الهدى و الرشاد فى سيرة خير العباد، مقدمه، ص ۹، بیروت، دارالکتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- [۷]. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، الاصابة فى تمييز الصحابة، تحقيق، عبد الموجود، عادل احمد، معوض، على محمد، ج ۸، ص ۱۰۱، بیروت، دارالکتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- [۸]. طبرى، أبو جعفر محمد بن جرير، تاريخ الامم و الملوك(تاريخ طبرى)، تحقيق، ابراهيم، محمد أبو الفضل، ج ۲، ص ۲۸۱، بیروت، دار التراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق.
- [۹]. بلاذرى، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، تحقيق، زكار، سهيل، زركلى، رياض، ج ۱، ص ۹۸، بیروت، دارالفكر، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- [۱۰]. شيخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، محقق، مصحح، غفارى، على اكبر، ج ۳، ص ۳۹۷-۳۹۸، قم، دفتر انتشارات اسلامى، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق؛ طبرسى، فضل بن حسن، اعلام الورى بأعلام الهدى، ص ۱۴۰، تهران، دارالکتب الاسلامية، چاپ سوم، ۱۳۹۰ق.
- [۱۱]. هر اوقيه با چهل درهم برابرى می‌کرده است. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، محقق، مير دامادى، جمال الدين، ج ۱۵، ص ۴۰۴، بیروت، دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
- [۱۲]. اربلى، على بن عيسى، كشف الغمة فى معرفة الأئمة، محقق، رسولى محلاتى، هاشم، ج ۱، ص ۵۱۰، تبريز، بنى هاشمى، چاپ اول، ۱۳۸۱ق.
- [۱۳]. ابن حيون مغربى، نعمان بن محمد، دعائم الإسلام و ذكر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام، محقق، فيضى، أصف، ج ۱، ص ۸۵، قم، مؤسسة آل البيت(ع)، چاپ دوم، ۱۳۸۵ق؛ شيخ صدوق، معانى الاخبار، محقق، غفارى، على اكبر، ص ۲۱۴، قم، دفتر انتشارات اسلامى، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- [۱۴]. ابن هشام، عبدالملك، السيرة النبوية، تحقيق، السقا، مصطفى، الأبيارى، ابراهيم، شلىبى، عبدالحفيظ، ج ۱، ص ۱۹۰، بیروت، دارالمعرفة، چاپ اول، بی‌تا؛ سبل الهدى و الرشاد فى سيرة خير العباد، مقدمه، ص ۹.
- [۱۵]. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، محقق، مصحح، غفارى، على اكبر، أخوندى، محمد، ج ۵، ص ۳۷۵، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.



پرسش

آیا واقعاً امام صادق چهار هزار شاگرد پرورش داد؟

پرسش

آیا واقعاً امام صادق چهار هزار شاگرد پرورش داد؟ این تعداد با توجه به محدودیت‌های حکومتی و شهری مدینه، قابل پذیرش است؟

پاسخ

آنچه در نقل‌ها آمده آن است که چهار هزار نفر از ایشان نقل قول کرده‌اند نه آنکه مانند شاگردانی به صورت مرتب خدمت ایشان می‌رسیدند.

با این وجود، باید به نکات ذیل توجه کرد:

۱. زمان امامت امام صادق (ع)، دوران طلایی شیعه می‌باشد. به جهت درگیریهایی که بین دو جریان اموی و عباسی وجود داشت، فضای اجتماعی کمی بازتر شده و موقعیتی به وجود آمد که امام توانست در آن، شاگردان بسیاری را تربیت کند و روح تازه‌ای در کالبد شیعه بدمد.

۲. برخی از مورخان و محدثان بیان داشته‌اند که چهار هزار نفر از امام صادق (ع)، روایت نقل کرده‌اند: «محدثان اسامی راویان ثقه‌ای که با وجود اختلاف نظرات و اعتقاداتشان، از امام صادق (ع) نقل می‌کردند را چهار هزار

نفر دانسته‌اند».[۱]

همان‌گونه که از این نقل به دست می‌آید، تعداد کسانی که از ایشان نقل قول کرده‌اند، چهار هزار نفر بوده‌اند و این لزوماً بدان معنا نیست که تمام این افراد، شاگرد حضرتشان (به معنای واقعی کلمه) بوده باشند بلکه ممکن است بسیاری از آنان تنها مدت بسیار کوتاهی امام را دیده و از ایشان خبر نقل کرده‌اند.

۳. در علم حدیث، ناقل (نقل کننده) و منقول عنه (کسی که خبر از او نقل می‌شود) را شاگرد و استاد نیز می‌گویند؛ لذا این احتمال وجود دارد که آنچه به عنوان وجود چهار هزار شاگرد برای امام صادق (ع) عنوان می‌شود، از این اصطلاح نشأت گرفته باشد. بنابراین داشتن چهار هزار شاگرد برای امام صادق (ع) براساس این اصطلاح خاص است ولی دلیلی در وجود این تعداد شاگرد (به معنای رایج شاگرد بودن) وجود ندارد.

۴. طبیعی است که شاگردان آن حضرت را هر تعداد بدانیم، تأثیری در شخصیت، مقام و ارزشمندی آن امام همام برای ما ندارد و ما در هر صورت ایشان را در بالاترین درجه و مقام می‌دانیم.

پی‌نوشت

[۱]. ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۲۴۷، انتشارات علامه، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹ق؛ طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، النص، ص ۲۸۴، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۹۰ق.

پرنش

آیا ابوحنیفه شاگرد امام جعفر صادق (ع) بوده است؟ اگر آری، بعضی روایات بر این مدعا را ذکر کنید.

پاسخ اجمالی

گزارشات تاریخی پراکنده‌ای حکایت از آن دارد که ابوحنیفه در مواردی از امام صادق (ع) کسب دانش کرده و با حضرتشان به گفت‌وگو نشست و در مواردی از سوی ایشان به چالش کشیده شده است؛ و این سخن ابوحنیفه که گفته: در طول عمرم فقیه‌تر و داناتر از جعفر بن محمد صادق (ع) ندیدم، خود نشان از آن دارد که او مدت قابل توجهی با آن حضرت، رفت و آمد داشت و از دانش او بهره‌جسته و علم او را با دیگران مقایسه کرده تا به چنین نتیجه‌ای رسیده است.

پاسخ تفصیلی

زمان امامت امام صادق (ع) دوران طلایی شیعه می‌باشد، به گونه‌ای که چهار هزار نفر یا در شمار یاران حضرتشان بوده و یا از آن حضرت، حدیث نقل کرده‌اند. [۱]

چندین گزارش تاریخی وجود دارد که «نعمان بن ثابت» معروف به «ابوحنیفه» از فقهای سرشناس اهل سنت نیز با حضرتشان به گفت‌وگو نشست و از دانش ایشان بهره‌مند شده است:

۱. ابوحنیفه در ارزیابی کلی خود از امام ششم (ع) و مقایسه آن جناب با افرادی که مدعی فقاقت بودند، چنین اظهار می‌دارد: «ما رأیت أفتقه من جعفر بن محمد الصادق (ع)» [۲] که نشانگر آن است که او از امام صادق (ع) کسب دانش کرده است.

۲. ابن ابی لیلی همراه ابوحنیفه نزد امام صادق (ع) آمد و حضرت به ابن ابی لیلی فرمود: «همراه خود را معرفی کن!» ابن ابی لیلی گفت: فدایت گردم! شخصی از اندیشمندان اهل کوفه به نام نعمان است! حضرت فرمود: «یعنی همان که احکام الهی را بر اساس عقل خود قیاس می‌کند؟» گفتیم: بلی! حضرت فرمود: «ای نعمان! آیا می‌دانی که خداوند متعال در سرتو چند آب قرار داده است که یکی را تلخ کرده است و یکی را شیرین و یکی شور و یکی بدمزه. چرا چنین کرده است؟» گفت: نمی‌دانم. حضرت فرمود: «هرگاه حکمت آنچه در سرت می‌گذرد را ندانی، چگونه می‌خواهی حکمت الهی در احکام را بدانی؟!» سپس فرمود: «کدام کلمه است که اول آن کفر است و آخرش ایمان؟» گفت: نمی‌دانم. ابن ابی لیلی از آن حضرت خواست تا پاسخ پرسش‌ها را نیز ارائه فرماید. حضرت فرمود: «پدرم از پدرانش و آنان نیز از پیامبر (ص) خبر دادند که؛ خدای تعالی چشم‌های فرزند آدم را بر دو پیه مقزّر کرد و آب چشم را شور گرداند تا پیه داغ و فاسد نشود و هر چیزی که در چشم داخل شود را از بین برده و یا بیرون بیاندازد. آب گوش را تلخ آفریده تا مغز سر را از جانوران حفظ کند. آب بینی را سرد آفریده است تا با تنفس سرد شده و به مغز برسد و گرنه مغز سر گداخته می‌شود. آب دهن را شیرین کرده تا لذت طعام و شراب را بفهمد و به سبب آن به گلو فرورود. اما کلمه‌ای که اولش کفر است و آخرش ایمان، کلمه لا اله الا الله است.»

سپس فرمود: «ای نعمان! قیاس مکن. به درستی که پدرم از پدرانش از سید المرسلین (ص) روایت کرده است که؛ هر که چیزی از دین را تنها با سلیقه و نظر خود در معرض قیاس بگذارد، خداوند متعال او را با شیطان در جهنم وارد می‌کند؛ چون اول کسی که قیاس کرد شیطان بود که گفت: مرا از آتش خلق کرده‌ای و آدم را از گِل! و آتش ارزشمندتر از گِل است! او دقت نکرد که خدای تعالی نفس ناطقه انسانی را از نور آفریده است و برتری نور بر آتش را ندانست.

پس قیاس مکن که دین الهی به رأی و قیاس دانسته نمی شود...» [۳].

۳. روزی ابوحنیفه در کنار امام صادق (ع) مشغول غذا خوردن بود، امام صادق (ع) بعد از خوردن غذا دستانش را بلند کرد و فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ هَذَا مِنْكَ وَمِنْ رَسُولِكَ» (ستایش ویژه پروردگار جهانیان است. خدایا! این نعمت از جانب تو و پیامبر تو است)، ابوحنیفه با شنیدن این دعا گفت: آیا برای خدا، شریک قرار می دهی؟! حضرت پاسخ داد: «خدای تعالی در قرآن فرموده: «وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ»؛ [۴] آن‌ها (منافقان) هیچ بهانه و ایرادی نداشتند، مگر آنکه خداوند و رسولش، مؤمنان را با کرم خویش بی نیاز فرمود، «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ» [۵] و چه می شد اگر آنان به همان اندازه که خدا و پیامبرش برایشان در نظر گرفته بودند، راضی می شدند و می گفتند همین مقدار کافی است! و در آینده خدا و پیامبرش، از فضل خود به ما خواهند بخشید» (و تمام این موارد، با آنکه پیامبر در کنار خدا آمده، اما نشانگر شرک نیست!). ابوحنیفه گفت: به خدا سوگند! گویا این دو آیه را در قرآن نخوانده‌ام و اکنون از شما شنیدم! امام صادق (ع) فرمود: «چرا، هم خوانده‌ای و هم شنیده‌ای؛ منتهی خداوند درباره افرادی مانند تو فرموده: «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» [۶] (یا بردل‌هایشان قفل نهاده شده است) و «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» [۷] (چنین نیست که آن‌ها می‌پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بردل‌هایشان نشسته است)» [۸].

۴. ابوحنیفه می‌گوید: «تا کنون به دانایی جعفر بن محمد کسی را ندیده‌ام. آن‌گاه که منصور او را نزد خود خوانده، به من پیغام رساند، ای ابوحنیفه! مردم شیفته جعفر بن محمد (ع) شده‌اند. پس برای او آزمون دشواری را فراهم ساز! من هم چهل پرسش دشوار آماده کردم. سپس منصور مرا احضار کرد و من نزدش رفتم و دیدم که جعفر بن محمد در سمت راست او نشسته بود. وقتی به او نگاه کردم، هیبت او مرا فراگرفت با آنکه با دیدن منصور عباسی هیچ تغییری در من ایجاد نشد. خلیفه اشاره کرد که بنشینم! سپس رو به امام صادق (ع) کرد و گفت:

ای ابو عبدالله! این ابوحنیفه است! ... سپس رو به من کرده و گفت: ای ابوحنیفه! پرسش هایت را مطرح کن! و من نیز می پرسیدم و حضرتشان پاسخ می داد و می گفت: شما چنین می گویند، اهل مدینه چنان می گویند و ما نیز این گونه می گوئیم ... و به این ترتیب به هر چهل پرسش، پاسخ گفت». اینجا بود که ابوحنیفه سر تعظیم فرو آورده و گفت: «داناترین مردم آگاه ترینشان به اختلاف نظرها است».[۹]

۵. در گزارشی دیگر ابوحنیفه اعلام کرده که اگر جعفر بن محمد (ع) نبود، مردم نمی دانستند که چگونه حج خویش را بجا آورند.[۱۰]
 ۶. در منابع متأخرتر نیز گزارش شده که ابوحنیفه دو سال با امام صادق (ع) ارتباط داشته و در ارزیابی خود از این مدت، بیان داشته که «لو لا الستان لهلك نعمان»؛ اگر آن دو سال نبود، ابوحنیفه هلاک می شد! [۱۱]

پی نوشتها

- [۱]. ر. ک: چهار هزار نفر راوی امام صادق، «۳۷۴۳۶».
- [۲]. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، محقق، تدمری، عمر عبدالسلام، ج ۹، ص ۸۹، بیروت، دارالکتاب العربی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق؛ طبری، محمد بن جریر، دلائل الإمامة، ص ۲۲، قم، بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق؛ صفدی، خلیل بن ابیبک، الوافی بالوفیات، محقق، ریتز، هلموت، ج ۱۱، ص ۱۲۷، بیروت، دارالنشر فرانز شتاينر، چاپ دوم، ۱۴۰۱ق.
- [۳]. صدوق، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۱، ص ۸۸ - ۸۹، قم، کتاب فروشی داورى، چاپ اول، ۱۳۸۵ش.
- [۴]. توبه، ۷۴.
- [۵]. توبه، ۵۹.
- [۶]. محمد، ۲۴.
- [۷]. مطفین، ۱۴.
- [۸]. کراچکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، محقق نعمة، عبدالله، ج ۲، ص ۳۶ - ۳۷، قم، دارالذخائر، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- [۹]. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل أبي طالب (ع)، ج ۴، ص ۲۵۵، قم، علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ق؛ حلی، رضی الدین علی بن یوسف، العدد القویة لدفع المخاوف اليومية، ص ۱۵۳، قم، کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق؛ قاضی نور الله مرعشی، احقاق الحق وازهاق الباطل، ج ۲۸، ص ۴۴۸، قم، مکتبه آية الله المرعشی النجفی، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- [۱۰]. صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۱۹، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- [۱۱]. احقاق الحق وازهاق الباطل، ج ۲۸، ص ۴۴۳؛ شکرى الؤسى، محمود، مختصر التحفة الاثنى عشرية، ص ۸، قاهره، المطبعة السلفية، ۱۳۷۳ق

پرسش

آیا کتاب‌های تعبیر خواب موجود و تعبیری که از امام صادق (ع) نقل می‌کنند معتبرند؟

پاسخ

آنچه در موضوع مورد پرسش می‌توان گفت؛ این است که در کتاب‌های معتبر شیعه نیز تعبیر خوابی از ائمه و امام صادق (ع) نقل شده است؛ مانند:

۱. «إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقُرَشِيُّ قَالَ: أَتَى إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ رَأَيْتُ فِي مَنَامِي كَأَنِّي خَارِجٌ مِنْ مَدِينَةِ الْكُوفَةِ فِي مَوْضِعٍ أُعْرِفُهُ وَكَأَنَّ سَبْحًا مِنْ حَشَبٍ أَوْ رَجُلًا مَنحُوتًا مِنْ حَشَبٍ عَلَى فَرْسٍ مِنْ حَشَبٍ يُلَوِّحُ بِسَيْفِهِ وَأَنَا أَشَاهِدُهُ فَرِعًا مَرْعُوبًا فَقَالَ لَهُ (ع) أَنْتَ رَجُلٌ تُرِيدُ اغْتِيَالَ رَجُلٍ فِي مَعِيشَتِهِ فَاتَّقِ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَكَ ثُمَّ بُمِيتَكَ فَقَالَ الرَّجُلُ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَوْتَيْتَ عِلْمًا وَاسْتَنْبَطْتَهُ مِنْ مَعْدِنِهِ أَخْبِرْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَمَّا [قَدْ] فَسَّزْتِ لِي إِنَّ رَجُلًا مِنْ جِيرَانِي جَاءَنِي وَعَرَضَ عَلَيَّ صَيْعَتَهُ فَهَمَمْتُ أَنْ أَمْلِكَهَا يَوْكُسِي كَثِيرًا لَمَّا عَرَفْتُ أَنَّهُ لَيْسَ لَهَا طَالِبٌ غَيْرِي»؛ [۱]

اسماعیل بن عبد الله قرشی می‌گوید: مردی خدمت امام صادق (ع) آمد و گفت ای فرزند رسول خدا (ص) من در خواب دیدم گویا در بیرون شهر کوفه هستم، در جایی که می‌دانم کجا است، و گویا شبی از چوب یا مردی چوبی را دیدم که بر اسبی چوبین سوار بود و شمشیر را نشان می‌داد، و

من در حالی که ترسان و هراسان بودم او را بدان حال می‌نگریستم. حضرت به او فرمود: تو مردی هستی که قصد داری زندگی مردی را برایی (و تباه سازی). پس بترس از آن خدایی که تو را آفریده و تو را می‌میراند. آن مرد (که این سخن را شنید) گفت: گواهی می‌دهم که علمی نصیب تو گشته و آن را از معدنش دریافت کرده‌ای. اکنون ای فرزند رسول خدا (ص) آنچه را برایم تفسیر و تعبیر کردی به شما خبر می‌دهم. همانا مردی از همسایگان من پیش من آمد و آب و ملک خود را برای فروش به من عرضه کرد و من تصمیم گرفته‌ام آن را به بهای بسیار کمی بخرم؛ چون می‌دانم که جز من کسی طالب آن‌ها نیست.

۲. «وقال رجل لعلی بن الحسین (ع) رأیت فی منامی کأنی أبول فی یدی فقال تحتک محرم فنظروا فإذا بینه و بین امرأته رضاع»؛ [۲] مردی به امام سجاد (ع) گفت؛ در خواب دیده‌ام گویا در دست خودم ادرار می‌کنم. امام (ع) به وی فرمود: همسر تو محرم تو است. آن مرد دقت کرد دید همسرش خواهر رضاعی او است.

۳. «وقال رجل للرضا (ع) رأیت رسول الله (ص) فی المنام یقول لی کیف أنتم إذا دفن فی أرضکم بعضی و استحفظتم و دیعته و غیبت فی ثراکم لحمی فقال (ع) أنا المدفون فی أرضکم و أنا بضعة من نبیکم و أنا الودیعة و اللحم»؛ [۳] مردی به حضرت رضا (ع) گفت؛ من رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که به من فرمود: شما چکار خواهید کرد در آن هنگام که ودیعه من در زمین شما دفن گردد؟ حضرت فرمود: مدفون در زمین شما من هستم، و دیعه و پاره تن پیامبر من هستم.

گفتنی است؛ این‌گونه تعبیر خواب‌ها از ائمه (ع) در منابع شیعی وجود دارد، اما این بدان معنا نیست که هر آنچه به نام تعبیر خواب امام صادق (ع) و دیگر ائمه در هر کتابی نقل می‌شود، مورد تأیید باشد.

پی نوشتها

- [۱]. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، محقق، مصحح، غفاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ج ۸، ص ۲۹۳، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- [۲]. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، متشابه القرآن و مختلفه، ج ۱، ص ۳۸، قم، دار بیدار للنشر، چاپ اول، ۱۳۶۹ق.
- [۳]. همان.